

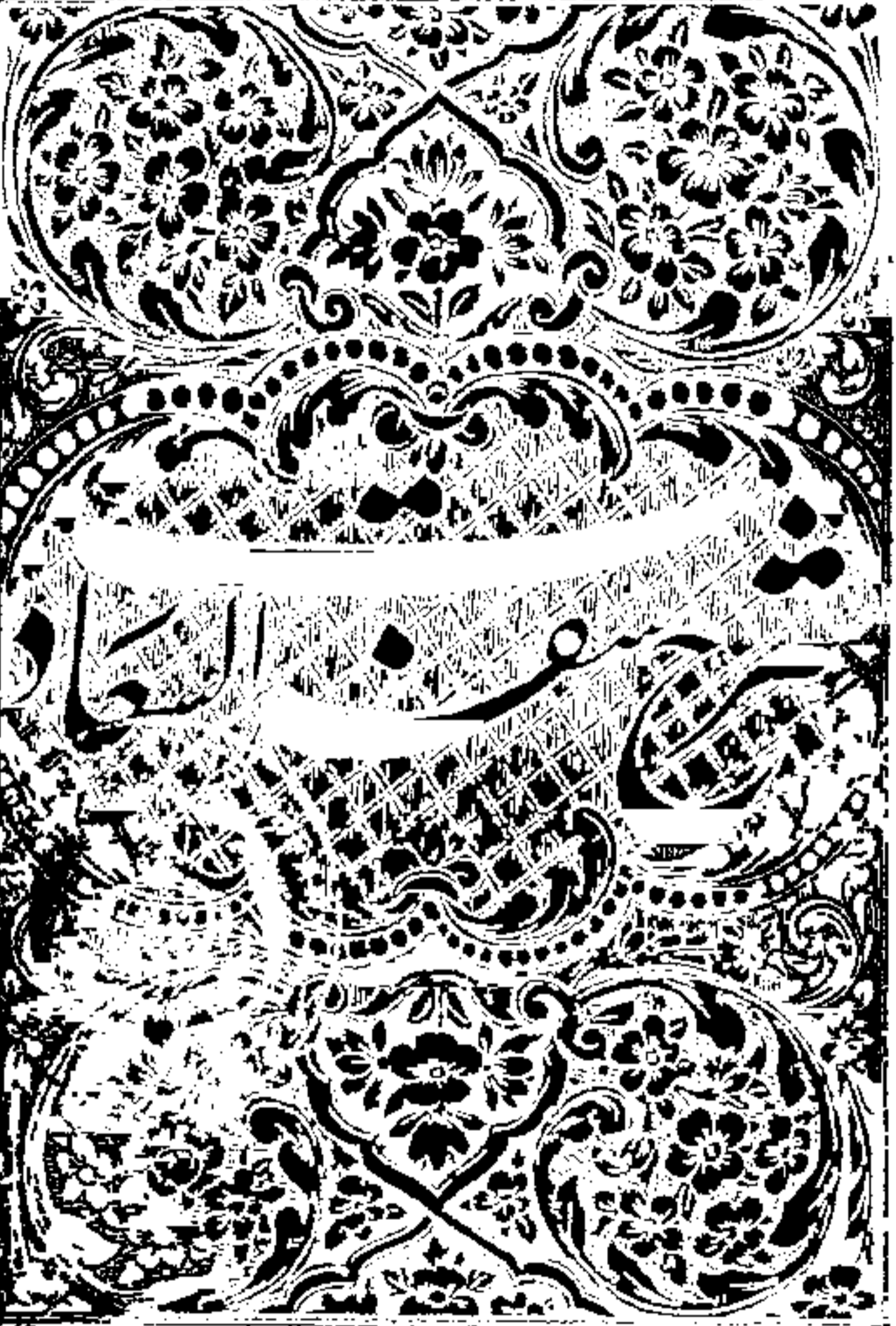
فهرست مطالب

صفحه	خلاصه مطالب	شماره	خلاصه مطالب	صفحه
۳۲۷	فصل در بیان و بیان حج آنحضرت	۱۶۹	فصل در فضیلت بذر جمیع و عبادت	۲
۳۳۳	فصل در حج حضرت صلی الله علیه و آله و سلم		پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم	۲۹
۳۴۴	فصل در قربانی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم	۱۷۰	فصل عبادت کرم سنت محمد	۳۲
۳۴۵	فصل در سنن حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم		حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم	۳۵
	و آله و سلم	۲۰۱	فصل در خطبه نبوی صلی الله علیه و آله و سلم	۳۶
۳۵۳	باب در کارهای دینی صلی الله علیه و آله و سلم	۲۱۳	فصل در نماز عید	۶۲
۳۷۰	فصل در بیان ادعیه عامر پویشین	۲۲۳	فصل در استسقا	۶۲
۳۷۱	فصل در بیان ادعیه در آستان خان	۲۳۰	فصل در عبادت سزاوار حضرت صلی الله علیه و آله و سلم	۶۴
	حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم		علیه و آله و سلم	۶۶
	فصل در بیان ادعیه در آستان بیت	۲۴۲	فصل در عبادت قرائت قرآن آنحضرت	۶۹
۳۷۳	فصل در ذکر اذان		صلی الله علیه و آله و سلم	۹۲
۳۷۴	فصل در ادعیه عشره یحیی	۲۷۵	فصل در دعا و پرسش بیماریان آنحضرت	۱۰۱
۳۷۶	فصل در بیان ادعیه دیدن ماه نو	۲۵۰	فصل در عبادت آنحضرت در اول	۱۰۶
	فصل در بیان ادعیه طعام خوردن		سیت	۱۱۱
۳۷۸	فصل در بیان ادعیه در زندقه خانه	۲۷۳	فصل در بیان صورت خونت	
۳۷۹	فصل در سلام و آداب	۲۷۰	فصل در زکوة و صدقات	۱۱۸
۳۸۳	فصل در استئذان	۲۷۲	فصل در زکوة و صدقات	۱۲۰
۳۸۳	فصل در بیان عطسه	۲۹۲	باب در بیان فضیلت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم	۱۲۰
۳۹۶	فصل در کار سفر اول	۳۰۱	فصل در سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم	۱۲۲
۳۹۸	فصل در ادعیه در شبان		در ماه رمضان	۳۰
۴۰۰	فصل در بیان تسبیح خطبه سجاد	۳۰۸	فصل در زکوة و صدقات	۳
۴۲۳	فصل در افتخار خلیف در کربلا	۳۱۸	فصل در بیان اشکات	۳۹
	کسب اخلاص نیست	۳۲۲	باب در بیان فضیلت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم	۱۶۲
			فصل در بیان عبادت	

صفحہ	خلاصہ مطالب	صفحہ	خلاصہ مطالب	صفحہ	خلاصہ مطالب
۴۴۳	فصل در پیر بنیر	۴۵۸	فصل در قیام غسل و تیمم و نماز کردن	۴۲۳	فصل در بیان شرح صدر
۴۴۴	فصل در تلوای بقرات	۴۵۹	فصل در بیان وضع کردن	۴۲۵	باب در غیوم احوال و معاش
۴۴۵	فصل در علاج قفل	۴۶۱	فصل در علاج عرق اہنسا	۴۲۶	فصل در زور شن حضرت علیؑ
۴۴۶	فصل در معالجات باد و پیرو جانینہ	۴۶۲	فصل در علاج خشکی مزاج	۴۲۷	فصل در پیشکش حضرت نبویؑ
۴۴۷	فصل در مجموعہ امراض الآلام	۴۶۳	فصل در فاش شدن بدن	۴۲۸	فصل در پیشکش بائی مختلف
۴۴۸	فصل در علاج غم و اندوہ	۴۶۴	فصل در زدنات الجنب	۴۲۹	فصل در عادت حضرت نبویؑ
۴۴۹	فصل در عادت حضرت نبویؑ	۴۶۵	فصل در علاج درد سر	۴۳۰	فصل در خواب و بیداری حضرتؑ
۴۵۰	فصل در مسکن و منزل اتغالی	۴۶۶	فصل در بیان طعام و شراب بیمار	۴۳۱	فصل در سوزن آن حضرتؑ
۴۵۱	فصل در حفظ صحت چشم و مردمک	۴۶۷	فصل در علاج عذره	۴۳۲	علیہ وآلہ وسلم
۴۵۲	فصل در قرض و سلف عادت	۴۶۸	فصل در علاج درد دل	۴۳۳	فصل حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
۴۵۳	نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۴۶۹	فصل در بیان پیر بنیر بیماریاں	۴۳۴	در سلم را یک گل گویند
۴۵۴	فصل در رفتن حضرت نبویؑ	۴۷۰	فصل در بیان علاج درد چشم	۴۳۵	فصل در بیخ و شری کہ حضرت نبویؑ
۴۵۵	صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۴۷۱	فصل در علاج حذر	۴۳۶	صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کرده
۴۵۶	فصل در کلام سکوت و سخا	۴۷۲	فصل در اصلاح طعام	۴۳۷	فصل در بعض اخلاق آن حضرتؑ
۴۵۷	و کجا حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۴۷۳	فصل در شراب	۴۳۸	فصل در علاج استطلاق بطن
۴۵۸	علیہ وآلہ وسلم	۴۷۴	فصل در بیان شاد نمودن مریض	۴۳۹	فصل در علاج طاعون و وبا
۴۵۹	فصل در فطرت و توابع آن	۴۷۵	فصل در علاج زہر	۴۴۰	فصل در استسقا
۴۶۰	فصل شارب باران را قصر کردی	۴۷۶	فصل در علاج سحر	۴۴۱	فصل در علاج بزاجات بجمہیر و خستر
۴۶۱	فصل در حیا و آداب آن	۴۷۷	فصل در معالجات بدن	۴۴۲	اشارت میفرمود روز احد و روز بدر
۴۶۲	فصل در کتاب	۴۷۸	فصل اگر کسی معاند آرسے	۴۴۳	روی مبارک آن صلوات اللہ علیہ و
۴۶۳	فصل در طبع	۴۷۹	رطب نہ انسی و در آسمین	۴۴۴	و آرزو ستم مجرد شد
۴۶۴	فصل در طبع	۴۸۰	فصل در سوزن		

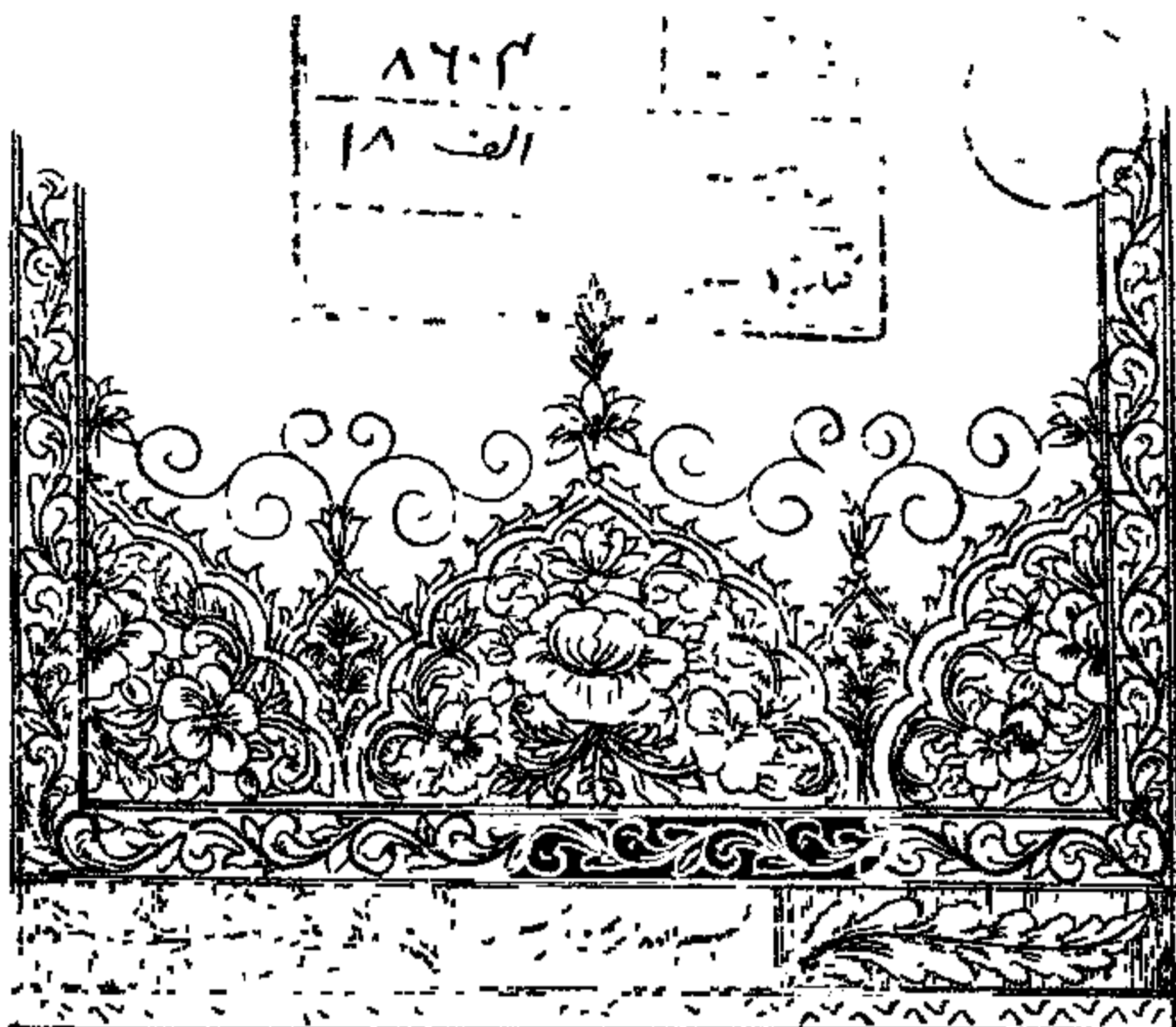
توضیح مختصر و مفصل خلاصه و زبدة
این کتاب در بیان این کتاب است

توضیح مختصر و مفصل مستند از احادیث و آثار معتبره
در شرح و بیان این کتاب است



توضیح مختصر و مفصل از احادیث معتبره
در بیان این کتاب است

توضیح مختصر و مفصل از احادیث معتبره
در بیان این کتاب است



سجده علم ثانیاً علم ثانیاً است عام حکیم الله صلی الله علیه و آله عظام اسلم الصراط المستقیم شیخ انعم
 دست آرد اصحاب و بتامه جمیع رسا و علما از شیخین پس است ایام اندک چنانکه حمید و سیاس و بیانی پروردگار
 است کلمه و ثمت آرد بر تمت بجا آورد کرد بهد و مو بر بندگیان اسد فرود است است که کت ستر
 امتنان جناب رسالت بجز سزا و برود که در سینه و میوه بار که صمدین آورد و سالک با بیان زنده
 لازم و مستحکم و همچنین قائل برایت یال و اصحاب از انبیا پیش کرد و سالیان طول نیفتد و انوار و جدول در باب
 فیض او شید بر زنده گانه است تمام ثابت و سزا و در سینه و بتوز و شیخ اتباع و تمامه رواة و نقل رسالت چنان
 که سلسله علم دین که از خود علی بن خیران کت است بوجود یافت بر پاست میرا از انما که بخت و غبط احادیث چنانکه شنیدند
 اربعه و خروت اجناس علم و کنوز و غزوات است این شکر سے زیارت و نقصان از اسے نمانت با این ان نمودند چه
 آنجا که با جتنا و قیاس انتخاب و نوید شکر است اسر و سزا و فوائد صوم و دلائل و عظم استنباط و استخراج کرده
 مسائل و احکام شرح بران مزید فرمودند و چه مقتدیان مستبعان ایشان که تبسید و ابتلع جزئیات مسائل تفلیح
 حکام جمع و فرجه آوردند و حافله دیگر نیز که شیخ کتب و رسائل انتخاب و اتقاط فوائده و مسائل نموده تجدید و ترویج علم
 جاسے نکر بر چهره این دولت افزونند غیر حقیقت و از روسے انسان تمامه این طوائف را که حامل او یه علم و ارفع اهل امام
 دین و حافله او صل و شجرت اند بر او و گیر می ثابت و بر دیگران که نعمت خواریان ماند و نفعسل و افاره و ریزه
 چیت ان خزان اسان ایشان نکر شکر و امتنان حق نعمت شناسے لازم و باین حساب پیشینان استاد و
 دنی نعمت پیشینان باشند و پیشینان را احترام نفس در رعایت ادب نسبت با ایشان واجب اگر چه تواند که بعضی
 پیشینان با حق تعالی سق و عزیت بعضی مشبهان در گذرند و کت نفعسل استر یوتیه من بشا و دانش و فضل
 اعظم هر یاز فضل انحصار نشا کت ان چنانکه است کت در کت مهمم کت است اغریز حکیم بالبعد قبول بعد از ضعیف

بسیار

الفقر اسے اللہ تعالیٰ سے عطا ہوا ہے۔ ابن سیت الدین بن سعد اللہ ترک الدہلوی البخاری نے لکھا ہے
 لا سلفہ وبارک فی اخلاقہ این خزینہ است از خزائن محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علم جو سب سے بڑا ہے و لای متلائی احادیث و احادیث
 فضل و سوسپت باین ساکن زاویہ فقر و غنیستی حوالہ کردہ اجازت صرف و اتفاق در زانی ہشتند و این مادہ است از
 موافق احمد سے شون بالوان مطامع و ماکل و دو اکہ و شمار احکام و مسائل کہ از آسمان ہدایت و کرامت سرسروقت
 این ریزہ چین خوان جو در احسان نازل گردانیدہ سہ ماہیہ عید اول و او اخر ہفتہ باعث بر سیدین بن خزان تہ
 این موافق آنکہ کتاب سفر السعادت کہ از امر اہل استقامت نیز خوانند بصنیعت اشخ عالم اہل اصل اکامل امام
 الا و حد البایع قدوة المحققین و افضل التاخرین صاحب التصانیف المشہورۃ و الفضائل المذکورہ و حید زمانہ و عجوبہ
 عصرہ و ادانہ محمد بن یعقوب بن محمد بن ابی ہریرہ بن محمد بن ابی بکر بن محمد بن محمد بن ابی ہریرہ بن محمد بن ابی ہریرہ
 ابی اسحق انکازو نے الشیرازی الشیرازی الشیرازی الشیرازی الشیرازی الشیرازی الشیرازی الشیرازی الشیرازی الشیرازی الشیرازی
 نزیل الحرم اشرف الملکی زاوہ اللہ تشریفاً و تعظیماً اولی بربع الاول سند تسع و عشرين و سبعاً بکازرون و توفیق
 لیلہ و عشرین سن شوال سند سبع عشر و ثمان مائتہ و تہذیب بر حتمہ و اسکنہ فی حجت کنبالی بود شوق طایف متبحرین
 سدیدا المنہج صحیح البیان اتق المعانی کہ در باب عبارات و عبادات و اعمال و اخلاق کہ تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب
 و اسل طریق نوشتہ و در علم و دانش و ادب است و لیکن چون و سے درین باب ہر مذہب تحمل ہر شیت از اسناد معتبرہ
 رفتہ و در بسیارے از موضع سخن در خلافت مذہب مجتہدین محمد شہید جمیع گفتہ و در اسے صادر ہجرات محمدت
 مدعای خود نمودہ و دعوی مدعیت احادیث وارد و درین کہ در دورہ و در دورہ و در دورہ و در دورہ و در دورہ و در دورہ
 بیرون رفتہ است و در زمانہ کتاب مانع از ذکرہ کہ در باب و در خصوص و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب
 اتباع و تقلید بعضی از مذہبات و اہل محبت از مسائرتن محبتین مثل ابن جوزی سے بغیر سے کردہ و در مذہب اللہ
 و نصیحت نمودہ شرح آن کردن و حقیقت حاصل کشف نمودن و مواضع خطا و اشتباہ بیان ساختن و دیگر احادیث
 و در ادہ در مذہب ائمہ اہتمام و ہشتن پر مطالعہ ابن کتاب جمیعین مذہب مجتہدین را موجب اجتناب و حشمت از اشتباہ
 شبہت گشتہ در و اد سے تردد و ہائے حیرت انداختہ بسوی ظن بر ائمہ مجتہدین و تقلید و تخلیہ مدعی رحمت
 مینگارند و این ضرری سخت عظیم است در صلاح دین و اختیار مذہب چہ غالب سواد علم سادہ برین مذہب
 و بنای وحدت و جہد و وجود نورانیت باطن بر جزم و اطمینان قلب است و چون یکی انہی مذہب سچ و حقیقتہ ریاضیہ
 این مجتہد حکم کردہ و ارد نشدہ یا حدیثی کہ سے بیان تنگ کردہ بصحت نرسیدہ است عقبت قلبی کہ درین مذہب درستی
 اخلال پذیرد و جد سے و جد سے کہ در باعثہ عمل قوت یافتہ است گرد و در واقع چنین نیست کہ وہی میگردد بیکر این
 ہمہ محبت بودہ اند و متبع احادیث کردہ و تطبیق و توفیق دران دارہ و ناخ را از منسوخ تناختہ و صحیح را از موضوع
 و قوی را از ضعیف جدا نمودہ اند و بقوت اجتهاد و بسطت علم و نورانیت باطن و فراست ایمانی و درایت قرآنی و امارت
 تاویلات و حقائق معانی آن را دریافتہ حکم کردہ و در نہ سہای طبع و حصول نفس و محض جہد و مجر حسابان نفوذ و تقول بدان
 این سخن در مقدمہ شرح بسطہ و تفصیل تراوین بیان کنیم چنانکہ نزد انصاف سبب در حقانیت آنہا تہذیب و تہذیب
 کتاب بر سہ قسم افتاد یکی در تحقیق و تبیین آنچه مصنف فکر کردہ تہذیب علیہ الزمان بہت و آثاری کہ در شرح و جمال

از کتب مسته و غیره و ذکر روایه آنها از صحابه و اصحاب کتب دوم در معارضت و مصادمت کلام وی و تقویت
 و تائید ذایب مها اکن علی الخصوص اثبات و تحقیق ذیهب حنفی که مقصود او هم در مطمح نظر اصل آنست سوم
 در اشباع کلام بذكر مسائل و احکام و اکثر فوائد ذکات مناسب بحث و مقام و آنچه در حل عبارات سخن و ترجیح الفاظ
 و بیان معانی آن از قیود و رموز و اشارات و تاویلات و تحکات بر عادت شرح بکار رفته باشد بر ساکنان طریق مطالعه
 و واقفان صناعت مناظره از اهل غیرت و مهارت پوشیده نخواهد بود و هر چه در کتاب بلفظ عربی بود از احادیث و غیره
 آنها ترجمه کرده و شرح نمودم الا در عید و اذکار که زبان ترجمان وقت از شرح و بیان آن کوتاه افتاد گو یا مبر و الفاظ و
 عبارات آن مقصودست نعم اطلاع بر معانی و مضامین آن مورد مزید ذوق و نشاط افزاست لیکن مجرد الفاظ نیز
 بیخاصیت مفید و موثرست و اگر باین اسطر ترجمت اللفظ علی الاجمال یا در حاشی یا قدری از تفصیل نوشت آید
 دور نباشد آنچه بالفعل بوقوع آمد نیست و سخن درین شرح حویل افتاد و حجم کتاب کبیر آید شاید که بعضی را از اهل دعوت
 و کسالت که نه دماغ وقت در بحث علم قوی بود ذوق سخن دین بکمال و داعیه خدمت احادیث نبوی صادق بود و عمل اهل
 این کتاب گرانی آرد و اشتغال بدان مورد مسأمت و طالت گردد و الا من و فقه الله و ما التوفیق الا من الله و اگر هم
 بر قسم دوم که اثبات ذیهب حنفیست اقتضا کنند و به تخریج احادیث متن تعرض نمایند و در فوائد و زوائد اختصار دارند
 کتابی آید لطیف و مختصر در اصل مقصود کافی و در بیان و اثبات آن دانی و من و صیت میگویم فرزند عزیز زود دیدگاه و دانش
 بیش از نور الحق را که وجود ثانی و مقصود اولی من است که اگر وقت من تنگی آورد و ذیبت آن نشد وی مقصدی
 این کار گردد و این مهم را صورت و به بابت التوفیق و از کتب آنچه تنبیه و تسبیح آن در تسوید این شرح اتفاق افتاد از کتب
 تفسیر کسان بیضادی و مدارک و جلالین و جزآن و از کتب احادیث صحیح البخاری و شرح آن کرمانی و فتح البدر
 و توشیح سیوطی و مشارق الانوار قاضی عیاض و غیر آن صحیح مسلم و شرح دی شرح امام نووی و جزآن و سوطی امام محمد
 و جامع ترمذی و جامع الامول و جمع الجوامع سیوطی و شمائل النبوی شرح آن و مشکوٰه و شرح آن طیبی و شرح ابن حجر
 و ابوری و جزآن و انوار فضل رابع مشکوٰه و مصابیح و شرح آن تورشپی و غیره و شرح مشارق و مجمع البحار که شرح صحاح است
 و جامع شرح متعدد است و بنایه جزیری و مختصر بنایه سیوطی و مقاصد حسنه سخاوی و تشریح الشریعه ابن عراق و الدر
 المستشره فی الاحادیث المشتهره لسیوطی و تمیز الطبیب من الخبیث فیما یدور علی الالسنه من الاحادیث لابن دبیح و
 تنفا سے قاضی عیاض و مواهب العینی و صواعق محرقه و رفته الاحباب و سنن اللمدی و اذکار نووی و عمل الیوم و دلیل
 سیوطی و صبح حصین جزیری و شرح اربعین ابن حجر و مختصر السیر طبری و از کتب اسرار الرجال فن ثانی از زکریا ثالث
 جامع الاصول و تقریب و تندیب و مختلوا از اصول حدیث شرح نخبه لمصنفه و شرح شمشنی و الفیه عراقی و شرح آن شرح
 حضرت سخاوی و شرح زکریا و رساله مختصر طیبی و از کتب فقه هدایه و شرح ابن الهمام و شرح دیگر و کتبه و بعضی شرح آن
 و شرح و قایه و حواشی آن و شرح نقایه شمشنی و جزآن و زاد الفقیه در ذیهب حنفی و حواشی و شرح آن در ذیهب شافعی
 و رساله ابن زبیر در ذیهب مالک و شرح زکریا بر کتاب خرقی و ذیهب امام احمد بن حنبل و از کتب قرآنه شافعی
 و شرح آن و نقایه سیوطی و ارجوزه جزیری و شرح آن و از کتب لغت قاموس تصنیف المولود و مذهب و شرح
 و جزاین و کورات سیوطی و رسائل نیز شاید که در بعضی مواضع بنظر در آمد باشد و در تصحیح نقل و حواله جاهل مها اکن

بقصیر از خود را منی نقشه و مهمل نقل شده باشد یا رغبه لیسوز نسیان در جاسک و قمع یافته باشد و در روایت احادیث نقل
 سائل از طریق احتیاط و دائره دیانت بیرون نیامده و قطعاً براه خیانت و مسایله نرفته و باین وسیله امیدوار است که نسبت
 قبول در گاه در ضای حضرت الله موسوم گردد انشاء الله تعالی و از آنچه اهم است درین باب دو چیز است یکی دعا و تضرع
 و التماس جناب صمدیت تراسمه که این عمل را بصدد قبول برساند و سبب نفع خلایق و فائده طالبان حق گرداند و دیگر دعوت
 و التماس از نظر کنندگان درین صحیفه آنکه از سهو و خطای کاتب حروف نظر بپوشند و تا توانند در تصحیح و اصلاح آن
 همت درین ندارند ان شاء الله تعالی بیضی اجرائین و چون در بیاض من در فهم اصل مقصود محتاج به شرح بود مجرب آن روز
 صرفت نوشته آمد **قال المصنف** بعد از حمد و ثنای حضرت **یا وود و بلا انتها بر سر و انبیا و خلاصه اصناف اول**

و اصحاب القیاد بر روان پاب باروان ان صنادید اولیا معلوم با طائفه اصحاب و اصحاب و زمره عظامی و بی الایه پرا
 در راه حق که آن صراط مستقیم است از ان رو که غایت آن حق جل شانہ است اشرف طرق و اجل و اکمل سل و انوار انجمنه اللہ
 است و سلوک این طریق بی متابعت راهنمای حقیقی و دلیل با هر حال ممکن و مقصود لاجرم هر که در آن آهنگی مشرب گردد بداند
 که ابتلع سیرت سرور اینها با **تاریخ سیرت سید محمد باقر** **حضرت رحمان رحیم** **صلی الله علیه و سلم** و استاد البندن جناب محدث

سبب بجات جاودالی و موجب قرب و وصال بجنرت ربانی جل جلاله و عم نواله بود و سبب ازین اشرف و وسیله ازین
 از بستان یافت و **تاریخ سیرت سید محمد باقر** **حضرت رحمان رحیم** **صلی الله علیه و سلم** و استاد البندن جناب محدث
 الهمین انصحه داعی را بران آورد تا آشنای **تاریخ سیرت سید محمد باقر** **حضرت رحمان رحیم** **صلی الله علیه و سلم** و استاد البندن جناب محدث
 باب بروجه در اصلاح اخبار ثابت شده از طریق انبیه محمدیه و سنت سنیة نبوی **صلی الله علیه و سلم** در علم و علم در علم در علم

این سعادت را خواهد انرا دستور خوشی **تاریخ سیرت سید محمد باقر** **حضرت رحمان رحیم** **صلی الله علیه و سلم** و استاد البندن جناب محدث
 مسائل بروجه که از حضرت رسالت پناه با سائید میجو ثابت شده نوشته میشود و بر متبندی که از اخصاص ما این پنج سبب
 سلوک نماید در اسرع زمان امکان دست طلب وی **تاریخ سیرت سید محمد باقر** **حضرت رحمان رحیم** **صلی الله علیه و سلم** و استاد البندن جناب محدث

نبوی متعلق گردد انشاء الله تعالی الکریم و این سفر سعادت را بر فاتحه و عامه و چند باب محتوی از فضول شخص ریاضه مبتدیان
 که انوار اسرار آن **تاریخ سیرت سید محمد باقر** **حضرت رحمان رحیم** **صلی الله علیه و سلم** و استاد البندن جناب محدث
 مقدمه وضع کردیم متضمن بر آنچه نخستین آن پیش از مقصود واجب و مناسب باشد ششم بر دو قسم اول در مصطلحات علم حدیث
 و ذکر کتب سنی غیر با و احوال اصحاب کتب و آنچه متعلق است بدان و ثانی در احوال ائمه مدسب در بده و حوائقه و احوال ایشان و
 مایعلق بها و ما باشد النونین و الاستمداد فی المبدء اول المعاد و انذولی الرشاد و السداد و هو حسی و نعم الوکیل و سلیب السید **تاریخ سیرت سید محمد باقر** **حضرت رحمان رحیم** **صلی الله علیه و سلم** و استاد البندن جناب محدث
 الجلیل و علی آل و اصحابه الهمادین الی سواک السبیل و علی سائر اتباعه براه طریق الحق و محکم علوم الهمادین مستدیر منسجم **تاریخ سیرت سید محمد باقر** **حضرت رحمان رحیم** **صلی الله علیه و سلم** و استاد البندن جناب محدث
 بعضی از مصطلحات علم حدیث و ذکر احوال بعضی از علمای حدیث از اصحاب کتب سنی و عرفان بدانکه حدیث **تاریخ سیرت سید محمد باقر** **حضرت رحمان رحیم** **صلی الله علیه و سلم** و استاد البندن جناب محدث
 مشهور قول و فعل و تقریر سید را گوید اما قول و فعل ظاهر است و معنی تقریر آن است که تلاشی شخصه حضرت **تاریخ سیرت سید محمد باقر** **حضرت رحمان رحیم** **صلی الله علیه و سلم** و استاد البندن جناب محدث
 در حالی انشراحیه و سلم بران مطلع شد و از ان نوحی نکرد و سکوت ورزید و آنرا مقرر داشت **تاریخ سیرت سید محمد باقر** **حضرت رحمان رحیم** **صلی الله علیه و سلم** و استاد البندن جناب محدث
 و فعل و تقریر نبوی و شامل است مرقول و فعل و تقریر صحابه و تابعین را نیز رضوان الله علیهم جمیعین پس آنچه متنی حدیث بدانست **تاریخ سیرت سید محمد باقر** **حضرت رحمان رحیم** **صلی الله علیه و سلم** و استاد البندن جناب محدث
 میزند و بیام از مرفوع خوانند چنانکه گویند گفت بگرد یا تقریر نمود آن حضرت **تاریخ سیرت سید محمد باقر** **حضرت رحمان رحیم** **صلی الله علیه و سلم** و استاد البندن جناب محدث

اصطلاح اول اشرف است نزد فقهاء محدثین و حکام مسل توفیق است نزد جمهور زیرا که محذوف تواند که تابعی باشد هر چه
 تابعی از تابعی دیگر بسیار است و گفته اند تا شش و یا سفت تا دست و قوع دارد و در تابعین ضعیف و غیر ضعیف در حدیث
 هر دو موجود است و نزد امام ابو حنیفه و مالک رحمتهما علیهما مقبول است مطلقاً و این که گویند که ارسال بجهت کمال است
 و اعتماد است زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح می بود ارسال نمی نمود و قال ابو عبد الله علیه السلام گفتند نزد امام شافعی
 رحمه الله بر تقدیری که اعتقاد و یا بدیجی وی از وجه دیگر چند مرسل بود مقبول است و نزد امام احمد بن حنبل است مقبول
 مقبول و بقول توفیق و این همه بر تقدیر است که سایر است باشد که آن تابعی ارسال نمیکند اگر از ثقات گریخته
 وی چنان بود که ارسال میکنند از ثقات و از غیر آسان است چون آن توفیق است با اتفاق و قسم ثقات از قسام مقبول است
 است و اگر سابقاً در او باشد یا توانی و پیغمبر از مسخرین مذکور است تا یکی بود یا زیاد و سهیم ظاهر در وجه و سهیم است
 شقیق نامند و برین تقدیر منقطع یک قسم از اسناد غیر متصل آمد و هر ملتی از این منقطع گویند و این معنی است از اسناد
 و علم با قطع اسناد و سقوط راوی از آن بجهت عدم اوقات میان این راوی و مورثی عند دریا حدیث صحاح بنیامیه
 اجتمع و اجازت از وی بکلم علم تاریخ که متضمن بیان مواعید و اوقات است و اوقات صحیح است از ثقات است
 و معرفت این قسم ظاهر است و مشترک میان عوام و خواص علماء و قسمی است که معرفت آن دشوار است و در حدیث
 و صورتش آنست که راوی نام شیخ خود را بنزد از شیخ که با ما ترا دوست رویت کند بر بعضی بیار که در حدیث
 سماع نیز جمع میشود چنانکه گوید عن فلان و قال فلان و این جاری میشود در معاصر و مطلقاً بلکه در زمان پیش از این
 ولیکن این حدیث را استماع ننموده و دریافت این قسم مخصوص است بخواری و غیره از ثقات که علم و حدیث است
 ایشان تمام و ندلیس کرده و مذموم است نزد جمهور علماء اگر آنکه ثابت شود که در حدیث حدیث است و در حدیث
 اکابر را و ثوق بصحت حدیث است و متعنا بهتر حال است اگر چه غیرت زیاد و بعضی بگیرند و ثقات است
 بجهت مغرور و عدم جاه و امثال آن و مترحال که سبب طعن گردد و از آن است که در حدیث است و در حدیث
 غیب سلوه در بیع است و بعضی گفته اند یعنی اختلاط کلام و استناد دوست که موافق است با او پسند و شیخ است که در حدیث
 در نزد قبول مثل مرسل بدانچنانکه مذکور شد و عنقه را است است بطرف ثقات است و در آن حدیث است و در حدیث
 و وی از شخصی که مشهور است بندلیس غیر متصل است و از غیر وی متصل بشیرط نام بود است نزد مسند است و از حدیث
 اگر چند هم یکبار بود و لابد مرتبه عنقه از حدیث و سماع فرود بر لفظ اجاری آورد پسند و حدیث است و در حدیث
 بسلم و حدیث میکند و هر حدیثی که مرفوع و متصل بود یا مسند خوانند و استماع در حدیث است و در حدیث
 مسند گویند پس شامل موقوف نیز بود و بعضی نیز بر او است و بعضی نیز بر او است و در حدیث است و در حدیث
 و بعضی منقطع را مسند گویند و المعتمد هو القول الاول و بعضی از قسام است و بعضی منقطع را مسند
 فرودا گویند که از میان جماعت بیرون افتد و را سطر است و بعضی که در حدیث است و در حدیث
 او را ثقات پس اگر راوی این ثقه است خود بود است و بعضی منقطع را مسند است و در حدیث است
 عدد و دیگر وجه بیعت پس از آنکه جماعت منقطع خوانند است اما قوی است و بعضی منقطع را مسند
 استی باشد که از جماعت از وی خواهر غیر ثقه و مقابل ثقه است و بر این است و بعضی منقطع را مسند است

شرط نکنند بلکه هر چه روایت کرده او را نقله و منفرد شد بدان و از هیچ جانب اصلی موافق و معاند آن نیامد و شاید
 و بعضی نه نقله شرط کنند و نه مخالفت و عبارات در تفسیر آن مختلف آمده و بعضی گفته اند تا زمانی است که نقله مخالف جماعت
 نقلات آرد و خیلی تفسیر کرده و شاید از بعضی راوی و این صادق است بر فردی که صحیح است و معتقد است که اول مکرر شد
 و اما مکرر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف است و یکی اصنف از دیگری بود در ضعف از وی و مقابل مکرر معروف است پس
 در مکرر و معروف هر دو راوی ضعیف است و یکی اصنف از دیگری و در شاذ و محفوظ هر دو قوی و یکی اقوی از دیگری پس شاذ
 و مکرر هر دو صحیح و محفوظ و معروف هر دو صحیح و بعضی در مکرر نیز مخالفت شرط کنند چنانکه در شاذ این اقسام بر تقدیری است
 که بعضی رواه مخالفت بعضی روایت کنند و اگر حدیثی روایت کرده اند در راوی دیگر که حدیث او اعتبار را می نماید
 موافق آن روایت کرد و حدیث این راوی را متلج آن حدیث گویند کبیرا بصیغه اسم فاعل و متابعت موجب تقویت
 و تا باید است مراد است از لازم نیست که متلج در مرتبه مساوی حدیث اهل بود اگر کمتر از آن در مرتبه باشد نیز متلج و شاید
 و مقوسه آن کرد این است معنی آنکه حدیثان گویند تا بعد فلان و متابعت و متابعت گاهی در نفس راوی بود گاهی
 در شیخ که فوق است و اول اتم و اکمل است از ثانی زیرا که درین سستی و اول است و غالب تر بود و چون متابعت کرده شد
 راوی قوت گرفت اسناد و در اول شد و درین آن کذا قال اشتمی و نیز در متابعت لازم نیست که موافقت در لفظ باشد و اگر
 در بعضی بود کافی است و متعارف و در حدیثین در اول اطلاق شده است و در ثانی نحوه و لیکن لازم است که حدیث متلج از
 روایت همان صحابی بود که حدیث اهل از روایت او است و اگر از حدیث صحابی دیگر بود مشابه آن خواه در لفظ و معنی
 مع یا در بعضی فقط او را شایده گویند و اصیبت مراد از آنچه گویند که شواهد میشود به حدیث فلان و ششقه متابعت مخصوص
 بیوافتت در لفظ دارند و شاید بر موافق در معنی خواه ازین صحابی بود یا از دیگر و استعمال متلج و مشابه بر یکدیگر نیز کنند
 و این در فیه بین و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متلج و شایده در پیدا کردن آن اعتبار خواهد شد و دلیل بصیغه هم مقبول از
 تعدی است و اگر بگویند در وی عمل و سبب غصیه ما سفته باشد که قانع است در صحت آن و حال آنکه در ظاهر حال عالم است
 از آن در یافته شوند تقریباتی که متنبه شوند اهل مهارت و خدایت بمعرفت آن مثل ارسال در وصول و در مروج و
 مانند آن ارسال و اعلای طیس در یا بد آنرا علت حاذق پس حکم کند بدان یا متوقف گردد در آن و حکم کند بصحت حدیث
 و تعدی عمل و سبب غصیه و مروض نه از برای اخراج عمل ظاهره و صحت چه بر گاه که غصیه را تا تیری باشد در عدم صحت حدیث
 ظاهره را طریق اولی بود بلکه از جهت آنست که عمل ظاهره را صحیح اند و ضعف راوی و عدم اتصال سده و از آن با شرط عدالت
 و اتصال متر از شده است کذا قال بعضی شارحی الالعبه و گاهی است اطلاق کرده میشود علت بر کذب و غفلت و سوء حفظ
 مانند آن و بعضی اطلاق کرده اند علت را بر مخالفتی که قبح نکند مثل ارسال حدیثی که اصل کرده است نقله منا بطمان آن که
 توصیف کرده اند این عامه صحیح را بسطل گفته اند من اصح ما هو بسطل برین تقدیر بسطل مخصوص بصفت نباشد چنانکه بعضی
 تا در این نیز قسم از صحیح ساخته گفته من اصح ما هو صحیح شاذ و در او شاذ و در بخار و غریب خواهد بود و آن منافات بصحت ندارد
 و اگر که مخالف اولی و از صحیح نبود چنانکه اشارت آن کرده شد و اصل بدانکه وجود طعن در راوی بعضی از آن متعلق است
 است و بعضی نه و در حدیث بلکه است و شخص که حامل و باعث شود او را بر ملازم است تقوی و حرمت و مراد بقوسه
 است و بعضی نیز در حدیث و در حدیث از صغیر اختلاف است و خود در حدیث است و آنست

و مراد بجهت تنزه از بعضی خناس و آقا کس که مقتضای عادت و مردانگی است چنانکه بعضی مباحث و مذمتی اکل
 و شرب و ریاضت و بول در منابع عام و مانند آن و باید دانست که عدل روایت عام تر از عدل شهادت است و متاسف است
 مرعیه را عدل شهادت مخصوص است بگرد و اینصطیحا فقط بتطبیق مسیح ده روی است از جواب و اعتدالی بختی که شکن گرد
 از استحقاق آن و آن در قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر با دو پشت و حفظ دل است ضبط کتاب گاید پشت در
 حیانت مکتوب نزد خود تا وقت ادا و اما وجهی متعلق بعدالت پنج قسم است اول از جهت کذب راوی و دوم انعام در
 کذب سوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و متعلق بضبط نیز پنج قسم است اول از جهت فوط غفلت دوم کثرت خط
 سوم مخالفت ثقات چهارم و هم پنجم سوء حفظ و اما کذب راوی مراد باین است که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث
 نبوی و روایت از وی چیزی را که نگفته و حدیثی را که مطعون است راوی وی بکذب موضوع خوانند و هر که ثابت است از
 تعدد کذب در حدیث نبوی دیگر هرگز از وی حدیث مقبول نبود اگر چه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگر چه نوبه که بخلاف
 شایسته و چون توبه کن شیخ محمد جوینی تعدد کذب ابراهیم حضرت علیه السلام داخل کفر و شسته داشته و علم مراد و حدیثی موضوع بود و متاسف
 است بدین نیست نه اگر البته ثابت شود و کذب در خصوص این حدیث و باید دانست که حکم بوضع حدیثی که حکم طعن است
 قطع و یقین فان الکتوب قد یصدق و تمه این بحث در خانه کتاب بیاید ان شاء الله تعالی و اما طعن بجهت تمام راوی
 کذب آنچنان بود که روایت کرده نشود این حدیث که از جانب زنی و بیعت باشد مراد حدیثی است که در حدیث آنکه تکرار
 و معروف شده باشد بدو معنی در سخن اگر چه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم راوی ثابت و حدیثی که این حدیث
 اول است و این هم را مترک نام کرده اند چنانچه گویند حدیثی متروک فلان متروک حدیثی چنانچه گویند توبه وی صحیح شود و اما
 صدق در سیاهی عالی لایح گردد حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیاناً بطریق قدرت دروغی در کلام وی در حدیث نبوی
 صلی الله علیه و سلم موجود آید اگر چند معصیت است اما در تسمیه حدیثی وی موضوع و متروک یا شریک در ادب طعن بجهت فسق
 مراد بان فسق بجهت است نه با عقا و که آنرا داخل بدعت داشته اند و کذب نیز اگر چه داخل فسق است و لیکن بجهت تباین حکم و طعن
 طعن در روایان جدا شمرده اند و حدیثی مطعون را منکر گویند همچنین اگر طعن بجهت فوط غفلت و کثرت غلط راوی باشد از این
 منکر گویند معنی حدیث منکر سابقاً معلوم شد که حدیث ضعیف مرجوح را گویند مخالفت قوی تر از خود و تسمیه این چهار منکر قولی است که
 در منکر قیدی مخالفت را شرط نمیکند که اقال شیخ فی شرح انجمنه و اما که مراد تسمیه این چهار منکر است که ضعیف حدیث یعنی او قوی را که بجهت
 همین امور می آید و راوی را درین و در همه اذاز و اما جهالت گاهی بجهت کثرت دعوت راوی بود از امور و کیفیت تباین
 و صفت و حرقت و نسب که بعضی از آنها نامشهور شده و ذکر کرده نمود خیر نمی که بدان مشهور است بجهت غرضی زاع و محقق
 گمان برده شود که این میراوست و از اینجا حالتی بحال وی لازم آید و گاهی بسبب آنکه مفاسد و حدیث و علم بود است
 کرده و کم کسی از وی اخذ نموده در روایت کرده پس در این نکته بجهت مجبول مانده یا بسبب آنکه راوی را تسمیه کرده و
 بقصد انتصار نام وی نبوده و گویا تسلط خبری جان یا بیج یا جل و اشانی آن این را میسر خوانند و حدیثی که مقبول
 نبود زیرا که شرط قبول عدالت است و چون نام وی میسر باشد معین و سه نیز میسر شد پس عدالت وی چگونه معلوم گرد
 و اگر میسر بلیغ تعدیل آید آن نیز مقبول نبود و قولی که چنانکه گوید اختری ثقیه متلا می تواند که نزد وی ثقیه مات و نزد
 خیر وی مجرب و مطعون و نزره یعنی مقبول است از آنکه او معاصی بود و هر چه تصدیق در حدیث راوی قوی است اگر چه خدای

مشرط نکنند بلکه هر چه روایت کرده او را ثقیله و منزه شد بیان و از تزیین جانب اصلی موافق و معافند آن نیامده و شاد آ
و بعضی نه ثقیله مشرط کنند و نه مخالفند و عبارات در تفسیر آن مختلف آمده و بعضی گفته اند تا از آنست که ثقیله مخالف جماعت
ثقات آرد و خلیلی تفسیر کرده شاه از این روایت راوی و این صادق است بر فرد ثقیله که صحیح است و معتقد به آنست که اول مذکور شد
و اما منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف مخالف کسیکه افعال اخف بود در ضعف از وی و مقابل منکر معروف است پس
در منکر و معروف هر دو راوی ضعیف است و یکی اصناف از دیگری دور شاذ و محفوظ هر دو قوی و یکی اقوی از دیگری پس شاذ
و منکر هر دو مرجح و محفوظ و معروف هر دو راجح و بعضی در منکر نیز مخالفند شرط نکنند چنانکه در شاه از این اقسام بر تقدیر است
که بعضی رواة مخالف بعضی روایت کنند و اگر حدیثی روایت کرده اند در راوی دیگر که حدیث او اعتبار را می شنایند
موافق آن روایت کرد حدیث این راوی را متلای آن حدیث گویند کبیر یا بصیغه اسم فاعل و متابعت مورج بقویت
و تا یابدست مرحدیث را و لازم نیست که متلای در مرتبه مساوی حدیث اصل بود اگر کمتر از آن در مرتبه باشد نیز متلای و مسا
و مقوسه آن گردان است معنی آنکه حدیثان گویند تا بعد فلان و متابعت و متابعت گاهی در نفس راوی بود گاهی
در شیخی که فوق است و اول اتم و اکمل است از ثانی زیرا که درین دو سستی در اول است و غالب تر بود و چون متابعت کرده شد
راوی قوت گرفت اسناد و زائل شد و درین آن کذا قال اششنی و نیز در متابعت لازم نیست که موافقت در لفظ باشد و اگر
در معنی بود کافی است و متعارف و در حدیثین در اول اطلاق شده است و در ثانی نحوه و لیکن لازم است که حدیث متلای از
روایت همان صحابی بود که حدیث اصل از روایت او است و اگر از حدیث صحابی دیگر بود مشابه آن خواه در لفظ و معنی
معا یا در معنی فقط او را شاهد گویند و است مراد از آنچه گویند که در شواهد میشود به حدیث فلان در معنی متابعت در معنی
مبوافقت در لفظ دارند و شاه در این موافق در معنی خواه ازین صحابی بود یا از دیگر و استعمال متلای و مشابه بر یکدیگر تفسیر کنند
از این فیه بین و تزیین طرق و اسانید را بقصد معرفت متلای و شاه و دیدن آن اعتبار خوانند و عمل بصیغه هم معمول است
عمیلی همادی را گویند که روی عمل و اسباب غصیه فاسقه باشد که قانع است در صحت آن و حال آنکه در ظاهر حال سالم است
ارکان در یافته شوند بقرائن که متنبه شوند اهل مهارت و خدایت بعزمت آن مثل ارسال در وصول در دفع در مروج و
نند آن ارا و ارام و اغلاط پس در باب آنرا عارت حاذق پس حکم کند بدان یا متوقف گردد در آن و حکم کند بصحت حدیث
و عقیده عمل و اسباب بنفعا و مومض نه از برای اخراج عمل ظاهر و در صحت چه هر گاه که خفیہ را تا تیری باشد در عدم صحت حدیث
ظاهر را طریق اولی بود بلکه از جهت آنست که عمل ظاهر راجح اندر ضعف راوی و عدم اتصال سدد و از آن باشد شرط عدالت
و اتصال حتر از شده است که اقال بعضی شامی الاله و گاهی است اطلاق کرده میشود عدلت بر کذب و غفلت و سوء حفظ و
مانند آن و بعضی اطلاق کرده اند عدلت را بر مخالفی که قسح نکند مثل ارسال حدیثی که اصل کرده است ثقیله ضابطا آن که
توصیف کرده اند این معاف صحیح را بعمل گفته اند من صحیح ما هو عمل برین تقدیر عمل مخصوص ضعف نباشد چنانکه بعضی
شاذ نیز قسمی از صحیح ساخته گفته من صحیح ما هو صحیح شاذ و مراد و شاذ در اینجا فرد غریب خواهد بود و آن منافات بصحت ندارد
۱۰۰ که مخالف اولی و راجح بود چنانکه اشارت به آن کرده شد و اصل بدانکه وجه طعن در راوی بعضی از این متعلق است
و بعضی بصیغه عدلت بلکه است در شخص که حاصل و باعث شود او را بر غلظت اقوی بود و در مراد بقوسه
سند زینده و مستقیم و در صحت در اجتناب از معیبه اختلاف است و ذوق ریح هم شرط آنست

در او بمرور تنزه از بعضی خاص و تعالی که مقتضای علم و حکمت و مردان است چنانکه بعضی مباحث و نه مثل اکل
و تریب و ریاز و پول در تاریخ عام و مانند آن و باید دانست که عدل روایت عام مراد عدل شهادت است و متناهی است
مرعیه را عدل شهادت مخصوص است بجز در بعضی مباحث و تثبیت بیع در وی است از فرائد و احتیاطی که ممکن است
از استحضار آن و آن دو قسم است ضابطه صدر و ضابطه کتاب و ضابطه دل و حفظ دل است و ضابطه کتاب کتاب است
صیانت مکتوب نزد خود تا وقت ادوا و اما در وجه معنی متعلق بعد از استیجاب قسم است اول از کتب کذب را وی دوم اتهام و
کذب سوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و متعلق بضابطه سیزدهم قسم است اول از جهت فوط غفلت و دوم کثرت غلط
سوم مخالفت ثقات چهارم و پنجم سوء حفظ و اما کذب را وی مراد وی آن است که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث
نبوی و روایت از وی چیزی را که گفته و حدیثی را که مطعون است را وی میگوید کذب موضوع خوانند هر که ثابت شده است
تعمد کذب در حدیث نبوی دیگر سبب از وی حدیث مقبول نبود اگر چه وقوع آن تمام عمر یکبار بود و اگر چه نوبه کند بجهالت
شاید زود چون توبه کند شیخ محمد جوینی تعمذ کذب ابراهیم حضرت علیه السلام داخل کفر داشته باشد علم و مراد بجهت موضوع بود و علم
حدیثین نیست نه اگر البته ثابت شود وضع و کذب در خصوص این حدیث و باید دانست که حکم بوضع و اذکار حکم است
تقطع و یقین فان الکذب مدعیق و تمه این بحث در خانه کتاب بیاید انشاء الله تعالی و اما طعن بجهت اتهام را
کذب آنچه بود که روایت کرده نشود این حدیث که از جانب وی و مخالفت باشد مراد مدعیق است از حدیثین آنکه
و معروف است باشد بدو معنی گفتن در سخن اگر چه وقوع آن در حدیث نبوی علی الصبر علیه السلام از وی ثابت و غیر نشود و این
اول است و این قسم را متروک نام کرده اند چنانچه گویند حدیث متروک فلان متروک حدیثی است که در حدیث صحیح
صدق در سیاهی عالی لایح گردد حدیث از وی میتوان شنید آنکه احیاناً بطریق مذرت در حدیث در کلام نبوی و غیر حدیث نبوی
علیه الصبر علیه السلام بوجود آید اگر چند جمعیت است اما در تسمیه حدیث وی به موضوع و متروک نیز در ادب طعن بجهت فسق
مراد بدان فسق بجهت نه با عقدا و کذا در اول بدعت داشته اند و کذب نیز اگر چه داخل فسق است و لیکن بجهت تباین حکم و عقدا
طعن در او از اجابت شمرده اند و حدیث مطعون اینست که بجهت فوط غفلت و کثرت غلط در حدیث نبوی یا از حدیث
شکر گویند معنی حدیث شکر سابقاً معلوم شد که حدیث ضعیف مروج را گویند مخالفت قوی تر از خود و تسمیه این قسم را بجهت قول کسی است که
در حدیث نبوی گفتند اشراط نیکند که اقبال شیخی شرح انجبه و مانا که مراد تسمیه این قسم را بجهت کثرت حدیث و معنی او قوی را بجهت
همین امور می آید در وی را درین و نه می اندازد و اما جهالت گاهی بجهت کثرت لغوت را وی اول از اسامی و کیفیت
و صنعت و حرفت و نسب که بعضی از آنها مشهور شده و ذکر کرده شود غیر نمی که بدان متهم است نسبت نرعی را عوام
گمان برده شود که این میراوست و از جهالتی بحال وی لازم آمد و گاهی بسبب آنکه غلط حدیث است که روایت
کرده و کم کسی از وی اخذ نموده در روایت نکرد و معنون نگشته و مجهول مانده یا بسبب آنکه روایت کرده و
بقصد اتقار نام وی برده و گفته شد که خبری فلان یا بیچ یا جل امثال آن و این را هم خود سند حدیث است مقبول
نبود زیرا که شرط مقبول حدیث است و چنانچه نام وی بهمانند معین و سه نیز مهمند پس عدالت وی چگونه معلوم گردد
و اگر بهیم غلط تعدیل آید آن نیز مقبول نبود و قول صحیح است که گوید اخباری نقلی متناهی چه تواند که نزد وی نه باشد و نزد
غیر وی جویح و مطعون و نزد معنی مقبول است اگر قائل در معاقق بود بر تقدیر را وی است که مقبول است

گفته کرد و اگر راوی حدیث مسی نشده و یکس از وی روایت کرده اورا مجبول همین گویند مگر آنکه توشیح کرده باشد
 اورا غیر و س و این س اهل بیت توشیح داشته باشند و اگر دو کس روایت کرده و توشیح ننموده اند ویرا مجبول الحال و مجبول
 گویند و در قبول روایت وی اختلاف است جماعه قبول دارند مطلقا و جمهور روآن کنند و تحقیق آنست که روایت مستور
 و مانند س و در اینجا که محل احتمال و احتمال بود محل توقف است تا انکشاف حقیقت حال و همچنین کسیکه حجج کرده شده است
 ببحر غیر مفسر و آداب عت مراد بدان اعتقاد چیزیه تا که احداث کرده شده است برخلاف آنچه معروف و معلوم است از
 س که هر صیغه در شرح شبه ذیل باطل و بظنین صناد و آنچه در عمل س آنرا در اصل فسق و شسته اند و بدعت و قسم است یا باعتقاد امری
 که مستلزم کفر است یا با امری که بویب فسق است و هر هر تقدیر منفرد است صاحبی بصدرق لجه و صیانت لسان از کذب
 قسم اول قبول کرده نمیشود حدیث انصاری بی نزو و جمهور و نزو بعضی مقبول است مطلقا و بعضی گفته اند که اگر اعتقاد
 ندارد و محل کذب را برای نصرت سبیب است آنرا مقبول و الا مردود و قول سمد آنست که هر که منکر است امری متواترا
 از شرع که معلوم است بدون آن از دین بضرورت مردود است و هر که باین صفت نبود اگر چه چنانگان اورا تکفیر کرده باشد
 مقبول با انضمام ضبط و روح و نحو س و بجز تکفیر چنان مردود و مگر در چه این معنی شامل اکثر طوائف است که بکلی تکفیر
 میکنند و قسم دوم که بدعت او مفسر تکفیر شده بلکه تفسیق شده فقط در اینجا اختلاف کرده اند در رد و قبول نزو بعضی
 مطلقا مردود و در نزو بعضی مقبول مگر نزو اعتقاد و حال کذب چنانکه گذشت و تحقیق آنست که سبیب اگر داعی باشد بدعت
 و در مقام ترویج و تزئین آن بود مقبول کنند زیرا که این معنی در اکثر احوال باعث بود بر تحریف روایات و تسویه آن
 بر مقتضای ذنب و اگر چنین بود داعی آنست که قبول کنند مگر آنکه چیزی س روایت کند که مقوی بدعت وی بود
 برین قدر مردود است بر قول مختار و با جمله علم حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدعت در باب مذاهب تابعه
 بر جماع الاصول میگوید اخذ کرده اند جماعه از آنکه حدیث از فرقه خارج و انا سنای که منسوب اند بقدر شیعه ورافضه
 دیگر اصحاب بدعت و اهل بدعت دیگر استیاد کرده اند و شرح نموده اند از اخذ حدیث از بنیاد هر کدام روایات است نهی
 و شک نیست که اخذ حدیث ازین فرقه بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است
 بیه بدعت سید و س که این چه نه و شیخ ان دیش برای ترویج مذاهب خودی نمودند و بعد از توبه و رجوع از ان مذا
 اترار بدان میگردند که با ذکر و ائمه سم و اما مخالفت ثقات طعن بجهت آن موجب شد و حدیث خواهد بود و آن بزرگ
 مستعد است گاسب و است و گاهی در متن و گاهی بر آوردن کلامی از اقوال صحابه یا غیر ایشان یا کلام خود را که
 نماند حدیث است در حدیث مناکه میگردد که از حدیث است و گاهی تقدیم و تاخیر در سناده یا در متن و گاهی بزیاد
 راوی یا نقصان آن که در ابدال روی مکاب راوی دیگر یا تنی مکان من دیگر این را حدیث مضطرب خوانند اینجا اگر جمع ممکن است
 چهار اول موثقت نیست بدعت و بیحد و حد است اسناد یا برای متن و گاهی باختصار و حد بعضی اجزا و اشغال بر غیر است
 این بحث بجز سید و دیگر حدیث روایت است یعنی در اینجا اختلاف است اکثر بجزوازا نند و قویترین حجج ایشان آنست
 که بیان است بجز شرح شریعت بر آن زبان است با وجود معرفت زبان عربی چون ابدال بلغت دیگر جائز بود و لغت عربی
 س باشد و بعضی گویند که جائز است مر آن کسی که س در او غلط را تا کنون در روایت معروف در روایتی گویند جائز است کسی
 از روایت حدیث را انسان کرده و آنرا از ائمه است ضرورت تعلیل احکام ایا از کسی که مستحضر دارد و انا و را

۱۰۱۱

جائز از جهت ضرورت و این خلاف در جواز و عدم جواز است اما او بگوید روایت بلغظی تصرف در آن سخن علییه است بقوله صلی الله علیه و آله
 علیه السلام نصر الله امر أسع مقاتلی فوعا با فاداکما صح الحدیث اما من بحبت و هم را و س که روایت میکند بر سبیل توهم
 اگر اطلاع یافته شود بر وجه وی بقرائن و ادله بران و دریافت طلل و اسباب قاصد آنرا معلل خوانند حصول آن
 بکثرت متبع و جمع طرق بود و این اخص علوم حدیث و ادق آنست و قیام متواز نمود بدان مگر کسی که داده شده است
 او را فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بر استب روات و اسانید و متواتر چنانکه متقدمین از ارباب این علم تا دار قطنی
 بوده اند و بوسه منتهم شد این شان و گاهی چنان بود که هجارت معلل از اقا است تحت قاصر بود و نفع و تقیین علت
 نتواند کرد و پیشال صیرفی و رفقه و چهار و آسود حفظ را و بدان آنست که اسباب او غالب بر خطا و حفظ و اتقان کثران
 سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان غالب یا مساوی بود یا ثواب و اتقان این هر دو صورت داخل بود و سهو حفظ و
 اگر تا در و کثر بود اعتبار ندارد و معتبر علیه و کثرت حساب و اتقان است و سهو حفظ اگر لازم حال در بیج اوقات عمر گردد
 حدیث وی معتبر نبود و این قسم را نیز شاذ گویند و برای بعضی محدثین و اگر خار س و عارضه شده بحجت عارضه مثل
 اختلاط حافظه یا کبر سن یا ذهاب بصیرت یا قوت کتب با حتر اوق و جز آن مر این قسم را مختلط نامند اگر چیزی را که پیش از اختلاط
 و اختلال حدیث کرده جدا و متمیز کرده از آنچه بعد از وی کرده قبول کرده شود اگر تمیز نکرده و بدان ساخته توقف کنند و اگر
 اشتباه بود نیز همین حکم است و اگر این قسم استاباات رشا و بیدار شود و ترقی کند از وجه او و توقف بر تبه قبول در حجاب
 و همچنین است حکم احادیث مستور و مسل و بدلس و صا و آنچه از جمیع این علل و ضلالت سبب است بر آن را حدیث صحیح
 گویند و این مرتبه اعلی است و حدیث و پایان تراز و سه حسن است و این نیز مرتبه عالی است و پایان تراز و سه
 ضعیف است که مرتبه سافل است و حسن متوسط است میان صحیح و ضعیف پس صحیح حدیثی است که ثابت شده منقل عمل نام
 متصل پسند که معلل و شاذ نبود و اگر این صفات بر وجه کمال به تمام است و ترا صحیح لذاته خوانند اگر نوسه از قصور و
 نقصان بدان راه دارد و اگر کثرت طرف جبر آن نشد و کرد صحیح گویند و اگر چه نقصان نشده آنرا حسن لذاته نام است
 و اگر حدیثی که محل توقف است و وضعی دارد و بقرائن ادله و تراز و سه و آن چنان یافته آنرا حسن لغیره نامند
 و سلامت از کثرت باشد و در حسن نیز معتبر است این که کثرت در حدیث صحیح است و نیز است و در بیان که تصور و نیز
 قسم حسن و در جمیع صفات مذکوره معتبر است حتی که در یک حدیث صحیح است و در حدیث صحیح صحیح است و کمال بود
 و در حسن بر خلاف آن و این چنین نسبت چنانکه تصریح کردیم و مترادف است و در حدیث صحیح است و کمال بود
 درین قسم حسن لذاته است تصور از مرتبه صحیح حدیث و است و در حدیث صحیح حدیث و در حدیث صحیح حدیث
 نعم در حسن لغیره تواند که راوی مستور الحال بود یا دیگر است که موجب حدیث صحیح است و در حدیث صحیح حدیث
 گردد و آنکه کلام بعضی دلالت بر فقا و نقصان حدیث است و در حدیث صحیح حدیث و در حدیث صحیح حدیث
 کلام قوم در تعریف و تحدید حسن مضطرب و فلفله واقع شده و سایر حدیث حدیث است که مرسوم شد و حق و مستقیم باشد
 رجال او ابدال و ضبط متوسط میان صحیح و ضعف و شاذ و حسن بود و در حدیث صحیح حدیث و در حدیث صحیح حدیث
 بیرون آمده است این حدیث از ان موضع مشهور است و در حدیث صحیح حدیث و در حدیث صحیح حدیث
 روایت راوی باشد که مشهور است روایت حدیث ابراهیم که در حدیث صحیح حدیث و در حدیث صحیح حدیث

تعداد و بیاید بشود معروض باشد مخرج از بجای خبر ایشان که قال است و ای در تندی گفته که سالم باشد از تند و دو قسم نبود
 راوی او بکذب در روایت کرده شده باشد بطریق متعدد و بعضی گویند که در سه صفت بود و در بعضی محتمل یعنی قلیلی از
 صفت که توان مرد داشت و تند در طرق جبر آن کند و تحقیق آنست که حسن دو قسم است چنانکه مذکور شد و بر تعریفی که کرده اند
 بر یکی از همین وی صادق است نطق و متامل هر دو قسم است چنانکه تعریف اول ازین تعارین مصدری است و سه قسم اول است
 یعنی حسن لذاته و در تعریف دیگر مطابق حسن لغوی است و تند در طرق شرط درین قسم است نه مطلق و تعریفی که تندی کرده مقصود و
 تعریف این قسم است نه مطلق حسن لذاتوی جمع میکنند در حسن و غرابت و سیگوید حدیث حسن غریب را اگر تند در طرق شرط بود
 حسن مطلق یا غرابت که بعضی افراد طریق است جمع نشود و تند بر و باید دانست که غرابت و فردین با بحث منافات ندارد و با افراد
 فرد غریب که صحیح است و در کتب صحیح مخرج است و صحیح را تقسیم کرده اند که اگر راوی او یکی است غریب است و اگر دو و غریب را اگر زیاد مشهور
 و مستفیضند و لهذا خبر خلیلی که شاذ را تعریف کرده بفرود راوی اعتراض کرده شده است که این صادق است بر فردی که صحیح است با آنکه لغوی
 شد و در بعضی است و صحیح گر آنکه در بعضی شواذ را نیز قسم صحیح دارد و همچنین کرده است و گفته که صحیح شاذ است و غیر شاذ و بعضی غرابت را غریب
 تند و در استعمال گفته برین مطلق منافات دارد و با بحث و در استعمال مشهور غریب قسم صحیح تواند بود و بعضی در صحیح بشرط بخاری
 است و غرابت مانع از آنست که چنانکه در مطلق صحیح شرط نیست در صحیح بشرط بخاری نیز نیست
 والله اعلم و باید دانست که همان آنکه یک از یک است . . . ایت کند آنست که اگر در یک موضع چنانچه آید غریب است و لیکن آن را
 فردی خوانند و اگر به جای همین آید فرد مطلق بود و در محققین در فرد مطلق وجود این در اصل است که مراد بدان
 حرف است که در صحیح است کفایت میکند بین طرفی که روایت کند تا بسبب واحد از صحابی و گاهی ستر گردد و فرد در صحیح
 روایت اما افراد صحابی از رسول الله صلی الله علیه و سلم موجب است بود زیرا که در صحابی از صحابات قریب خبری نبود پس افراد وی مثل
 تند و دیگر است بجا از حج که قبل و مراد آنکه در غریب دو از روایت کند آنست که همه جا همچنین آید اگر یکجا آید آن غریب
 نبود و همچنین در مشهور که زیاد بود و مشهور است و این است معنی قول بعضی که گفته اند که درین فن اقل حاکم است بر اکثر خانم
 را با حدیث ضعیف آنست که بی ازین مترادف یا زیاد مطلقا مقصود گردد و در راوی و سه بعدم عدالت یا عدم ضبط و شادی
 القدره مشهور و در شاذ و نکارت و عدت مرسوم و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد است که در افراد او ترکیب است و بر
 در مراتب صحیح و سبب لذاته تفاوت است تفاوت این اوصاف یعنی هر چند وجود این صفات همبستر است در آنها و لیکن چون
 این صفات را مراتب و درجات است و مدار کار بر حکم علی بن سنان است و مراتب طین غالب و غیر غالب لاجرم مراتب صحیح و سبب
 نیز متفاوت است و بعضی احادیث صحیح و حسن باشد از بعضی دیگر با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن اما تفاوت در مراتب صحیح
 حسن فشره و غیر است و موم مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده اند و مانند آن از اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت
 و ضبط در رجال این اسانید را شامل است و لیکن بعضی آن فوق بعضی است اما در اطلاق صحیح اسانید بر سندی مخصوص
 علی الاطلاق احتیاج است و بعضی گفته اند صحیح اسانید را لک ارتفع از این مسرود بعضی گفته اند صحیح اسانید هر
 از سالم از پدرش عبد القدر بن عمر و بعضی گفته ازین العابدین از پدرش از جد و غیر ایتان را نیز گفته
 و اکثر برین اند که حکم بر اسنادی مخصوص با حقیقت علی الاطلاق نتواند کرد الا آنکه در اینجا مرتبه است که اعلاست و شد
 اسانید در اینجا داخل و اگر مقید بقیدی کنند جائز است چنانکه گویند صحیح اسانید فلان بلد یا صحیح اسانید در فلان باب یا در فلان

و چنین است که در بیان این دو امر از ایشان بپایان رسیدن فلان افضل است یا افضل تا جین فلان بدست داشته باشد این است
 که احتیاج در احکام غیر صحیح صلیه است و همچنین سخن از آن بود و بالعموم نزد ما همه علماء از آن جهت صحیح است و در احتیاج آنچه در ترتیب
 کثرت از آن و چون حدیث ضعیف بعد از طرق برتره حسن رسد آن نیز صحیح است و آنکه در حدیث ضعیف است و در بعضی از آن
 معتبر است نه در سایر آن مفروض است اما جمیع بعد از طرق اول حسن است نه ضعیف است به امتداد حدیث و سواستاد معتقد
 و لیکن گفته اند اگر ضعیف حدیث است سو حفظ بعضی روایه تا اختلاف یا تاملس بود و با وجود حدیث در این است بخبر می گوید و در بعضی
 و اگر از جهت اتهام کذب راوی باشد یا شذوذ یا مخالفت حفظ و انقیاد یا تقوت حدیث است تحت هر دو اگر چه بعد از طرق دیگر باشد بخبر
 نگردد و حدیث محکم نیست باشد و در فضائل اعمال معمول و شاید که درین صورت معمول است و در بعضی گفته اند حقوق بعضی
 اما در نمیکند قوت را و این سخن ظاهر فساد است فند بر وجهی چون مرتب صحیح است و در بعضی از آن است
 از بعضی پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آن است که صحیح بخاری مقدم است بر سایر صحیحین و گفته اند صحیح بخاری در کتاب
 صحیح البخاری و بعضی معارف ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و گفته اند درین ترتیب با اعتبار حدیث و در بعضی
 و ترتیب است و عدم اختلاف بخبر احادیث نبوی از اقوال علماء از آن روایه و مانند آن است و از آن جهت صحیح بخاری
 در وضع و ترتیب نیست زیرا که وی بایست میکند بکمال شکل و مسووع بعضی و در بعضی از آن است که در کتابها و بعضی
 و نام صحیح و همین و منسوب و دعوی ترجیح با این وجه خارج بحث است و در حافظه و علمای سنی و شیعه از این جهت گفته اند
 تصریح واقع است به ترجیح از حیثیت بحث زیرا که وی گفته است تحت او همه اسما در صحیح کتاب مسلم و لیکن در این کتاب حدیث
 صحیح مسلم را بر سایر صحیحین خود مناقشه است مشهور و معروفی بطاهر افاد انقی است گفته اند از مسووعی کتاب است و این
 کلام مذکور فی موضع محصل اقوال درین باب است صحیح بخاری صحیح مسلم و صحیح بخاری صحیح بخاری صحیح بخاری
 است و مشهور نزد جمهور قوال اول است دلیل کمال صفائی است و معتبرند در حدیث وی که گفته اند صحیح بخاری صحیح بخاری
 آن حدیث تفوق علیه خوانند و ماخرجه ایشان گویند اما وقتی که متن از یک صحافی باشد و با کمال حدیثی از مشهور و غیر مشهور
 عسقلانی نقل میکنند گفت در اطلاق متن علیه بطریق محدثین مرتبند که هر یکی از اینها را در حدیثی که در حدیث
 مجموع اعمای تفوق علیه در برابر حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
 است استراجه مفروض است بدان بخاری استراجه مفروض است بدان مسلم استراجه برتر است از صحیح بخاری و صحیح بخاری
 پیشتر از شرط مسلم است استراجه برتر است از غیر بخاری و مسلم بود از آنکه حدیث استراجه است که در صحیح بخاری
 ترتیب بحث آمده اما آنکه مراد شرط بخاری یا شرط مسلم یا غیر ایشان را گویند است استراجه استراجه استراجه است
 بر یکی از ایشان وجود آن کیفیت مخصوص در رجال استراجه استراجه استراجه استراجه استراجه استراجه است
 شد و در نکات بان تنقیح و تشدید بخاری التزام کرده و یا با سایر وسیع از آن مسلم گفته اند حدیثی که در صحیح بخاری مسلم
 جمعا با فرادی در حدیث بیاید و ظاهر بفظ و موافق مقصود همین معنی است که حدیثی استراجه استراجه استراجه استراجه استراجه است
 گفته اند مراد شرط بخاری مسلم رجال سابقه ایشان است درین دو کتاب ما میانم در حدیث استراجه استراجه استراجه استراجه استراجه است
 موجود باشد یعنی این حدیث اگر رجال بخاری استراجه استراجه استراجه استراجه استراجه استراجه استراجه است
 درین صلاح و در حدیث خود گفته است و در حدیث استراجه استراجه استراجه استراجه استراجه استراجه استراجه است

و در وقتی بی اندازه یافت و چون در او فرزندان صحابه و اولاد او تا بعین بدست خروج و عزت ایل پیدا شده بود و حکم نصب
 و حیانت بقصد ترویج مذہب متبع مستحدث وضع و افترا با حدیث راه یافته پس آنکه حدیث و اساطین ملت در مقام
 تصحیح و تنقید احادیث آمد و تقبیح و تفضیح اهل بدعت نموده حق را از باطل و قوی را از ضعیف جدا ساختند و در علم حدیث
 کتب تصنیف کردند و مجتهدان است بسیار بودند و آنچه قرار یافت و باقی ماند از ذمه سابق سنت و جماعت چهار مذہب مشهور
 گردید و در حصول دین با هم یکی بوده اند و در فقه و فروع در بعضی مواضع تشکک آید و در بعضی ایشانی امام عظیم ابوحنیفه
 نعمان بن ثابت کوفی است و ولادت وی در سنه ثمانین و در وفاتش در ماهه ثمانین و جماعت را اختلاف است در آنکه در سنه
 از تابعین است یا تبع تابعین با اتفاق بدانکه در روزگار وی چندین از صحابه بوده اند مانند ابن مالک بن عبده و عبد العزیز
 بن ابی اوفی و کوفه و سهل بن سعد و اسامی بن زید و ابو طلحہ و عامر بن وائل که آنحضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم است و در وقت یکدیگر بعضی
 جزاین چهار تن را نیز شمرده اند صاحب جامع الاصول گوید که ملاقات ابوحنیفه با اینها از حدیث ایشانی در بار
 نقل بی ثبوت نرسیده و صحابه بی می گویند که وی جماعتی از صحابه را دیده یافته در ایشانی روایت کرده است انتقی در میرا
 سنن است که احادیث را در وی از صحابه مذکورین روایت کرده است گنث بنده سکین عبدالحق بن سعید الدین
 حصه افتخیر مد العلم و الیقین و در واقع از حساب عقل بسی دور نماید که صحابه رسول در روزگار وی باشند و وی منصف ملاقات
 ایشان نکند و ایشان را دنیا بدانکه وجود قدوم او درین بلاد که ایشان بوده اند ثابت شده و مدت بیست سال در آنجا
 کرده بود و صحابه تا آخر بایست رسیده است اما با حق با صحابه است که گویند جماعت صحابه را در یافته است و در علم
 دوی چنانچه کثیر از قدما و تابعین در یافته و در متابعتی و اجتماع است با ایشان در اجمت کرده و مشارکت نموده است چنانچه
 بن مبارک و داؤد طائی و خلیف بن عیاض رحمة اللہ علیہم از شاگردان وی این اویند اگر جمله از مناقب وی نقل کنیم سخن
 دراز گردد و کتابی دیگر تصنیف بید کرد اهل باور و انور و دوم و سهند و سستان تمام بید مذہب اویند در بعضی بلاد دیگر مختلط
 بشمار وی امام ابو عبید اللہ مالک بن انس بن مالک اصحی است و ولادت او بر قریه مشهور رسیده و تسعین و وفات او در ماه
 و تسع و سبعین چنانکه گذشت دوی است تبع تابعین است با اتفاق و امام است در فقه و حدیث و شافعی از شاگردان او است
 و با ابوحنیفه ملاقات نموده و بر شرف و ذکای وی شاکر کرده است اهل دیار مغرب همه با بید مذہب اویند مخالف و در بلاد دیگر
 مختلف بعد از وی امام ابو عبید اللہ محمد بن ادریس شافعی است و شافعی نسبت است یکی از اجداد او که نامش شافعی است
 و ولادت او در ماه ثمانین سال وفات امام ابوحنیفه و بعضی گویند در روز وفات دوی در این روایت بی ثبوت نرسیده است
 و وفات او در ربیع و ثمانین و مناقب وی زیاد از شمار است احمد بن حنبل که شاگرد او است اگر چند در جمع و حفظ احادیث
 پیش از او بود اما در ایل و تفسیر معانی از وی می آموخت احمد گوید شافعی مثل آنست که بود برای خلق و مثل عاقبت مرگ او
 ربیع امام ابو عبید اللہ محمد بن حنبل است و ولادت او در سنه اربع و کسنتن و با تمام وفات از حدیث و تابعین و ماکنین در فقه
 و حدیث و زهد و ورع و عبادت آتی بود و در تفسیر صحیح از سقیه امارت و برید و تعبد بل براهه و از آن خود تفسیر نموده است
 علم جمیعین و حاصل این چهار تن از امامان دین و مقتدیان است اندک ضبط در اینجا و بقول صحابه و سلف
 و تطبیق و توفیق میان آنها نموده و تفسیر و امداد و بیان نام سخن موعظه کرده و در حدیث حدیث محمود درین باره فرموده است
 احکام خیر است و احکام از نصوص کتاب و سنت نموده اند و غیر محمدان از این چهار تن بدون چاره بسیار نیست

و مشایخ طریقت و بزرگان ایشان هم برین مذاهب بوده اند و بار دیگر از ایشان بپایه اشهاد رسیده و موافق بر این
ایشان برای خود اجتناب می نمودند و الله اعلم و آنکه گویند الصوفی و مذاهب مذکور آن صوفی است که امر او برین مذاهب
و تابع آن مذاهبند و هر چه خاطرش خوش دارد و دلش بر آن حکم کند هم بر آن عمل کند ما شاکه که توجیهش چنانچه گفته اند
آنست که وی در بعضی مواضع از مذاهب آنچه در آن نوع و احتیاط بیشتر یا بدعا اختیار کند هر مذاهب که باشد و یا آنکه مذاهب
اهل حدیث رود که هر چه حدیث صحیح یا بدیهان عمل کند تحقیق گویند که این نیز علی الاطلاق صحیح بود تحقیق آنست که هر مذاهب
روایات مذاهب خود که آنرا اختیار کرده و وجه اعتدال ساخته است روایتی اختیار کند که احوط بود و یا موافق ظاهر حدیث باشد
اگر چه ظاهر روایت مشهور از آن مذاهب نبود و الا تفرق مذاهب و تعدد وجه موجب تفرق اعمال ظاهر گردد و در آن مختار است
تفرق و عدم ضبط احوال باطن کند و فرموده اند که قبله توحیدی باید چه امام شریعت و چه شیخ طریقت تا بنامی توحید محکم
و قدم تحقیق را صحیح گردد چه تشعب و تفرق اهل سوجب تشعب و تشتت فرع بود پس ضبط نفس باصل مرجع الیه فکما و اصولا
و تصویفا لازم بود که اکثر بعضی محققین من الصوفیه و آن نیز که در حدیث آمده که استغفرت قلبک یعنی نتوی از دل خود صحبت
فرمایند و آنچه حکم کند بر آن رود صورت تردد و مذاهب است یعنی آنجا که دلائل از قرآن و احادیث و اقوال علماء مختلف آید
متعارض نماید و در دایره تفرق و آنکه حکم درین صورت تخری قلب ترجیح اوست تا از آن اقوال آنچه بشنید و برگزیند
اختیار کند و عمل نماید و آن نیز در ماده قلب مطهر و مرکزی و منور نور ایمان و تقوی است که بنور فراست که در سر بیان مال
نموده اند آنچه حق است در یاد و آن شوق اختیار کنند که خیر و صواب در آن بودند آنکه هر چه در دلش افتد بر همان عمل کنند
بسیار رجوع بدلائل شرعی این سخن روی بجانب الحاد و اباحت دارد و با لغز چنان است و با بجهت مذاهب و مذاهب
بمثل مقصود و ابواب در آمد خانه دین این چهار است و هر که راهی ازین راههای دوری ازین راهی است و در راهی است
رفتن دوری دیگر گرفتن عبث و یا در باشد و کارخانه عمل در از ضبط در ربط بیرون آنگذارد و روایات
است و اگر قصد سلوک طریق و روح و احتیاط دارد و به از مذاهب و احد مختار روایتی که دلش حسن و زیاده
و احتیاط در آن اکثر او فرموده و اختیار کند و بر او حضرت و سایر و سید اندوزی سردارین صریح متاخرات است که
که این طریقه محکم تر و مضبوط تر است و گویند که طریقه پیشینیا که بر عدالت این بود ایشان تمییز مذاهب مذکورند
در احادیث نمیدانستند و بعد از آنرا عمل با جنتا و خود بود و بسیار مجامع با ایشان بی آنکه از مذاهب مذکورند
و انکار بر دیگری نمایند حتی در مسائل نوشتند که اگر برین راه را در راه زنی و الله اعلم و حکم آنرا از حدیث
از صل و حرمت حکم کرد و بیکم عمل نمود و وقت درین بازی دیگر جان و الله اعلم و نمود و بعضی دیگر که در
رجوع آورد و وی بر خلاف نتوای اول حکم کرد و اگر باین من و دیدیم جمله بجهت این بعضی دیگر که حایز است
آن زن مثلا حکم مذاهب اول حلال بود و این حکم مذاهب انی حرام بود لیکن در ماده بکنان درست
که یک شخص عمل نعل و حرمت نتواند بود و جاعله را بجز علماء از مذاهب مذکورند
و دیگر آنکه نتواند حقانیت بجانب محمد و دیگر ادیان آید و او را در مذاهب مذکورند
صعب و بجهت عظیم است که اگر در و بخور رجوع مذاهب دیگر شخصی بنا به حکم مذاهب مذکورند
بر نرسد که یکی را به سبب خود و حرمت کند و الزام نماید و اتلح حوا و بر وی واجب و دیگر مذاهب مذکورند

در بیان حقایق مذکور در این کتاب که بیان مال و متاع و مستلزم آن است که در اول

گروه اند که بعضی عقیدان نیز نزد وجود مصلحت بیخ مروج بذهب غیر خودی کرده اند تا می آید که وقتی امام شافعی رحمه الله خلق را
گروه بود و موها بر بدن و جامه وی آنها در پیش چنان نماز کرد و ظاهر این بذهب وی و الله اعلم بیخ جواز نماز با کراهت این بود
گفتند چرا چنین کردی فرمود که کسیکه ضرورت اقتضا کند و معتقد شویم بذهب عراقیین نیز عمل کنیم مراد باین عقیدت ابوحنیفه و اصحاب و
برقته ائمه علیهم و در وقت بر جا که بذهب عراقیین مذکور کرد و مراد ایشانند از امام ابو یوسف رحمه الله نیز می آید که وقتی راست
نماز کرد پس خبر دادند که هاشمی در چاه که بآب آن وضو کرده بود افتاده است فرمود که امر فریضه قبول برادران خود که اهل بیت اند
عمل کردیم که چون آب قدر غلظتین بود پس بنگرد و کذا ذکر بعضی المتأخرین و تحت این طائفه نیست که همه متمسک بکتاب و
سنت اند و مقتدایان دین اند و دیگر تعیین و تخصیص را چه وجه باشد و نص غاسا و اهل الذکر ان کذا تم لا تعلمون و اشارت
حدیث صحابی کابوم باسیم اقتضا می آید که نیز همین است یعنی چیزی که شما ندانید از اهل علم پرسید و از ایشان باسوزید
و فرمود اصحاب من مثل ستارگانند و همه اینها بیان اند علمای دیگر را در حکم ایشان دانند و این مذہب بطایفه انصاف و نزولیکه
ناید و بنهم نزد آورید و لیکن قرار داد علی و مصلحت دید ایشان در آن زمان تعیین و تخصیص مذہب است و بنیاد و بنیاد
دین و دنیا هر دو صورت بود و از آن بجز است هر کدام اگر اعتقاد نماید صورت دارد و لیکن بعد از آنجا که یکی بچنانست و دیگری
رفتن و توهم سوختن و تفرق و تشعب در اعمال و احوال نخواهد بود و در متاخرین علماء برین است و هو المختار و فیہ اخیر
و حاصل چون وحدت وجود مذہب قرار یافت اکنون تابع مجتهدی را رسد که چون حدیث صحیح مخالفت مذہب را بگذارد و
عمل بدیث کند یا نزد در بخانه مختلفی بر او پیشینیا ان و پسینان رود گویند که متوجه و مقتضای عقیدت پیوسته است
عقبه سلم و دیگران همه تزیع و سپردان وی و بعد از آن که بعضی معلوم شود و صحبت رسد که او فرموده است گوش بسنن غیر
از آن دور پس دیگری معتقدی معتقدی بود و این طریقه متقدمان است و تا ناگاه شیخ موکلت شخصی اراده کرده از پنجه در دیباچه
کتاب سنت که در باب عبادات اعتماد کلی بر آن کند یعنی بر آنچه از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم صحبت رسیده است و از
علمان زید و عمرو و اندیشه سخن شیخ حق است و آنچه در محل اخبار آمده بالرائس و لعین عمل بیان موجب سعادت دنیا و آخرت
است تا برین فرکان پس اینک صورت ر بند و مجتهدین دین و عادت و آثار را متبع نموده و ناسخ را از منسوخ صحیح را
زیستیم بد ساخته تحقیق و دلیل آن فرموده و تطبیق توفیق میان آنها دادند پس قرار داد و اند عوام مسلمانان را بلکه
سمای میان روزین روزگازیت قوت و طاقت بجاست که انیکار از دست ایشان آید ایشان را جز متابعت عقیدان
در رسیده نیاید و من سبب نبود بیارنده و العده علیهم این کار تقدیرین محمد ثانی را میسر بود و بحقیقت سبب این عقیدت
نیز نزد وجود خود است بان در صورت اقتضا در اول تحت قیاس و موجب عمل مدار و شرح غایت کتاب معلوم گردید
تو لے حکم مجتهد است حکم کتاب است است و لیکن چون بین حکم در اینجا پوشیده است و بصیرت مذکور سلوک طریق دریا
در وقت مذکور و گاهی خضار و دو کون صورت اینجا آنکه مجتهد شیخ و نصیب و بر سر نقد نیز جب ابر و تواب نزد حکمت
دل بود و طلب حق یا بد یا نیاید و سعادت به بخت و نصیب است بین می که حق نسبت بر مجتهدان است که اجتهاد و بدان رسیده
و این معنی در فریضه نقد بود و اصول تقاضا بر چهار مذہب در حصول محامد متفق اند اختلافی که هست در عملیات است و
تحقیق این در رسد دیگر گروه شده است و در این رسیده مردم جهان در آن مذہب امام شافعی

آوردی آمنه بنت وهب بن عبد مناف ویزید یارت بود آن وی از بنی النجار در مدینه بود و اندر رفتن بود آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم را همراه برده در وقت مراجعت با او که موضعی است قریب مدینه وفات یافت و بعد وی عبد المطلب را بخود گسید و محبت سخت
 با وی پیدا کرد و هجرت روزگار قوی شد بر قریش افتاد پس آواز بانگی شنیدند که میگفت استسقا کنید باین بنی آخر الزمان
 عبد المطلب او را بردوش خود گرفت و دعا کرد و با آن که از او ان شد و در ایام مشهور است استسقا از ابوطالب بود و درین باب
 قصیده مشهور است و رفعت آن حضرت صلی الله علیه و سلم که دلالت دارد بر کمال محبت و نهایت معرفت نبوت او و مجمع قصید
 نیست و امین استسقی الختام بوجه شمال ایستای حضرت الامیر شیخ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری میگوید که این سخنان
 این قصیده را در سیر بطولها آورده و بیشتر از مشاهدت فکر کرده و مینویسد چند زاول قصیده آورده و اکثرین اینها را مذکور است
 در آن واقع است بعد از بعثت و ابوطالب را آنرا فرستاد در یافته بود و در بعضی نسخه اندک وی این قصیده را درین وقت گفته
 قریش بر آن حضرت فحشها برآمده بودند و منع میکردند مردم را از در آمدن در اسلام و درین قول آن حضرت داشتند و علم و جودت
 مبارک او بهجت و برهوتی بهشت رسید جدوی عبد المطلب وفات کرد و عمر وی ابوطالب بشارت کفالت و تربیت در سه
 سفر گشت حضرت عزت تعالی شده اسرافیل را فرمان داد که بلازمست وی قیام نماید پس اسرافیل همیشه قرین او میبود تا سالها
 تمام کرد و نگاه بر سر او فرمان شد تا ملازمست وی نماید بیست و نه سال بطریق مراقبت و مقارنت ملازم وی بود تا یکین برسید
 ظاهر نمی شد اما در بعضی روایات میگوید که در فعل و در مدت ملازمست چند بار بیرون میخاسته و چند بار با وی یک کلمه
 دو کلمه سخن گفته و پیش از آن که در می نزول کند پانزده سال از جانب زمین و شمال و فوق آوازی می شنیدند که میگفتند ما محمد
 کس را نمی دید و هفت سال روشنایی میداد و بان شاد می بود چیزی دیگر نمیداد و در میان دو روز هم ابوطالب دو یا سه بار
 بر او پیش میخاسته و او را بعلامت نبوت بشناخت و تعظیم کرد و در سال ششم بود که بنی نضیر از مدینه آمدند و در مدینه
 صحبت وی درآمد و سال بیستم با وی در سفر شام رفتی شد و خوارق عبادت سعادت کرد و نور تصدیق در دل وی افتاد و در بیست
 هجرت پنجم خدیجه را نکاح کرد و خدیجه در آن وقت هفت ساله بود و در سال سی و پنجم خاتم النبیین اسلام افتاد و عیال او است و در آن
 کعبه محبت جدی که یافته بود و در آن حضرت صلی الله علیه و سلم پس از آنکه در مدینه بود و در آن وقت که در مدینه بود
 نور نبوت ظهر کرد و در آنکه حکمت نمود و در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود
 او را آن بود که تاملی داشتند و در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود
 بشریت در محال و سوم آنست که در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود
 بعد از آنکه صلی الله علیه و سلم در آن بود که در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود
 بصورت دیگر جلوه میگردد و در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود
 ایتلاف آن نیز تواند بود که در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود
 روحانیت در آن صورت را در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود
 با آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود
 استناد و سبب و در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود
 سبب و در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود و در آنکه در مدینه بود

از موداد آنرا که خلقت مسمیة مخلوقه یعنی چون ترا یاد پس باقی در خلوت که حقیقت آن نسیان ماسوائی حق است
 نبود و باطن اینها گفته است بشنو آن مرداگر نمودن با آن بزرگ با نسیان است و اتصاله جمیع حقیقت روحانیت او پیدا میکرد
 بحکم المرحوم من احب و انما یوی میبود و میر سید او را از علم و نورانیت که از حق بر جوهر آن بزرگ می یافت اگر چه از رسته
 انما س یا آدر و کردی و او را بیان شعور نبودی از اینجا است که گفته اند سه کن که کاملی را در دل تو عای باشد یا خود را در باطن
 وی جای کنی اگر او را در دل تو جای باشد نورانیت وی بدون ترا نورانی گرداند و نور حق که اوست یا اوست خلقت زودا
 آینه دل تو گردد اگر ترا در باطن وی جای باشد باطن وی محل نزول رحمت است و نظرات عنایت حق در آنجا می افتد
 چون ترا در آنجا بدلا بد پر تو نظر سه بر تو نیز افتد بر اندازه نسبت محبت و یگانگی که با وی در سه و اینجا که حقیقت ذکر
 بیان کردیم سر حدیث قدسه اما جلس من نور سه من جنبش من کسی ام که یاد میکنند مرا معلوم شود یعنی بر او پذیرد که حقیقت
 ذکر است که نسیان ماسوائی است که جنبش کنایت از حقیقت خلوت که در آنجا غیر آن گنایش نبود و سر سه این حدیث و حقیقت
 وی این است و او هر که خدای را یاد کند هر وجه که باشد خواه بزبان خواه بدل بهر حال رحمت حق و عنایت وی قرین حال و سه
 گردد و شرط این خلوت حقیقی که بدان اشارت رفت آنست که ذکر وی ذکر نفسی و عانی بود نه نفسی و زبانی مراد از نفس اینجا
 ذات است و از ذکر نفسی ذکر قلبی که عبارت از توجه و حضور حق است بی تلفظ بکلمات و تحمل آن کلماتی که نسیان ماسوائی از دل و نقوش
 اخبار از صفی صغیر زبانی و قلبه باطن جزا صریح حق نباشد ذکر حقیقی ذکر صافی که گفته اند نیست و این معنی را در طریق علییه
 نقش بندیه ذکر نفسی و وقت قلبی و توجه بوجه خاص و مشهود و وصول او بود گویند حقیقت و توفیق قلبی چنانچه حضرت خواجہ احمد
 در بعض کلمات قدسیه خود نوشته اند عبارت اند آگاهی و حضور دل است بجناب حق سبحانه بر آن وجه که دل را هیچ پایسته
 و تصدیق غیر حق نباشد و هر قدر که این نسبت است دست دهد اگر چه لجه و ساحتی بوده باشد چون بنده از غیر حق منقطع گردد در آن
 بحق و اصل باشد و چون این نسبت ملکه گردد و دوام پذیرد سالک بمقام مقارن قسم دو هم خلوتی است برای صفای
 فکر بود تا نظر بصیرت وی در طلب معلومات آید و بجهت تفرق تفرقه و پریشانی و تسلط او با هم و شواغل از ده صحت و سبب
 بیرون نیفتد و این خلوت استانی راست که علم را از جناب قدس حق تبصیر باطن از ماسوائی طلبد بلکه از ترا زوی حکم عقا و قفا
 وی میجویند و صفا و آنرا بیزان حصول می نمایند و حقیقت اعتماد بر صحت و حقانیت علوم عقلیه نتوان کرد چه این ترا زو
 بعایت لطیف است زنازک بانگ هوایی و وسیلی و وحی که سپید گردد از اعتدال و استقامت بیرون شود و لهذا سبیل انکار
 در باب جناب اکثر سبحانیه سبب خود بود بلکه معنی نفوس را هم موافق اعتقاد خود فیه کنند و دلیل نمایند در زخم ایشان
 چنان نماید گویا تا اول نیست و مفهوم هر چه بین است و طالبان حق که علم را از جناب قدس الهی استفاضه نمایند جنبش
 خلوت نروند و این خلوت ایشان را سازگار نبود و بکار نیاید بلکه خلوت ایشان بیکر بود و محبت اشتغال باطن بحضور حق
 و نسیان ماسوائی را بر ایشان هیچ سلطانی و قدرتی نیست چه فکر از اقسام خواطر بود و خواطر را بر ایشان غلبه و تسلط بود چه که
 شامل گردد و از ذکر حضور باز دار و نبود و اگر نیاگاه سری بکشیم در ساعت منظم زمانه و گردید و با تبعید همراه رود و خلقت کار
 حضور نماند بر مثال جنسی که بر آب روان رود آب را از جریان باز ندارد و این نیز اکثر در حالت اعتماد و در آخر حکم جاو احق و
 زین حق باطل گیرد و هرگاه فکر بر صاحب خلوت بحق راه یافت و غلبه کرد باید که بداند و بی از این خلوت نیست و قابل
 این کارند و از خلوت بیرون شود و بداند که این خلوت است و اگر از این خلوت بیرون رود و در این خلوت بیرون ماند

متوجان جناب رحمت است اورا در مقام عصمت و خلوت انیس شکر و شوق از میان روی دست کشی فکر حاصل گشتی و حکم آنکه تا امید
برای اب طرفیت کفر است از آنچه که مشت است نمانده و او را تنهایی رحمت حق آورده با امید عصمت و قبول در خلوت شکرانها
آورده امید و شکریند شاید که این بار روی مشهور ببیند انچه کل شکر تقدیر سووم خلوتی است جمعی از طالبان راه
برای وضع وحشت و پریشانی خاطر و تفریق که از مخالفت نبوی پیامی آید اختیار میکنند و چون در دیدن خلق و بودن با آنها
وحشتی و القابن می یابند تنهایی اختیار میکنند برای سلامت ازین آفت خلوت میگزینند و حاصل وجه اختیار این خلوت
وضع شرف از نفس خود و سلامت حال از آفت ایشان بود و اگر نیت دفع نفس خود از خلق و سلامت حال ایشان از آفت
خود بان کنند حسن اولی باشد و بعد از موجب و اسباب ظن قسم چهارم خلوتی است که برای طلب زیادتی لذتی است
در خلوت می یابند اگر چه در محبت نیز وحشت ندانند و لذت فکر و فکر به تمام از دست ندهند و لیکن در خلوت بیشتر یا نند و وقت
در این دوری صافتر بود و این هر دو در خلاصه مقصود نزدیک بیکدیگر اند و هر دو معاون دو قسم اول که حاصل مقصود با لذات
و خلوت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از قسم اول بوده از کل ماسواحتی انقطاع نمود و از مجموع اشیا که بان معاشره
صاحب و مباشر بود تا از این حال بهر چه در دست تصرف لذت الیسا بود و کلی دوری نمود و در رویای ذکر قلبی متفرق شد
و از خدا بود و اختیار بیک ~~تشریح~~ در خلوت برای وی بود و پدید آمدن همیشه در آن پس روز افزونی بود و محبت
در ادم و کوی تقصیب باطن محل وحی که قطبش این محرابی است صلی الله علیه و سلم صفا بر صفا می افزود تا آنجا که تمام صفت خود در دنیا
یا مکتب رحمت کمال رسید پس تا شیرین می از شرق سوہبت و عنایت و سیدن افکار و احوال شتابد و دلائل آن جهت
روزی است که بنات و جمادات که از مرئوسه نطق و ادراک بغایت دور اند زبان بشادت و بشادتی گشادند چنانکه بر هر چه
سنگ بست زبان صحیح و بیان صحیح میگفت السلام علیک یا رسول الله و از هر طرف این آوازی شنیدند و نگاه میکردند
در جهت سنگ شکلم را نمیدیدند تا یک روز به بالای آن که در ~~اول~~ که جبرئیل امین باشد بروی خای بر آمد بصورت
آنکه بر او در باز دست اریا قوت و دشمنان سبب آنکه بصورت اصلی جبرئیل بود که آن در اوقات دیگر بود گفت اشرف بنام خود
این چیز بر بر تو فرستاده شد و تا پیام حق بگویم و خبر دهم ترا که تو رسول خدا می بدین صفت از او میان زمینان
نیاید کار نامه یا مراد است عرب بود و عموماً رسالت بعد از آن شده باشد کما قال بعضی اطهار پس نام در مرتبه صحیح جوار
مرتوری دست وی رده و ~~تشریح~~ این را نعت الله له من خواننده نام و هر چه چیز است خوانده نام امی که خط و این بنام
این نام چیز است خوانده درین نامه خود چیزی نوشته می بینم تو با پروردگار تقاسم خط آن نامه را با او ~~تشریح~~
دست است این نام نیز در حضور روزی آن در دست عیسی و سلم از عمل و توسل از وی پوشید و در اکثر کتب
توسل است که جبرئیل امر فرموده میگرداند آن حضرت امتحان است میفرمود و بعضی روایات ذکر کرده موجود است در ~~تشریح~~
در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در
در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در
در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در ~~تشریح~~ در

در

منکر و بخوان بتائید و استقامت آتی و توفیق وی بخرد و ملا و استقامت و استقامت او از وی گوی که تعلیم تو و تعلیم است تو با وجود صفت
توجه کرد و الذی خلق آن پروردگار که پدید کرد هر چیزی را خلق انسان خصوصاً آدمی روزگار که شرف و اگر مخلوقات سب
و آثار صنایع و بدائع بر صفات احوال وی اظهر و ابر است پدید کرد و او را من خلق از خون بسته در رحم امیر و بخوان در یک الکر و در
تو که ایم ترست از هر کیم الذی علم با علم آنکه انما علم و کتاب کرد و بساطت قلم که مظهر عجايب و غرائب است و اولاً شخصی است بهشتی
و مورد دنیا و دین و انتظام هم عالم با دست صاحب کشفان گفته که اگر بر دقیق صنع حکمت آتی و لطف و تدبیر و سعه تعالی
فرصت دلیلی جز علم نباشد کفایت است چه عجايب و غرائب که از وی را ندانند و حصر و شمار خارج بود علم انسان و انانید آدمی را عالم
یعلم چیزی که در قدرت او بود که از خود تواند دانست و چون مهم می و بشا رت ساخته و پراخته شده بعد از آن خواست
جبرئیل که پیغمبر را صلوات الله علیه و سلم از علو مقام هیت و جلال مسرور و مطمئن القلب بر زمین بندگی و عبودیت نرود و آورد و
امر حق احکام طاعت و عبادت تعلیم نماید پس امر کرد آن حضرت را گفت ازین کوه فرود آئی آنحضرت صلوات الله علیه و سلم با پسر
از کوه فرود آمد و او را در پای کوه بزین نامون بداشت و برای آن حضرت صلوات الله علیه و سلم ملون و جای شستی برش از جبرئیل
و دو جامه سبز پوشید و بود یک جامه را در تنه پای پیغمبر بنیادخت و در برابر وی جامه شستن فرمود و پای را بر زمین زد و چشمه را آب
پیدا آمد و چون آید وضو در اول و با بغل آسان تر و تعلیم قبولی بے دشواری بنود و خبر پس بقصد تعلیم پیغمبر صلوات الله علیه و سلم از آن
آب وضو ساخت ما سمنه دستنشق و هر عضو سے را چنانچه سنت است سه بار غسل کرد و چون وضو کردن را با وی بنمود و تعلیم
فعلی کرد پس پیغمبر را صلوات الله علیه و سلم گفت تا ما ندان وضو ساخت و چون آن حضرت صلوات الله علیه و سلم از وضو خارج شد جبرئیل
گفت آب برداشت و بر روی مبارک پیغمبر صلوات الله علیه و سلم بقصد تکبیر و زیادت تطهیر و تنقیف و مریسه دیگر و ضمنین آن
باشد و الله اعلم انشا الله بر عادت و دو رکعت نماز بگذارد و پیغمبر صلوات الله علیه و سلم لوی افتد کرد و همچنان که از او پس جبرئیل
بقصد تکبیر و تقریر گرفت نماز آوردن همچنین است و اول چیزی که که فرض شد از نماز دو رکعت بود شمشاد و جلوع است و در شب
و فریفت نمازهای پنجگانه در شب معراج شد چنانچه مشهور است و نماز گذاردن جبرئیل با آن حضرت بقصد تکبیر و نماز
و چون از وضو نماز و تعلیم فارغ شد جبرئیل باز نشست و پیغمبر صلوات الله علیه و سلم بگفت که آید در اینجا و در نماز گفت و در نماز
و نماز کرد و بنا بر این مقدمات که مشیت تقدم شریعت و وضو نماز است بر سایر شرایع و عبادات مناسب است و بعد از تکبیر و
ابدای ابواب عبادات سوی نذر وضو و نماز و سایر انواع عبادات از حیث اولی و ثانوی و ثالثی و رابعی و خامسی و ششمی و سابعی و ثامنی
بدان و غیر آن از عبادات و عبادات بدان ملحق سازیم انشا الله تعالی و لکن با سبب زر طهر را در حدیث مشهور است چنانچه
صلوات الله علیه و آن حضرت در غالب اوقات بر نماز فرض را وضو ساختی پس آنچه طهر است چنانکه بیان کردیم و در حدیث
الآیه نیز ناظر درین است اما در ظاهر این عبارت دلالت کند بر سهیت از آنکه پیام نبیا مشهور بود عبادت پروردگار
بسیار و از اقرات القرآن فاستغنی الله و انشال آن ولیکن اجراء است برین که مراد او انتم انتم بعد قوت است و
توجیه این کلام آنست که سبب اراده قیام است ولیکن از ترس است که حدیث است چنانکه بیان کردیم و در حدیث دیگر
و ان کتم جنبا فاطه و الآیه اشراط که وجابت را برای غسل وجابت و حدیث از ابو جهمیم رس در حدیث دیگر سبب فرود آمدن
ذکر شرط و در چنانچه ذکر کرد و اگر انرا اکتفا و اختصار را قانم و هر چند افضل از حدیث دیگر است برای بر نماز ولیکن در حدیث
از اوقات چند فریضه را یک وضو از وی تعلیم الله و بیان الله و ابوالآیه و توفیق برین و نماز و عبادت و بیاید و سبب

و شیطان در آن میان راه یابد استفاده و لامل در وقوع آن بغایت مؤثرست کما جاورس فی الآثار و در حدیث احمد بن حنبل
از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده است که یک بار آن حضرت صلی الله علیه و سلم می گذشت بر سعد بن ابی وقاص و او
وضو می ساخت فرمود لا تصرف فی الماء اسرافا مکن در آب سعه بطریق استبعاد و استسار گفت و بلی فی الماء اسرافا ایله
که خیر سے کیا با و عزیز الوجود نیست اسرافانی باشد فرمود لغم آری باشد و ان کنت علی نهر جارا اگر چه باشی تو بر جوی روان این
سبانه است در منع و تخذیر از اسراف و ارشاد است بطریق دفع و سبکس غالباً در حدیثی ازین باب احساس و توبه بار
و مع آن این سبانه نمود و الله اعلم و در بعض مسائل فقه مذکورست اگر متوضی بر آب جوی بود در نخلین آب امرانی نیست چه
هر قدر از آب که بریزد باز هم در جبهه افتد در وان گردد و گمرا آنکه غساله را بیرون نهد از او و حقیقت فرق میان نهر جاری
و غیر وی آنست که آب متصل در وضو با تفاق پاک کنند و نیست پس آنرا در جای دیگر استعمال نتوان کرد پس زیادت از قدر
حاجت بکار بیرون تفضیح باشد و در بند جاری که غساله هم در وضو تفضیح نبود و نیز آب متصل در وی نمی ماند و لیکن سبانه
فرمود که در اینجا نیز تجاوز از حد مناسب نبود و بعض گویند که اگر در بسیار نخلین آب اسراف نباشد اسراف در غیر تفضیح نیست
بانی سن و نزدیک باینست آنچه بعض گفته اند که در اسراف درین حدیث اشتمال یعنی اگر در کنار آب در بند جاری اسراف
و تفضیح آب نیست و لیکن در تجاوز از ارتقا در شرع اشئی هست و الله اعلم و صحیح است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
که افضای وضو از بسیار زیاد و شستی بجهت تعلیم است که این قدر کافیست و اقتضای مقدار فرض که وضو بی آن درست
نبود نماز قبول نیست چنانکه در روایت بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمده گفت وضو کردی و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
زیاده نکردی و در روایت ترمذی نیز چنین آمده سبب زیاده مذکوره در روایت ابی داود آمده گفت که این حدیث
شمارا بوضو سے رسول صلی الله علیه و سلم پس وضو کرده و در روایتی از بخاری آمده که وضو کردی و ابن عباس
گفت عرفه از آب پس مضمضه و استنشاق کردی بان پسته گرفت غرقه دیگر بدستی پس اضافه وضو کردی و گار زبان
شست روی خود را پسته گرفت غرقه دیگر و شست بدن دست راست را پسته گرفت غرقه دیگر و شست بدن دست چپ
پسته مسیح کرد سر را پسته گرفت غرقه دیگر و شست آنرا بر پای راست و شست آنرا پسته گرفت غرقه دیگر و شست بدن چپ
چپ را و گفت اینچنین و بیام رسول خدا صلی الله علیه و سلم که در وضو میکرد و در روایت ابی داود و نسائی و صحیح بخاری
و ابن ماجه از ابی بن کعب آورده که طلبید رسول صلی الله علیه و سلم آب را پس وضو کرده فرمود گفت من وضو
که قبول نمیکند خدای تعالی نماز را اگر بوی و کاه هر عضو را دو بار شستنی برای مباحثه در تطهیر آن را بوسه بر رخ و شستنی
و سبب مزید ثواب و تضاعف اجر داشته چنانکه در روایت بخاری و ترمذی و ابی داود از ابی هریره آورده گفت وضو
کردی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرتین مرتین و ترمذی از ثابت بن ابی صفیه آورده گفت گفتم مرابی جعفر را یعنی آنکه
را آیا حدیث کرده ترا جابر رضی الله عنه که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وضو کرده مرتین مرتین و سه مرتبه گفت نعم و در حدیث
ازین از عبد الله بن زید آمده که گفت وضو کردی رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرتین مرتین و گفت مؤنور علی نور و سه بار
این نهایت مرتبه تطهیر و مباحثه در شست و اسبغ وضو که در احادیث امر بیان واقع شده نزد اکثر علما همین است و زیاده برین
داخل تعدی و اسراف است و فرموده است و وضو من است و وضو من است و وضو من است و وضو من است و وضو من است
در بعض احادیث آمده وضو ایبراهیم خلیل الرحمن است و مراد اشارت به نهایت مرتبه تطهیر است و احادیث صحیح و صحاح

این باب بسید، ولی تدارک آن در این غایت فضیلت این است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در اکثر احوال چنین بود
 و آنرا در این مومنین علی بن ابی طالب متعدد آورده اند که در آن بر قوسه و حال آنکه نماز گذارده بود پس وضو کرده سه بار و فرمود
 که گریه من وضوگر برای آنکه بنام شاکر که و منیری رسول خدا صلی الله علیه و سلم این چنین است و در روایتی آمده که گریه
 علیه بر آن نشست و وضو کرده سه بار و فرمود هر که در گوش دارد که وضوی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر بندگوبه بندگوبه
 وضوی آن حضرت صلی الله علیه و سلم در روایتی آمده که وضو کرده سه بار و بخورد بقیه آب و نور ایتا دو و فرمود خواستم
 که بنام شما را وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نگاه بکنم بعضی اعضا را سه بار شستنی و بعضی را دو بار و بعضی را یکبار چنانکه در روایت
 بنجاری و مسلم در جبهه شریفین: بین عام الفساری آمده که گفته شد مرا در وضو کن برای ما چنانچه وضو کرده رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم پس طلبید روی انانی را در نیت ای روی آب زبرد دست خود و دست هر دو دست را سه بار پست در آور و دست خود را در
 و بیرون آورد پس منضمه دستشاک کرد از یک کف کرد آنرا سه بار پست در آور و دست را در آن و بیرون آورد و نشست روی
 خود را سه بار و هر دو دست را در دو بار و مسح کرد بر خود با قبالی و او بار و نشست هر دو پای خود را در روایت موطن آمده که گفت
 مرا بعد از این عجب استن زبانی که باز آید می توانی که باشد مرا که چگونه وضو میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت نعم
 پس برکت آب بر دو دست خود و نشست هر دو دست را در دو بار پست منضمه کرد و استنشاق سه بار پست نشست روی خود را
 سه بار پست نشست هر دو دست خود را تا فرغین رو دو بار پست مسح کرد در خود را ابتدا کرد و مقدم بر آن و هر دو دست را با یکبار
 تقاطع پست رو کرد و هر دو دست تا باز آورد و همان جا که ابتدا کرده بود از روی پست نشست هر دو پای را و چنین آمده در روایت
 نسائی و ترمذی و در روایتی از نسائی آمده که نشست روی خود را در دو بار و هر دو دست را در دو بار و نشست هر دو پای خود را در دو بار
 و مسح کرد بر خود دو بار و مسح بر سه مرتبه در روایت ترمذی نیز آمده و ابو داؤد و ترمذی از ربع بنت معوذ آورده که گفت بود
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم که می آمد بر او فرمود و یکبار سه مرکه بریز برای من آب وضو پس ذکر کرد و مسح وضوی آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم را و گفت نشست هر دو کف را سه بار و نشست روی خود را سه بار و منضمه دستشاک کرد و یکبار نشست هر دو
 دست را سه بار و مسح کرد بر خود دو بار و مسح بر سر پست مقدم آن و نشست هر دو پا خود را سه بار و در بعضی روایات این حدیث
 منضمه دستشاق سه بار نیز آمده و در بعضی روایات نشستن پایا مطلق واقع شده سبب ذکر عدد و در بعضی روایات مطلق
 از حد و لایقید تنقیه و تنقیف و از بعضی قاضی استنباط ثبوت غسل در قدیمین کنانی شرح ابن العمام و در بعضی روایات غسل
 جمیع اعضا مطلق واقع شده سبب ذکر نیز در حدیثش در یکبار خواهد بود یا مقصود را وی در آن مقام بیان مصلحت بود
 و زبانی عدد و ساکت ماند و این همه بجهت تعلیم است و توسیع دائره رحمت بود و غالب احوال آن بود که سه بار می نشست
 و در روایت ابی داؤد از عبد الله بن عمر بن العاص آمده است که مردی نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول
 تعلیم کن مرا وضو که چگونه هست پس طلبید آن حضرت صلی الله علیه و سلم آب را و انانی و نشست هر دو کف دست را سه بار پست
 نشست روی خود را سه بار پست نشست بر دو دست را سه بار پست مسح کرد در خود را سه بار و نشست سه بار بر دو گوش خود
 پس مسح کرد بر دو انگشت بر هر دو پا بر دو گوش پست نشست هر دو پای خود را سه بار پست فرمود و چنین است و وضو هر که زیاد بر آن
 بیشتر است از آن بجز بگرد و غلم و تعدی خود در روایت نسائی نخصر آمده که گفت اعرالی بجزت رسالت آمد صلی الله علیه و سلم
 و سوال کرد از وضو پس فرمود او را سه بار و فرمود این چنین است وضو هر که زیاد کرد برین بگرد و تعدی نمود و تکلم کرد

درین روایت ذکر نقصان نیست و این صحیح ترست و این غزوه آنرا در صحیح خود روایت کرده و در نقصان من کرده راوست
 آنرا تخطیه نموده زیرا که ظاهر روایت نقص است از ثبات و حال آنکه نه اینچنین است و بعضی گفته اند که سائت متعلق به نقصان است
 و ظلم زیادت و بعضی گفته اند که در حدیث حدیث و تفسیر است ای تن نقص من واحد این مکان است لیکن مؤید است از آنچه روایت
 کرده است ابو نعیم بن حاتم فرمود الوضوء مرة او مرتین او ثلثا فان نقص من واحدة و یا علی ثلث نقد اشأ و حال این است
 ثقات اند که ذانی الموابه اللدنیه دشمنی از قوا و ای طهریه می آرد بر که بیکبار شستن اندک فائده بعضی گویند که اگر در زیست
 ترک سنت مشهوره و نزد بعضی آنم نکرد از جهت ایتان با مر بر به صحت احادیثش آورده در آن امام محمد در موطای خود میگوید
 که شستن سه بار افضل است و در بار کفایت دارد و یکبار اگر با سه بار و اما کمان بود نیز کفایت است و میگوید که قول امام ابو حنیفه
 رحمه الله علیه این است امتی و امام شافعی گفته که دوست نیاید از زیادت بر ثلث راه اگر زیادت کند حرام نیگوید صحیح ازین سبب
 دی که است زیاده است که است نیز بی و قومی گویند که زیادت بر ثلث بعضی وضو است چنانکه زیادت در نماز و این قیاس
 فاسد است و امام احمد گفته که جائز نیست زیادت بر ثلث کذا فی الموابه آن حضرت مضمضه و استنشاق راه و یکبار در حدیثی

و گاه بد و غرقه و گاه بس غرقه چنانکه در غسل اعضا کردی و روایات آن مذکور گشت و از یک غرقه نیمه در مضمضه چهارگوشی و نیمه در استنشاق

در هر سه صورت پنجین غسل فرمودی مصنف میگوید که در صحیح حدیث صحیح است که استنشاق را بعد از نوافل مضمضه نیاید و دو بار
 یا سه بار آب جدید کرده باشد و روایت در موابه اللدنیه از نووی آورده است که گفت نه در غرقه زیادت در راه و نه در مضمضه
 پنج وجه است اول آنست که مضمضه و استنشاق کند بس غرقه مضمضه کند از هر واحدی استنشاق کند در دوم جمع کند میان هر دو
 بغرقه واحد مضمضه کند از آن غرقه سه بار استنشاق کند از وی سه بار سوم آنکه جمع کند بغرقه و یکبار مضمضه کند از وی سه
 و استنشاق باز مضمضه و استنشاق چهارم آنکه فصل کند میان مضمضه و استنشاق بدو غرقه پس مضمضه کند از یکی سه بار استنشاق
 از دیگری سه بار پنجم آنکه فصل کند شش غرقه مضمضه کند بس غرقه باز استنشاق کند بس غرقه گفته که صحیح همان وجه اول است
 بان احادیث صحیح است و با عبارات احادیث مختلف یافتیم در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول سه و کند است
 پسر مضمضه کرد و استنشاق نمود پسر روی شست پسر مضمضه و استنشاق کرد پسر روی شست پسر دست این چهار وجه
 بسیار احادیث و ظاهرش دلالت کند بر اول مضمضه و استنشاق اگر چند نفعی نیست و در بعضی روایات است پسر مضمضه
 کرد پسر استنشاق کرد پسر روی شست و این ظاهرست و نفع در مشکوٰۃ روایتی از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق
 و استنشاق کرد سه بار بس غرقه از آب و این نیز محتمل بود و وجه است فصلا و وصله لیکن در بعضی احادیث صریح واقع شده که مضمضه
 و استنشاق یک غرقه و چنانکه مصنف میگوید در نه باب مشهور امام شافعی این است بر وجه اول از وجه مذکور و مشهور از آنست
 امام ابو حنیفه فصل است میان مضمضه و استنشاق بر وجه خامس از آن وجه زیرا که درین وجهی هر کدام عضو است هر دو پس حنیفه
 غسل بر یک بود جدا جدا چنانکه سایر اعضا و این وجه در حقیقت برای توجیح حدیث فصل است بر وفق وی مریاس را تعلیل
 در مقابل نقص بود استنباط قیاس و دلالت معتبر است در حدیث استنشاق و در واقع بر وی توجیح بعضی احادیث است
 بر بعضی قیاس و در مقابل نص چنانچه خصم از چه کند و این نکته چند است چنانچه در مقدمه نیز است و در آن کرده اند که در حدیث
 ایشان حدیث بود و در طبرانی است چنانکه شنیده آورده که علی بن مصرن که با علام اندک ثوابت تا بعدین است زیرا که در حدیث است
 میکند که رسول خدا صلوات الله علیه و سلم وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار و استنشاق کرد سه بار و در وقت بر آب جدید مضمضه میگوید

که اگر چه در حدیث علم بن معروف آمده است که از پدر خود و پدر و پسر خود از جدوی روایت کرده که من و پدرم یکبار آن حضرت
فصل کرد و اما آن حدیث از جهت استاد شافعی و اردو و نطق یکبار و حدیث نیا فقیهیم بکریه علی الاطلاق خبر میدهند که وضو کرد رسول خدا
صلی الله علیه و سلم پس مضمضه و استنشاق کرد و چنانچه مذکور شد و مفسران است که مضمضه و استنشاق کرده بدلیل آنکه در هوا سبب لدینه از
علم بن معروف عن ابی عن جده بعد از روایت حدیث فصل از ابی داؤد آورده باین لفظ که گفت که در آمدم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم
علیه و سلم و وی وضو میکرد و سیلان میکرد آب از روی وی و میخوردی بر سینه وی پس و پدرم آن حضرت را صلی الله علیه و سلم که فصل
کرد میان مضمضه و استنشاق و حدیثی دیگر از ابی داؤد این است که گفت که وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس
مضمضه کرد سه بار و استنشاق کرد سه بار از کف و امید پس معلوم شد که در آن حدیث بن معروف فصل را احیانا آوردند و نام شافعی
که با سند حدیث علم نسبت کرده اند از آن جهت است که گفته اند حدیث علم نهیست و صحبت وی با صلی الله علیه و سلم به ثبوت
نیرویست است و در جامع الاصول مذکور است که علم بن معروف از حدیث ابی داؤد این است که وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
و بعضی گویند عمر بن کعب است و شافعی در شرح تفسیر سبکی در کتب معروف آورده است که عبدالرحمن بن محمد
که از کبار ائمه محدثین و در حدیث شافعی امام احمد بن حنبل است گفت که علم عمر بن کعب است و مراد از صحبت است در حدیث خود
از یحیی بن معین آورده که گفته حدیثان میگویند که وی حضرت را صلی الله علیه و سلم دیده است و اهل بیت علم میگویند که او را
صحبت نیست انتی و چون اهل این شان تصریح کرده باشند صحبت وی مدعا ثابت شد و عدم وقوع اهل بیت وی در آن قیام
نبود و این سعد در طبقات حدیثی در باب مسح از جمله آورده بلفظ رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم مسح بکف پس ثابت شد که در
صحبت است که اقال شیخ ابن الهمام و شیخ ابن الهمام حدیث ابی داؤد آورده و گفته است که علم بن معروف و ابی داؤد و ابی جهم
معلوم شد که فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم و غسل اعضای بدن مختلف بود و یا که عادت مستمره و بود استین و استحباب عمل
بمضمضه و استنشاق و کیفیت آن و صلا و فصلان نیز مختلف و نه از این مسح کبی از آنکه بوجوب و فرضیت احد الوجهین قابل شده و نزد
امام ابوحنیفه نیز جایز است که وصل کنند مضمضه و استنشاق را با یک طرفه سازند چنانچه شافعی از فتاوی امریه نقل کرده است و نزد
امام شافعی فصل ساختن مضمضه و استنشاق را با همی حدیثی برده بود و جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته است که جمع مضمضه
و استنشاق بکف واحد جایز بود و اگر چه آنکه محمود درست است پس وجهی خلافی در میان نماند و الله اعلم و آن حضرت
صلی الله علیه و سلم استنشاق درست کردی و استنشاق در بعضی به افشاندن و در بعضی احادیث استنشاق در مواضع استنشاق
بزرگوار شد و باعتبار استلزام و مران را عدول نفس بسته پس از آن چنانکه در شکوه از حدیث دارمی از جبر کبار است
علی ترضی است آورده که بودیم با شسته نظر میکردیم کسی مضمضه میکند و او را است خود را یعنی در آن پس بگرد آب بن
خورد این مضمضه کرد و استنشاق و همیشه ندیدی دست چپ کرد این را سه بار بیشتر گفت هر که خوش دارد که نظر کند بوضوی رسول
صلی الله علیه و سلم پس نسبت وضوی وی صلی الله علیه و سلم و همه سرا مسح کردی این تنفق علیه است میان ائمه اربعه و لیکن
زود امام ابوحنیفه و شافعی است است نزد آنکه زود و ابی حنیفه فرض مسح چهارم حصه سر است و بروایت مقدار سه انگشت است
آنکه واجب است بر دست بر سه و صحن چپ است و در حدیث آمده است که اکثر آنرا است و آنکه اکثر حکم
و در شافعی فرض است بر نیچو بر آن نام مسح بر آن نهاد اگر چه سه چهارموی بلکه یک مو نیز باشد و مذکور است بروایت عامه اصحاب
وی موافق مذکور است و بروایتی شافعی و بروایتی موافق مذکور است و بروایتی موافق مذکور است و بروایتی موافق مذکور است

در حدیث

و مردان را تمام و اصل معنی مسح دست تریس که اینند است شافعی گوید این مطلق است بهر جزو سے از سبب قلیل یا شکی که دست گذرند
 درست آید که مسح سر کرد و اقل متیقن است پس فرضیت زبانه بران ثابت نگردد و مالک گوید سر نام تمام خصوصیت است پس چون مخلوق
 آید مسح سر است مراد تمام سرفاقه چنانکه در اعضا منسوله و دلیل امام ابوحنیفه آنست که آیه محیل است احتمال مسح کل بعضی برود
 دارد از جهت محبت استمال مثل این ترکیب در سر و دست اما مسح کل بجهت حکم زیادت کل که با بعضی بجهت محل وی بر تعیین
 حدیث بیان آن کرده چنانکه در حدیث مسلم و طبرانی از غیره بن شده آمده است که گفت و منوکر و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 و مسح کرد بر ناصیه خود و بر چین خود و ابوداؤد حکم از حدیث ابی مقل آورده اند که گفت و دم رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 که و منوکر و بر سر مبارک وی حمام بود پس دست در زیر حمامه در آورد و مسح کرد مقدم پس راوشکست حمامه را و با صیبه مقدم
 راس یکی از جوانب از بعد راس است پس فرض مسح مقدار ربع راس باشد اگر مسح تمام سرفرض بودی اکتفا به مسح ناصیه نکردی
 اگر گویند که چون بیان آیت مسح ناصیه کرد باید که مسح جز از جانب پیش سر نیز نبود و آیت است که اجمال آیت در مقدار است
 در جهت مطلق بود که اقل او بعضی گفته اند فرق است در لغت عرب میان او مسح و مسح بجز او مسح و مسح بجز او
 با ثانی تقاضای کلیت و استیجاب کننده اول مگر آنکه قرینه از خارج پیدا شود چنانکه در او مسح و مسح بجز او مسح و مسح بجز او
 مسح در تیمم غسل است و اگر چه مسح خف نیز خلف غسل است ولیکن ثابت شده در روای حضرت باجماع و تحقیق کلام آنست که
 حوت با دلالت بر تعیین معنی الصاق است پس گویند که گفته و اصطلاح مسح بر و مسح درین تقاضا کنند استیجاب را بخلاف مسح
 و اینست فارق میان قول تو مسحت المذنب و مسحت المذنب بعضی گویند مابقی تعیین است چنانکه در قول حق سبحانه
 یشرب بها عباده و لیکن اهل لغت بخاران کنند چنانکه کنشی این درید و بن عرفه نقل کرده و اما با و یشرب بها از باب
 تعیین است ای بروی بها فقه بر و اگر گویند حدیث مسح علی ناصیه و دلالت ندارد بر استیجاب ناصیه شاید که بعضی وی کرده باشد
 گویند ظاهر دلالت بر استیجاب است و اگر نیز نبود حدیث دال بر مسحت العمامه و مسح مقدم است بر مسح است ازین مناقشه زیرا که
 ظاهر آنست که تمام بر باشد و ظاهر آن استیجاب مقدم بر مسح است و در روایت بیاتی از عطاء مسند مقدم بر مسح آمده بجز در بعضی
 بیاد این دلالت دارد بر استیجاب و اگر چه حدیث مرسل است ولیکن وی محبت است نزد ما خصیصا که عطاء و یا فقه بجهت
 حدیث ابی داؤد است که داخل بدیه تحت آنست که مسح مقدم بر مسح چنانکه گذشت که از شرح ابن امام بن سبب مالک
 بر طرف شد و در مذہب امام شافعی آنکه اگر کمتر از ربع راس بر سر بودی یا حیثا آنرا برای تعیین است کردی اگر چه در تمام
 عمر یکبار پیش نبودی و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و سلم مگر مسح کردی چه چه شافعی گوید مسح تمام سر با جای
 جدید سنت است و در حدیثی تکرار مسح آمده و آن حدیث ضعیف است و مستحب در مذہب امام عظیم کبیر است و شافعی ازینجا
 ظمیر بی نقل میکنند که بار مسح کردن بر بار آب جدید بدست است در روایتی غریب از پیغمبر آمده است و تلیت مسح
 با دو احد در بر آید گفته که آن شروع است و مردی از امام ابوحنیفه و بعضی شروع بدایه است که روایت کرده سنن از ابی حنیفه که
 اگر مسح سه بار یک آب کند مسنون باشد بلکه اکثر احادیث در مسح مطلق آمده به سبب تفسیر بعد و صیغه مجردة واحدة نیز آمده آنچه
 بصحت رسیده از احادیث اینهاست و در بعضی احادیث مرثین میروند شده و آن بان معنی است که هر دو دست از مقدم
 راس بر بر برد باز از موخر مقدم آورد چنانچه در احادیث که در بیان غسل اعضا مذکور شد معلوم شد و بر این احادیث است
 بعضی میدارند اما تلیت مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه واقع شده که وضو کرد یک بار و دو بار و سه بار و وضو

پیغمبر و ائمه و اهل بیت علیهم السلام را در بعضی تسک کرده اند بآن که در حدیث امیر المؤمنین علیه السلام در عثمان که توصیف میفرماید
 حضرت علی علیه السلام برای مردم کردند که تسبیح است اگر واجب میبود بایستی که در جواب داده شده است ازین تسک بآنکه
 مقصود ایشان حکایت انعام بود پس که در اصل اندر وضو و تسبیح از اقوال است خارج وضو بایشان بیان کرده باشند و او که
 بایشان اختصار کرده و جزو حدیث انتقال کرده ناسر شهرت است تا تسبیح در هر امری زیاده و چندین از سنن مثل تحلیل و مسواک
 و حدیث ایشان نیامده بلکه در بعضی طرق حدیث بیان وضو فصل بدین اوست نیز نیامده که اقال شیخ ابن الهمام اما پوشیده ماند
 که این خوب خالی از سنن نیست و تسک آنچنانکه برین و در تسبیح تمام است و عدم از بعضی سنن دیگر منافات بان ندارد و بعضی
 گفته اند که در اصل نیست در وضو و خوب از آنرا که وی شرط و قایل مصلو است و اگر در وضو نیز واجب بود لازم آید سادات او باطل است
 استدلال تحت قطع است و گفته بخواب است نیز از وجود واجب در وضو لزوم سادات است و تحت از جهت وجود فارق بود و بگو
 مثل عدم لزوم وضو نیز در خلاف مصلو و تو آنکه در تپه واجب وی منوط باشد از ربه و اجابت نماز چنانچه فرائض او نسبت بقرائن
 تا آنکه اقال ابن الهمام پس سبیل در وضو خوب تسبیح همان کلام در ثبوت احوال است و در این باب و در قطعیت دلالت آنما
 بر وجود باشد و نیز ثبوت در این میان احوال است چنانچه در اشد اطلاق در آخر وضو وقتی است بدان که الله وحده لا شریک له و
 استمدان محمد عبده در رسوله در حدیث مسلم در این دو نسائی و این ماجه از طریق الخطاب آمده است که هر که وضو کند یا سبغ
 بعد از وضو این کلمه گوید که گشاده شود براسه او و پشت در پشت و گفته شود مرا در آ از هر در که خواهی و جزیره در حسن حسین
 بر مرز ابن ماجه و مصنف ابن ابی شیبه و ابن اسنی آورده ثلث مرآة و بعد از شهادتین فرمود که اللهم اجعلنی من اتقین در
 سنن اسلمین در جلدی من عبادک و صالحین من زیادت تیرے است شهادتین و لیکن در حدیث تریس کلمه استهد قبل آنجا
 میست بود کم و بسند کم در فی ابن زبیر زیاد کرده که سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک
 و جزیره از حضرت در اوسط آورده که هر که وضو کند پس گوید سبحانک اللهم و بحمدک استغفرک و اتوب الیک نوشته شود و آنرا در کتاب
 یاره و مهر کرده شود بران وقت او و شوگر در روز قیامت او را موسی شعری چنانچه نسائی و ابن اسنی روایت کرده گفت آب وضو
 او در دم پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رسو وضو ساحت از جنده که بدت وضو بعد از تسبیح چنانکه از این کتاب جزیره در حسن حسین
 مفهوم میشود میگفت اللهم اسر علی زبنی و وسیع لی فی داری و ما رکت لی فی رزقی نعمت یا رسول الله شنیدم که چندین چنین دعا کرد
 فرمود بل ترکت من شئ آماج و گزاشت که در درین دعا چنین دعا کردم که یا مع خیرات و برکات دنیا و آخرت است یا یا ابراهیم
 این دعا را سهل و مقصد داشت پس در جواب وی این چنین فرمود یا امان و او که تو میدانی که یا امان خیر و ایتان نعمت که در
 ادنی ثواب بود اهتمام درم و ترک کنم اگر چه سهل و مختصر بود و واجب نباشد از جهت نایت حرص من بطلب خیر و اجراء ثواب و
 تعلیم است و الله اعلم و آن حضرت علی علیه السلام که در وضو بعد از وضو عصا را بپندیل یعنی طرف دستار پاروایا استغفر یعنی رو باک
 که روی پاک کردن احصا و چندین آب از آن ساخته باشد نه خشک کرد و اگر حاضر کند و در دست و حدیثی که در حالت
 رساله در نماز و دست که کانت در نشا قور و در وقت حرکت پیش از آن الوضو بود و در آن حضرت را شنیدم که در ایام با بره باره بر
 چندین که پیچیدگان آنرا بعد از وضو در روی پیش از غسل و در هر امری سبیل سبح و وجه کذابی انما به حدیث معارف جمعین که
 گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقت که در وضو مسواک کرد که میگردوی مسواک را بعرس جان خود هر دو حدیث حدیثی است که
 صورت بطله را آت و در روز جمع تر بودی که در تریس زبیر که گفته که است در میان تریس زبیر که گفته که تریس زبیر را

صحابه و تابعین و غیرهم در نیاب حضرت کرده اند و بعضی مرده دارند و بگذارتند تا پنهان خشک شود نیز موجب نوزائیت و کل نوزائیت
 اعمال است در روایت کرده شده است این قول از سعید بن اسیب و زهری انتی و در بعضی کتب خفیه مذکور است که اگر بقصد تنزه و
 نبود که است ندارد و در بعضی از شرح مشکا از انزال نقل کرده که مستحب است ترک تشیث زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 تشیث کرده اگر تشیث کند هم مرده نیست سرقول صح و نیز در بعضی کرده است و در بعضی ساق حق سی آب بردست وی صلی الله علیه
 و آله و سلم نیز گفته اند در وقت ضرورت در حدیث بخاری از حدیث غیره من شعبه آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در سفری بود و من بردست مبارک وی آب میرنجیم و وضو میکرد و نیز در صحیح بخاری از حدیث اسامه بن زید چنین آمده و حاجم که حدیث
 از حدیث بر مع بنت معوذ آورده که گفت آوردم آب وضوی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با پس فرمود بر نیز بر اعضای من پس نجیم
 و آن حضرت وضو کرد و این حدیث هیچ ترست در جواز حجت امر مقدم تقید بسفر و در حدیث صفوان بن عسال نیز آمده که نجیم من آب وضو
 بر اعضای من غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و حضر این احادیث درین باب آمده و وجود ضرورت از ان معلوم نشده و مقید بان
 نیفتاد و الله عالم و مدعی که تخلیص لجه دارد شده بعضی از اهل بیت ~~در حدیث~~ در حدیث از اهل بیت که در تریزه از حسان بن بلال
 سے آگے گفت نمازین یا سر زید هم که وضو کرد و تخلیص کرد و نجیم را پس گفت شد مر اورا یا تخلیص میکنی لجه را گفت چه منع میکند از ان در
 حال آنکه در حدیث غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که تخلیص میکنی خود را و میگوید که در نیاب حدیث از عائشه و ام سلمه و انس و ابن ابی اوفی
 و ابی ایوب نیز آمده و لیکن در بعضی طرق حدیث بخاری من کرده گفته که سنیان من معتقد گفته است که حبه اندک نجیم که در است احسان
 بن بلال کرده از وسع سماع ندارد و نیز تریزه گفته که محمد بن اسماعیل گفته است که صحیح ترین حدیث است که در حدیث ما در حدیث
 است از ابی و اصل از عثمان رگفت بود پیغمبر خدا که تخلیص میکنی لجه را گفته است از اهل بیت هم از ان فاعلی اند و حاجم که حدیث
 از تخلیص لجه را است و سحاق گفته که اگر نفراموشی ترک کرد ما تا و این کفایت میکنند و اگر دعا ده کند گفته حدیث عثمان
 بن عفان حسن صحیح انتی و زکریا و شریح خرقی حدیث عثمان را و همچنین آورده که من یعنی گفته وضو کرد و زسه تخلیص کرد و نجیم را
 بنگام شستن سے بیشتر گفت و در من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در آنجا مان که با هم را که کردم گفته و او الله صلی الله علیه
 ابن خزیمه و ابن حبان و سنن ابی یوسف و سنن ابی داود و سنن ابی حاتم و سنن ابی حاتم و سنن ابی حاتم و سنن ابی حاتم و سنن ابی حاتم
 گفته از آب و سینه را آورد و آنرا در تحت خاک خود تخلیص میکرد و بعد از آن فرمود و حدیث من اگر کرده است و در روایت دیگر من در حجل
 و با نجیم حدیث تخلیص بطریق مشهور آورده و بعضی روایات نیز در بعضی طرق آمده است و در حدیث من در حدیث من در حدیث من در حدیث من
 واجب است و آن سنت است نزد امامان و نسبت و تسانس است نزد امامان و نسبت و تسانس است نزد امامان و نسبت و تسانس است نزد امامان
 واجب است از جهت حدیث انس که گفت بعد از آنکه من رفتم و فرود امام مالک تحریر یک لجه را در غسل و کعبه تا راه او آب بر خفته
 آسب ما که طاقی دوست و در سال من الی زید که در ذی سبب ایشان است گفته و پس علیه تخلیص در وضو و بجز سبب یا با در حدیث
 و اینهم احتمال نفی و جواب دارد و هم احتمال نفی است و ظاهر احتمال تانی است بقدره مقام دشمنی گفته بعضی گفته اند که تخلیص است
 است نزد ابی یوسف و سفین است عند بائتم را از هر چه گفته که چه آنست که چه صجده از پوست است کیفیت
 تخلیص آنست که در آرد و اصلاح فرود از غسل لجه بجانب فوق انتی و در حدیث گفته است که در حدیث من در حدیث من در حدیث من
 نزد ابی یوسف و سفین محمد و شیخ ابن الهمام گفته که در بسیاری از کتب روایت کرده که است است نزد حدیث من
 و مستحب است عند بسیار دیگر است و در حدیث من در حدیث من در حدیث من در حدیث من در حدیث من در حدیث من در حدیث من

است بر بزرگواران و اگر چه چنانکه در حدیث مذکور است بر روی ایشان مرثیه میخواندند و سلم و ح و ضحی
 و غسان باین غلغلی نمودی بکنه گردنانت مقدر و منرا با چاکشون بودی مثل کوهست در نجات کرده اند و چون شیدن را که
 ایما و موزه بودی و مسیح برزی و موزه بیرون نمودی و ما را از اینها اختلاف است بعضی گویند که مسیح افضل است از برای اینها نیست
 و در اهل بیعت از خوارج و منافقین و زواین همانها از علما اگر بپایان شون باشد موزه بیوستند و مسیح کتند از برای مصلحتی که کرده
 و اکثر اینها که مسیح خصم است اگر بکنند با نبرد و غیرت همان غسل است یعنی اگر بای از موزه برآرد و بوضو یا غسل نبود و بر آن عمل
 کرد و مختار صاحب بدیهین است و نزد امام احمد در روایتی مسیح افضل است از برای ترویج سنت و مخالفت شعار اهل بدعت که از ان
 منع کنند و در روایتی دیگر هر دو برابر است از جهت ورود شریعت هر دو و مختار مصنف نیز همین است چنانکه گفت و چون در فضیلت
 مسیح و غسل علما را اقوال است فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم بیان نموده شد تا مستحکم کرد که حسن اقوال همین است که عادت
 نوی بود صلی الله علیه و سلم یعنی تکلف نکند و مقید به هیچ جانب نباشد و هیچ یکی از جانبین را افضل و ارجح نداند و هر دو برابر انگارد
 و در علم فصل بد آنکه جواز تمیز ثابت است بکتاب و سنت و جماع و ابتداء شخصیت آن در غرضه مرسیع است که عقده مانده اند که گفتند
 و آن حضرت مردم را بطلب آن گذاشته و توقف نموده بود پس وقت نماز در رسید و با قوم آبی بنود که بدان و علم سازند پس در
 کرد و بگریه عاقلانه که حبس کرده و نگاه داشتی رسول خدای را صلی الله علیه و سلم و مسلمانان ای بر خیر آب پس نازل شد آیت تمیز
 گفت سید بن حنفیه عجب بسیار است برکت شما ای آن بن که گفت جنت کند ترا حق تعالی ای عاقلانه نمی بینی ترا که عاقل است از
 تو امری اگر چه نظر کرده پیدا زنگه اگر گردانید خدای تعالی بر روی فرجی بکش او کی مرسلان را و آورده اند که بعد از ساعتی آن عاقل
 در زیر بار یافتند و کیفیت تمیز اختلاف است اکثر اینها که تمیز در دست راست است یعنی دو بار دست راست زدند دست چپ را یکبار برای سبک
 و دوم سه بار و دست چپ را دو بار و این در مذهب امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و مختار بعضی اصحاب احمد است و نقل علی مرتضی و ابن عمرو
 حسن عسکری و شیخی و سالم بن محمد بن محمد بن عثمان ثور است و طبرانی و دارقطنی و حاکم از روایت جابر آورده اند که
 در وقت آنکه صلی الله علیه و سلم التیمم صریحاً ضربت لوج و ضربت لک را بین الی المرفیقین و این حدیث را طبرانی از ابن عمر و از ابی امامه
 و حاکم از ابن عمر و احمد از عمار یا سمر بن زبایه کرده اند و نیز ابو داود و از عمار بن یاسر آورده که مسح کردند صحابه برای نماز فجر و بودند ایشان
 با رسول خدای صلی الله علیه و سلم پس زدند کفهای خود صغیر را بر سر مسح کردند بر رویها خود مستح و احدی دست راست را زدند کفهای خود
 صغیر را بر سر مسح کردند دستهای خود تمام تا مناکب و آماط و لیکن درین حدیث ضربت با ابطنین واقع شده و این جهت آن
 که در آیت تمیز ذکر مرفیقین نیست پس گمان برود که دست نام تمام عضو است از کف تا ابط و بعضی بر آنند که تمیز یکبار دست راست
 زدند و بر روی دست و کف دست مالیدن این مذهب مشهور امام احمد و بعضی است و قول قدم امام شافعی و محفوظ و مختار از مذهب
 اول است و منقول است از عطاء و کحول و از زعمی و سخی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و منقول است از مالک و دیگر اصحاب
 حدیث و درین ایات حدیثی است که همچنین از عمار بن یاسر آورده که وی جنب بود و برای تمیز جنابت در خاک بنعلطید خیر حضرت
 در این حدیث تمیز یکبار از مرفیقین برای نمودن بنا بر روی دست خورد
 تمیز یکبار در وقت مسک او بر روی دست از این روایت تمیزی سه بار است چنانکه در دیگر روایات آمده است
 که بینه بود و در این حدیث تمیز یکبار از مرفیقین و در این حدیث تمیز یکبار از مرفیقین و در این حدیث تمیز یکبار از مرفیقین
 ازین روایت گفته اند که مراد و مقصود آن حضرت صلی الله علیه و سلم در اینجا بیان صورت ضربت است برای تعلیم عمار و نمودن وی در مذهب

چنین باید زد و بر زمین نمی باید طلید نه بیان تمام صورت تمیم و جمع آنچه بدان تمیم حاصل شود و کار جهان تعلیم ضربیه را روایت کرده اند
در روایات دیگر از عمار بسنن ابی و غیره آمده که روی تصریح است با که تمیم دو ضربیه است و در همین حدیث نیز در بعضی روایات این
ضربیه آمده نیست و همین مقدار است که بر دو دست را بر زمین زد و بیستانه چهار از روی پس مسح کرد روی را و هر دو کف دست را بر این
سکله الاطلاق شامل دو ضربیه نیز توان بود که مانی در شرح صحیح بخاری گفته که امام نووی گفته که مخفوف و ضربیه است نه ضربیه واحد و این جواب
از ذکر ضربیه نه ضربیه است و اما اگر کتبین مسح بر آن نیز چون مقصود بیان تمام تمیم داشت اقتضای آن بر آن جهت کفایت آن در تسلیم
ضربیه بیلیل ذکر در امین الی المفقین احادیث دیگر و نیز گویند که مراد کفین اینجا بدین است و چون ذکر بدین در آیه کفین است
خیاچه در آیه سرفا سارق و اسارق و اتطوا ای بهای عکس آن نیز جائز بود و وجود العلاقة و چون مختار مصنف در سبب جمود حدیث است
سیکویه که چون آن حضرت تمیم کردی یکبار بر دو کف مبارک بر زمین زد و بر روی و هر دو دست با لیدی در بعضی روایات صحیح
بجا واقع شده بتقدیم وجه بر کفیه و بالعکس در بعضی تمیم تقدیم کفیه بر وجه و شیخ ابن حجر گفته از اینجا معلوم شود که ترتیب تمیم شرط
نیز و بنا بر کلام مصنف بر آنست و در حدیث صحیح نیاید دو بار دست مبارک بر خاک زد و در کتب روایت شده که در آن
بسیار است که بر فلان تمیم دارد شد و مجموع ضعیف است بر سه احادیث که در ضربیه واحد و مسح کفین آمده در قوت و
تست مصنف این سیکویه و لیکن شیخ ابن امام گفته است که حکم حدیث ضربیه بر این تصحیح نموده و گفته است صحیح اما مسناد
بجایه و در آن گفته است چهار کف ثقات تمیمه بدانکه اباب حدیث در تصحیح ضربیه ثانی بعد از شیخ ابن حجر نیز
صحیح بخاری شرح حدیث این ضربیه می نماید و گفته که اینان بخاری عنوان رابطه جزیم گفته باب التیمم للمرجع و کفین
بانه در خلاف آنست قوت دلیل است زیرا که از باب و در حدیث تمیم صحیح نشده است و حدیث اباب صحیح و روی ذکر بدین
کرد و مجله را حدیث عمار صحیح بلفظ کفین واقع شده و در سنن ابان و فقین و در روایتی تا نیست از خود روایت
تا آباء و این دو روایت مقال است و آنچه ترجمه میکنند در حدیث صحیح را در اقتضای بر وجه کفین آنست که در بعضی روایات
حضرت علی شریفی که در حدیث است مبارک آن و این حدیث برین است مراد از غیر خود خود است و اینان بجهت تمیم روایت
صحیح ضربیه است و غیره هر سخن گفته که همان بودی گفته است مخفوف و ضربیه است نه ضربیه و در هر کس خفیه
ست نه رواست زیرا که اختلاف است میان شایعه که در سبب او اول است مانی و صحیح و مخفوف است که مانی است گفته
که جواب نووی بشرح مسلم که مخفوف و بیان محرم حدیث ضربیه است از جهت عدم برین وجه حاصل شود و تمیم مستحب است
تا که سیاق قصد است و در آنکه مراد بیان جمیع است و نیز قول حضرت علی علیه السلام که فرمود اما انصلب بیان
صحیح ضربیه است که گفته است مستمال را مستر و مسح نام معتین انصاب و مخفوف است تا چه آن قیاس است و بقایا حدیث است
و در شرح کفین که تا آنکه بعد از قیاسی در معارضه این قیاس است بر وجهی که آنست که شیخ اگر گوید
پس امر مشکل شد چه گفته اند در وجهی که سبب اول در خواه شد پس چه گوئی تو در ثبات این سبب جزیلی است که
عادبت در این باب مختلف است عارض آن در بعضی ضربیه است و در بعضی ضربیه واحد است و در بعضی ضربیه
کفین است و در بعضی در بعضی مطلق و از حدیث ضربیه است فاقس انفسه و در بعضی
با حدیث ضربیه است که در بعضی ضربیه است و در بعضی ضربیه است و در بعضی ضربیه است و در بعضی ضربیه است
و بعضی ضربیه است که در بعضی ضربیه است و در بعضی ضربیه است و در بعضی ضربیه است و در بعضی ضربیه است

و حجت ایشان حدیث اول بن حجر است که گفت نماز را در روز بارشول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس نماز است راست راست را بر سر چپ
بر سینه خرد و همچنین روایت کرد ترمذی از قبیصه بن یزید از پدرش که گفت در روز بارشول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی نماز
درست نمود و او را بر سینه خرد و در سینه او چینی بود و روایتی از امام احمد سنت نهادن در راست دست چپ زیر ناف و در
روایتی در زینب احمد خیر که بر سینه نهاد یا زیر ناف ترمذی گوید که امر در بنیاب و اسع است نزد علمای این سهر چه کند یا نه دست راست
ایشان حدیث احمد ابی داود و دارقطنی و بیهقی است از علی بن یزید که گفت ای کاش تحت المسرة روایات الاصول پنج پیش
را بر روایت زینب آورده و در بعضی روایات این حدیث ضعیف است همچنین نقل کرده شیخ ابن الهمام از امام زینبی و گفته که آنچه
ثابت است وضع نیست بر لیسری است اما وضع او تحت المسرة یا صد ثابت نشده در روی حدیثی پس واجب شد عمل با آنچه معتاد بود
از آن دو حال قصد تقییم و قیام و آن تحت المسرة است انتی و کیفیت آن وضع کف بر کف است و ظاهر وضع بد بر بد و دیدن
واقع شده و همین است و نزد بعضی وضع کف است بفصل و مروی از ابی یوسف آنست که قبض کند بر دست راست نه دست چپ را
و در بعضی روایات لفظ قبض نیز واقع شده است چنانکه نسائی از ابن عمر روایت کرده که در روز بارشول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
چون سب ایستاد نماز قبض میکرد و همین خود در لفظ از حدیث احمد ابی داود از اول بن حجر وضع بد یعنی بر طرف کف بدی در دست
و ساعد نیز واقع شده و در آن کوشی فی شرح الخرقی فی ذنب الامام احمد بن حنبل و شمشیری گوید محمداً آنست که گویند دست چپ
تخت و او را بر سینه و وجه اختیار کردن از دست چپ میان آن خود وضع در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن یعنی بر آن
بر دست نهادن و جای استتاع بخواند که همین است نه سب آنکه و شمشیری نقل کرده که نزد امام محمد بن یزید و غیره این را خوانند و آن
استقلال است در حال نماز پس وضع بین سنت قرات است نزد امام محمد و سنت قیام است نزد یزید بن ابی انیس و در سنت
استقلال بر عین و صحیح مرویست که در هر وقت بوجی نماز بود و وقتها یا مجتمع بود دیگر خوانند که در هر وقت هر نماز را ایستاده و لهذا
نکر هر کدام از آنها را اما دست مختلف آمده و در بیج حدیثی جمع نیامده و شک نیست که اگر جمع کند نیز جائز خواهد بود و بعد اول است
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که فرمود کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا قام الى الصلوة قال و حجت و هجی لعلی بن ابی طالب
حیة المسلمان اما امن مشرکین ان صلوا و لم یسجد و یحیی و یاتی - رب العالمین لا شریک له و ینک اوت و انما المسلمین
الطهرت الملک و الاله الا انت انت ربی - انما کرمک نفسی و عمرت بدنی فاغفر لی ذنوبی جمیعاً ان لا یغفر الذنوب الا انت
و بعد از آن از غایت بگویم که در سنت الا انت - امرت عنی سبیها لا یصرف عنی سبیها الا انت و پاک و محمد کیست که شریک بدی
در سنت - ایک نامک و ایک تبارک است استغفرک و ابوب الیک این حدیث مسلم است که در سنت و کرده و در جوامع
از حدیث نسائی از جابر نیز آورده و از حدیث محمد بن مسلمه بروایت زینبی آورده و ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
از تمام صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه کبر و حجت همه از بی فطر اسیرات و از رض حیفا و اما امن مشرکین دیدن حق را من المسلمین
و زان اول مسیحی نیز آید و گفته اند که زان اول المسلمین مخصوص آن حضرت است و از غیر او کذب بود نزد بعضی منصفان اگر آنکه
از حدیث کندی منصف بود و در سنه ۱۰۰۰ کورست یعنی در ایام و در آن بنا ساجک اللهم و بعد کتبت بیا حق و در حدیث
نکته کردیم بدین روشنی بگویم دستک ایستادن این باب حدیث درست است که در قطنی در سنن خود در حدیثی که در حدیث
نهادن در روز بارشول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون اشباح را که بر سینه نهادند و نیز بدین معنی تا می آید حدیثی بر روایت
نموده که در روز بارشول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز بارشول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز بارشول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

سواء توجب هر دو آيه بجهت شرح بيان حديث بنسب علي قهار خداوند نيز بهين است وليكن گفته است كه بعضي مختار است توجيه
 بعد از شاگرد بايش از ان راين نيز روايتي است از ابى يوسف و هم بهب مشهور تا غير توجيه است از شاگرد زردى و زرد ابى حنيفه
 و محمد توجيه محمول بر حالت تنفل و الطبع است چنانچه در حديث نسائي آمده اما در ائمن زياده بر آنچه مشهور است نكند و لهذا در اشكال
 كه در شافيه ذكر نيت در فرائض نيكو نيد در بن الهام كه شرح مدايه گفته كه موبدين حمل است آنچه ثابت شده و صحيح ابى حنبله و حسن
 نسائي كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم چون سعي استار كه گمارد نماز تقوى رسكفت الله اكبر و جهت و حجاب و در برابر
 نگاه كه بر سب جانك اللهم اخ زياده نكند و بر چه جرات منقوست محمول بود و سر توحيد و شيخ ابن الهمام در زاد و انفق نيز همچنين گفته
 و در آنكه بعضي از سنين كه قائل اند توجيه كوييه كه مستحب آنست كه شيش انگير بعد از نيت كوييه زيرا كه ابن ابي ابي و ادخال است نيت
 و غريبت و بعضي گويند كه آن سوره بعد از كف قيام است مستقبل قبله سوره در بن مذموم است شرعا و هم ان اختلاف
 مني بر تعداد رويتين بايد است كه در بعضي نسخ الاياتي ماست چه قيل التكبير متصل به لفظ واقع شده و در بعضي اياتي در غير او سله
 منير به راجع است به تكبير و محاش برت لزوم طول كفت مذکور است و در نسخ ثابته راجع به توجيه و محاش وجود تا كيد نيت و غرض
 نامر شمسى عمارت بايد الاياتي نقش كند و در شرح ابن الهمام سران چنين سوره ميگرد و در بيان توجيه اقول مخالف متن شده
 و گفته اند كه بيار و توجيه زيرا كه آن افع است در ريت عمل است باخبار بعضي گفته اند بيار و حنا كه صفت گفته تا متصل شود و بوي
 يعنى تكبير نيت زيرا كه ادلى در نيت قرآن اوست و قرأت توجيه منسل است در توجيه دوم حديث ابو هريره كه گفتگان رسول
 بود غير خدا صلي الله عليه وآله وسلم ايد سكوت سكره بن تكبير و القراءه بعد ان تكبير و قرأت يعنى قرآن بخوانه حلت است با غنم
 ابى و امى مادر و پدر من فدای تو باد اين عبارت است كه بسان داد و محبت و دو و او مخاطب در مند همواره بعنوان الله صلي الله عليه
 اين كلمه با بن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم است كه نيز در بين بوشيره پرسيد كه يا رسول الله استر اسك ما بينك و القراءه و غيره
 خاصه شمسى كه بيان تكبير و قرأت ميكنند و تقوى و سنيونى و چه خواني انكر و اما قائل گشت ان حديث اقول ميگويم اين دعاء
 اللهم بعد مني و من خطاياي كذا است بين المشرق و المغرب اللهم شف من احد ما كذا حتى الله س اول بعض من الله صلي الله عليه
 غسل خفايان بالما و الطلج و البرد اين حديث متفق عليه است كه خار است توجيه نزار و ايت كرد اندر دعوات بعد از نيت
 شمسى اللهم يقينه تا آخر آورده و گفته اللهم يا عبي و من خطاياي كذا بعدت ان المشرق و المغرب نيت بود و در نيت
 است اما در متن همچنين همچنان است كه صفت آورده و صاحب شكوه تير نقاش برده است و بر هر قفه سر مرد مشند بن راشد از ابن
 سموا بر حالت تحمل است و آنچه نزار و ايشان در فرض معمول و معتبر است آنست كه صفت در چه سوره آيه در زبور سوره نيت
 عايشه گفتگان رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم ايد و سويله ان الله صلي الله عليه وآله وسلم ايد و سويله ان الله صلي الله عليه وآله وسلم ايد
 اللهم و تك و تبارك اسك و تقاسم ك و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 كبريتم قرآن اخذ و تبارك اسك و تقاسم ك و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 ابن مسعود و عمار و بصر بن عاصم ابن عمر بن الخطاب و ابي هريره و ابو سعيد و ابو ذر و ابو بكر و ابو سفيان و ابو ثوبان و ابو جهم
 اهل علم اين حديثها ما اكثر اهل علم قائل اند باي روايت كرده است و روي است از ابو هريره و ابو سعيد و ابو ذر و ابو بكر و ابو سفيان و ابو ثوبان و ابو جهم
 اسك و تقاسم ك و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 بجهت تارك كرده است و اسناد حديث ابى سعيد در ابى بن علي كه گفته اند در روايت او است آنست كه صحيح است اين حديثها

من در اللهم غفیلنے من خطایا سے و بایت قدر تفاوت آن را و جی دیگر نمودن در اینجا که مقصود بیان تعدد طرق حدیث است
عاجت نیست و الا در احادیث و کثیر نیز تفاوتها را اختلافها است و نیز تصریح بر تفسیر این حدیث با وجود دیگر در اول فرموده است که

بر چند وجه صحیح مرویست مستثنی عنده است و هم قسم اللهم رب المرسل و سبکائیل و اسرافیل فاطمات السموات و الارض عالم الغیب

و انشاده است حکم بن عبادک فیما کانوا من مختلفون ایدنے لما اختلف فیہ من الحق باذنک فانک تہدے من تشاالی

و چه ششم روایت آنکه بعد از تکبیر سبکیت اللهم ملک السموات و الارض و من ینین و ملک انست ملک السموات و الارض

و من فیمن و ملک السموات و الارض و من فیمن و ملک السموات و الارض و من فیمن و ملک السموات و الارض

حادث در قیام امیل مذکور شد اول از حدیث عائشه بر و این مسلم و ثانی از ابو ذر و دیگر از حدیث ابن عباس بر و ثانی

نخار سے در مسلم و چون مراد شیخ استقبال در لوه سے ما متر از فرض و نقل جبر اذاکر و در سب معلوم شد که در حدیث که در حدیث

در بر فرض و بر نقل میخواند چه آنچه و نقل و بتجدد واق شد بخصوص بان خواهد بود و نیز در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

اللهم و سجده الی آخره و اگر آثار در فرض نیز بخواند در اصل جواز مشبه بخواند و بعضی از ایشان آراء نیز از قبیل و هم غیر

و استند اند چنانکه در کتب الی گفته است و در بعضی از کتب و در بعضی از کتب و در بعضی از کتب و در بعضی از کتب

که این او چه مستحب است و فرجه و نافله و نیز گفته است که مستحب است مع میا و در این ای کار بر آن گذارند اما در حدیثی که

دری اوان در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

و نیز در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

و این حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

سندت و از ثور سے در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

است و بیان نفا و هم در بیان قدر که فضل خود باشد من شیطان الرحمن یا استعد باشد من شیطان الرحمن است و بعضی

از بزرگان شامی از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

خواندند و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

انند قرآن و خلی نهار و خلی نهار و خلی نهار و خلی نهار و خلی نهار و خلی نهار و خلی نهار و خلی نهار و خلی نهار

ابی حبیله در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

احد ایسی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

نه از خود هیچ سوره ابا و چون آن خواندن می سرحدت و سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره

سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره

و بر رکت اول و سماع است و قرائت و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

شیرا اما حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

حسین سر را در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

وثنائی از عیسیٰ ابن محمد آمده گفت که از دم خلعت الی بر بریه پس خواند بسم الله الرحمن الرحیم پس تمام القرآن تا سید و ملائیکه
پس گفت آمین و گفت بعد سلام سوگند بخوابی که بجاتی من در دست قدرت اوست بدستی که من مشدترین شام در نماز گذارم
بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و این خبری که در صحیح شکی نیست و صحت این حدیث نزد اهل معرفت و این حدیث غیر مستلزم است
مرحله از جهت جواز سماع علم با اختلافی الی بر بریه زیرا که گاهی میشود مقتدی که قریب است و قتیکه سالیانه تکذبات و اختتام
حدیث ابن عباس که گفت هر یک در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس بعد از آنکه از عیسیٰ ابن محمد از حدیث صحیح است
بے علامت و در قطعی نیز صحیح آن کرده و این دو حدیث همثالی حدیث است در هر بعضی حدیث گفته اند که حدیث صحیح نیست
در هر گانه برستاد و در مقال است نزد اهل حدیث و مانند این حدیث کرده اند از باب مسائله مشهوره از جمله واحده و اخراج کرده اند
از آنها چیزی را با وجود همثال کتب ایشان بر احادیث ضعیف و این تمسیه گفته اند رسید است با از حدیثی که گفت صحیح نشده
از غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هر تمسیه حدیثی و نیز از ارضی آورده اند که در هر چه بسیار تمسیه کنند پس صحیح است
بعضی از مالکیه را که حدیثی صحیح و این باب او را تعریف کنند پس گفت صحیح است و درین باب حدیثی، فاضلی گفته که حدیث صحیح است
ناظران از جمله اصحاب و مکتب سالم هستند و شایسته است که در این حدیث حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است
پس معارض شد حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است
بسیار آمده و آن نیز محمول است یعنی حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است
اکثر و اصل و اصل آن حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است
بعد از حدیث و غایت تجویز میخواند چنانکه کرده است پروردگار عالمی و فرموده است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است
چنانکه حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است
و بگذارد این حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است
نزد تمام آن اگر چه کلام مستفاد منقول است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است
بر روی وقت میکرد سیکندر بنی یونانی در حالت زنده بود و در هر چه حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است
در موند و در آخر وقت آمین بگویند در نماز هر است بجز در سری بخوانند حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است
آمین گفتن بعد از آنکه در نماز سنت است و نیز پس از آن که در نماز سنت است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است
و در تاهین مفسد است در نماز هر چه حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است
این حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است
خلایف گویند حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است
مان هر دو آورده و حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است
استی و بعضی از باب حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است
با چهار چیز از او روایت است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است
این حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است
و نه به آمین رواه ابن جریر و بعضی از حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است حدیث صحیح است

یسیره است بعد از تمام قرأت تا با باز آرزو نفس ماند برای قرأت معتدله منعت امام بر ظاهراً ~~در وقت نماز~~
روایت کرده و سکه نیز آورده از احمد و ابی داؤد و ابن ماجه و سیوطی و در روایتی از ایشان آمده که یک سکه چون تکبیر بر سر دوید
سکتة چون فارغ شود از قرأت غیر لفظی علیهم و لا الضالین و گفته که صحیح همان روایت اولی است که سکه بعد از نهای قرأت
ست گلهار بر تقدیر غیبت روایت ثانیة محمول است بر سکه یسیره بقصد سبده و تصویر و تقدیر سوره که بعد از فاتحه بخواند نفس
و شیخ محی الدین نووسه در ادکار میگوید که اصحاب ما گفته اند که سب است مر امام را در نماز هر سه چهار سکه تکی تکبیر و چهار
برای خواندن دعاء استفتاح دوم بعد از فراغ از فاتحه سکه لطیفه در غایت لطافت میان فاتحه و آمین تا معلوم شود که آمین
از فاتحه نیست سوم پس از آمین سکه در آن مقدار است که معتدله فاتحه بخواند چهارم بعد از فراغ از سوره که متصل کند بدان
میان قرأت تکبیر رکوع و آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم در نماز صبح بعد از فاتحه سوره بخواند سه سکه اول مقدار شصت آیه
تا صد آیه اخیره انسانی عن ابی هریره در کتب حنفیه چهل تا پنجاه تا شصت تا صد نیز گفته اند و نقل آثار در آن کرده و گفته اند که
اختلاف درین باختلاف اوقات و احوال و بقصر لیالی و طول آن خواهد بود گاه سوره قاف خواند سه و گاه سوره روم اول
چهل پنج آیه است و ثانی شصت آیه در قرأت سوره قاف اما حدیث صحیح بسیار واقع شده بعضی از صحابیات گفته اند که نه گرفتیم ما
یا سوره قاف را مگر از زبان رسول صلوات الله علیه و آله و سلم که در نماز صبح بخواند بدانکه ظاهر فطرت کتب سه شمال دارد یکی آنست که
هر یکی ازین دو سوره را در دو رکعت فخر بخواند و تقسیم میکند بر آیتها و برین تقدیر قرأت بعضی سوره لازم آید و این جائز است و لیکن
از آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم پرسیدند شدت بود چه چنانچه بیاید مگر آنکه مراد در اینجا قرأت بعضی سوره باشد در هر دو رکعت
و این خلاف ظاهر است و مگر آنکه بخواند هر یک ازین دو سوره را در هر یک ازین مگر در این نیز خالی از بعد است نیست یا تصویب
قرأت احدی از کتبتین باشد لا علی الیقین یعنی این سوره را درین نماز بخواند در رکعت اولی یا ثانیة و ثانیة است این شمال
ظاهر حدیثی که نسائی از قطیبه بن مالک آورده که گفت گدردم با آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم نماز صبح را پس خواند هر یکی از دو رکعت
و انخل با سقا تا بگویند که مراد بیان سوره رکعت اولی باشد و سوره رکعت ثانیة را بیان کرده و بعضی سوانح تفصیل نیز بیان
کرده در رکعت اولی نخلان سوره بخواند در رکعت ثانیة نخلان و در جامع الاحمول و بعضی روایات مسلم از جابر بن سمره بگذاورد
که میگذازد نماز فجر را بسوره قاف و در بعضی روایات خواند سوره قاف را در رکعت اولی و ثانیة آورده که خواند در احدی از کتبتین
و انخل سقا تا مراد بدان هم سوره قاف است و این کلمه در این سوره است و ثانیة همین شمال است که در بیان قرأت کتبت اولی
و اکثر در حدیث بیان آت رکعت اولی را کرده اند و نیز میگویند که از طراز اساطیر و بعضی بخواند هفتاد و نه در این سوره است بعضی
که تین گفته اند در جایکه تمام بسیار قرأت کتبتین هر دو سوره را بیان و در بعضی روایات در حدیثی که در حدیثی است از ابن
الارض فرموده که چنانچه در جامع الاحمول از حدیث ابی داؤد میآید بن عبد الله بن جبرئیل آورده که مراد است که از جنبه خبر ما و احوال که
شنید رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم که خواند در نماز صبح افرازدت را در هر دو رکعت پس درینا فتم که خبر موسی خواند یا محمد بن
کرد و گاه اقتصار بر سوره قاف فرموده چون در سفر بود و خواندن آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم سوره قاف را در نماز صبح
مردون و شهبوست و ظاهر آنست که آن ندائی بود گاهی نیز آن نیز خواندند و استدر عالم و مالک در موطا از ابن عمر عنهما آورده
که بخواند سوره قاف در نماز صبح در سفر سوره آیه و در اول ایضا پس از نیجاست که جنبه گویند اگر بر عجله سفر نباشد مانند سوره بروج
و او اسما و سنت بخواند ثابت امکان بر آن سنت است و گاه اقتضای ذلالت است و در فرمودی هر چند در سفر بود

و اما در نماز مجید سوره بسمنا فقیهین را هر سوره در سوره خوانند چنانچه روایت کرد مسلم و ترمذی و غیره از خلیفه ساختن بر او
ابو هریره را بعد از این و خود بیکه آمد پس گذارید با ابو هریره جمعه را و خوانند بعد از سوره مجید در رکعت اولی اذما کال المنافقون
در ثانیه و چون برگشت از نماز گفتند یا ابو هریره تو دو سوره خواندی که علی بن ابی طالب آنها را در کوفه میخواند گفت شنیدم
من رسول خدا صلی الله علیه و آله که میخواند این دو سوره را و همچنین روایت کرد ابو درود و سید ذکر استخفاف ابی هریره
در اول حدیث و گاه تخفیف راجع اسم رکب الا علی و غاشیه خوانند که همانکه مسلم و غیره از عثمان بن بشیر روایت کرده
و اما خواندن اخیر سوره مجید در رکعت اولی و آخر سوره مجید در رکعت ثانیه مخالف سنت است که در خواندن تمام سوره جریان
یافته و مخصوص درین نماز خواندن این دو سوره تمام ثابت شده و اما در نماز عمید سوره ق و قرئت خوانند چنانچه امام محمد
در موطا سے خود از عمر بن الخطاب روایت کرد که پرسید یا ابا عبد الله (شیخ) که چه میخواند در سوا خدا صلی الله علیه و آله و در
اصح و نظر گفت میخواند ق و القرآن المجید و اقتربت الساعه و انشق القمر و گاهی سبوح اسم ربك الا علی و غاشیه خواندی
چنانکه مسلم و موطا و ابو درود و ترمذی از عثمان بن بشیر آورده اند که میخواند سوره خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عیدین و
در جمعه سبوح اسم ربك الا علی و غاشیه و گفت عثمان چون عید و جمعه در یک روز آمدی در هر دو این هر دو
سوره خواندی و برین طریق که مذکور شد از لکوی و تخفیف قرأت مواظبت نمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تا آخر وقت
زندگانی خود تا آنکه منسوخ شده باشد در آخر وقت مقصود مصنف تاکید و تا بعد از تکوین و سنت آن بودند و امت بر تخفیف
چنانکه در باب رحمت و کسب کنند چون مواظبت بر تکوین تا آخر زندگانی بود و اجرم خلق است برین طریق و فرقی درین
در نماز صبح سوره البقره خوانند که کذا فی الموطا من عروه و لفظ ان ابا بکر الصديق صلی الله علیه و آله و سلم قرأها سوره البقره فی کل
کلیتها و این عبارت احتمال دارد که در هر رکعت سوره البقره را تمام خواند بطریق دیگر چنانچه در آن زلزله از زمین چنین واقع شد
که قرآنی اصبح اذا زلزلت الارض فی کل کلتین کلیتها و لیکن این احتمال بعید است ظاهر آنست که در تمام نماز این سوره خوانند
در هر رکعت یک نیمه و غیر صبح را گاه بیوسعت و خل گذارند و در جامع الاصول از یوسف یوسف و حج گفته و روایت قرأت
کعت در رکعت اولی و یوسف یا یونس در ثانیه نیز از عمر آورده و گاه بود و بنی اسرائیل گذارند و خواندن سوره یوسف
مروی است از عثمان نیز چنانکه در جامع الاصول از فرات بن عمر آورده که گفت یا دیگر قسم من سوره یوسف را مگر از خواندن عثمان
آن را در نماز صبح از بسکه تکرار و ترداد و سیکر و آنرا در اوقات نماز منسوخ یا نه بود و خلفای راشدین از آن سوره و
در حدیث انس آمده که آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اینست انما سبکتین مردم صلوة
در نماز گذاردن فی تمام با وجود تمام ادا کردن معنی این حدیث آن گمته آنکه آن حضرت در آیات تخفیف کردست بکم خوانند
ولیکن رکوع و سجود و تعذیل ارکان تمام کردی و چون درین باب شبهه بر توفیق قرأت که منف اثبات آن کرد و او پیشرو
پس دفع این شبهه میکند و میگوید که این حدیث سننات بان نداید که گفتیم در مورد زینب بنت اخط که توفیق کرده و
صلی الله علیه و آله و سلم نسبت با صلوة در آنجا بنی اسرائیل نمودی یعنی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صلوة قبطی قرأت
میکرد و لیکن از وی نبایست تخفیف نمودی که اگر دیگر کسی اینقدر قرأت کردی پس چندان حدیثی در آنکه نماز تو روای
چنانچه قرأت سوره اعراف در نماز مغرب با ضیق که در وقت از دست بخت می آید چنانچه در قرأت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
آماده بودند و در وقت و حضور سوره که از دست فراتاری و نیز چنانکه در حدیثی که در آنجا در آنجا در آنجا که

مرآت را در آن علم است **در کیفیت رکوع چون از وقت نایب شری و زمانه از رکوع نایب شری و این همان است**
 که در بعضی روایات آمده است و سابقا گفت که در نهایت طاعت و اندک بود نگاه تکبیر کنی و برود دست بر روی چنانکه در تکبیر
 اولی برپیداشت درین جا سخن است که در آخر بحث گفته شود و در رکوع شدت عبارت است از صفت تمهل است که تکبیر در حالت قیام
 برود و یا وقت انقطاع و عبارات متقدمین خفیه مختلف اندازده از بعضی چنان مضموم می شود که تکبیر در حالت قیام گوید پس
 از آن رکوع رود و اکثر بر آنند که تکبیر نزد انقطاع گوید چنانچه در میان از بیاض صغیر نقل کرده که تکبیر مع الانقطاع و مرویت از امام
 که گفت و در آن رکوع تکبیر و ظاهرش در تقدیم تکبیر است بر انقطاع و الله اعلم و حدیثی که ترمذی از عبد الله بن مسعود
 آورده و گفته حدیث حسن صحیح کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تکبیر فی کل خفض و رفع و قیام و قعود و از ابی هریره نیز آورده
 که کان تکبیر و سجود و سجده و غیره در وقت انقطاع و فرو رفتن رکوع است و ظاهر مذکور منفی و مختار نزد
 ایشان نیز همین است و بعضی گفته اند که ابتدای تکبیر نزد انقطاع کند و اتمام آن در رکوع و هر دو کف دست را بر زانو یا سخت
 کرد و یا سرانگشت که این مقصود تفریح اصابع نیز است چنانچه شمی از حدیث جبرانی در معجم از انس آورده که آن حضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم فرمود چون رکوع کنی نه دو دست خود را بر دو زانو می کشی خود را در آن میان انگشتان دو در دستها را
 از دو پهلو می خود گرفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریح در حال رکوع و ضم در حال سجود و مجال خود گذاشتن کلی
 و ضم و تفریح در حال احرام و تشهد و عارضا و با سر گرفتن زانو بدست بسیار آمده و مستوف علیه است میان علما و بعضی
 روایات آمده که ابن مسعود و بعضی اتباع وی تطبیق یدین میکردند و تحقیق آنست که این در اول بود بعد از آن نسوخ شد و
 روایت کرده از ابن مسعود که گفت تعلیم کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز چون رکوع کرد تطبیق کردیدین خود را
 در کتفین خود و چون این خبر رسید بن ابی و قاص رسید فرمود راست گفت هم چنین میکردیم بعد از آن امر کرد که نگاه داریم دستها
 ز زانو و شیخ ابن الهمام گفته که اثری که در تطبیق آمده منسوخ است باقی در صحیحین آمده از مصعب بن سعد بن ابی و قاص گفت
 که زارومین در جنب پر جو نماز را و تطبیق کردم میانها و کف دست خود و نهادم آنرا میان فخذین خود پس نمی گوید مردی
 از آن گفت بودیم با کسی که دیدم از آن پس نمی کرده شدیم از آن و اثر کرده شدیم که بنیم دستها را بر زانو با مگر در سجود و در نماز
 از پهلو و دیگر و در سجده و در سجده بخار و ترمذی آمده که زانو را باید و کف دست گرفته و دستها را از ساختن و از پهلو
 دور داشته چنانچه از حدیث انس معلوم شد اما سابقین را باید که ایستاده در دو پنجه نامی آنها شبیه قوس چنانکه عاصم بن کثیر
 کرده است و کرده ابن الهمام قلعان وقت العلماء و کشت در است و در چنانکه زکری از ابی بصیر آورده که
 دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون رکوع کرد سه برابر دستی پشت را تا آنکه فریاد اگر ریخته شد بر روی فوج آب بر
 قرار گرفته روزه ابن ماجه و در روایت احمد اگر نهاده شد بر روی فوج آب ریخته و احادیث درین باب بسیار است
 در باب روزه از حدیث ابن داود و ترمذی و نسائی و در مشکوٰه از ابن ماجه و در سنن ابی مسعود انصاری و در
 ترمذی و کتب دیگر حدیثی است که در کتب نایب از ثقات آنرا راست کند پشت خود را در رکوع و در حدیث
 ترمذی و غیره زیاد است که درین باب حدیثی از ابی بن شیبان و انس ابی هریره نیز آمده و حدیثی ابی مسعود
 صحیح است که درین باب حدیثی از ابی هریره و انس ابی هریره نیز آمده و حدیثی ابی مسعود
 صحیح است که درین باب حدیثی از ابی هریره و انس ابی هریره نیز آمده و حدیثی ابی مسعود

مراتب را در اندر علم فصل در نیت رسول و ساجد چون از کلمات امام شریفی در این باب که در کتب معتبره
 کرده اند روایات آمده است و سابقا گفت که در نیت نطق و اندک بود نگاه نگه بگیرد و در نیت نطق و اندک بود نگاه نگه بگیرد
 اولی بریداشت و درین جا سخن است که در آخر بحث گفته شود و در کتب معتبره عبارت معنی نقل است که تکبیر در حالت قیام
 بر سه یا وقت انحطاط و عبارات متقدمین حنفیه مختلف انداده از بعضی چنان معنوم می شود که تکبیر در حالت قیام گوید
 از آن بر کعب رود اکثر برانند که تکبیر نزد انحطاط گوید چنانچه در بابیه از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر مع الانحطاط و سرودیت انام مع
 که گفت و از آن بر کعب تکبیر و ظاهرش در تقدیم تکبیر است بر انحطاط و اندر علم و حدیثی که نزد ما از عبد الله بن مسعود
 آورده و گفته حدیث حسن صحیح کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یکبر فی کل خفض و رفع و قیام و قعود و از ابی هریره نیز آورده
 که کان یکبر و هو یوسه ظاهر یکبر صحیح است در آنکه تکبیر در وقت انحطاط و فرو رفتن رکوع است و ظاهر مذکور حنفی و مختار نزد
 ایشان نیز همین است و بعضی گفت اندک که ابتدای تکبیر نزد انحطاط کند و تمام آن در رکوع و هر دو کف دست را بر زانو ها است
 کرده است غایب است که این مقصود تفریح اصابع نیز است چنانچه ثمنی از حدیث طبرانی در معجم از انس آورده که آن حضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم فرمود چون رکوع کنی بنده دوست خود را بر دوزانوسه خود کوفتاده کن میان انگشتان دو در دستار
 از دو پهلو سے خود گرفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریح در حال رکوع و ضم در حال سجود و مجال خود گذشتن بی کلک
 و ضم و تفریح در حال احرام و تشهد و احادیث در باب گرفتن زانو بدست بسیار آمده و مستوف علیه است میان علماء و در
 روایات آمده که ابن مسعود و بعضی اتباع وی تطبیق یدین میکردند و تحقیق آنست که این در اول بود بعد از آن منسوخ شد و
 روایت کرده از ابن مسعود که گفت تعلیم کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز چون رکوع کرد تطبیق کرد یدین خود را
 در کتفین خود و چون این خبر سعد بن ابی وقاص رسید فرمود راست گفت هم چنین میکردیم بعد از آن امر کرد که نگاه داریم دستار
 بر زانو و شیخ ابن الهمام گفته که اثری که در تطبیق آمده منسوخ است یا پنجه در صحیحین آمده از مصعب بن سعد بن ابی وقاص که گفت
 گذاردم من و زینب پر غوغا زانو تطبیق کردم میان دو کف دست خود و نهادم آنرا میان فخذین خود پس نمی گوید مراد من
 از آن و گفت بودیم با که سکه دیم آنرا پس نمی کرده شدیم از آن و اثر کرده شدیم که بنیم دستار را بر زانو با مگر در سجود و در نماز
 از پهلو و در سه پنجه در حدیث بخار سے و نزد ما آمده که زانو با را بدو کف دست گرفته و دستار از پهلو
 دور داشته چنانچه از حدیث انس معلوم شد اما سابقین را باید که ایستاده در دو انحنای آنها شبیه قوس چنانکه عالمه ناس کنند
 کرده است و کرده ابن الهمام نقل از من وقت علماء و پشت در است و سه چنانکه زکشی از ابی بصیر بن سعید آورده که
 دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون رکوع کرد سه برابر پیشانی بست را تا آنکه فریاد اگر ریخته شد سه بر روی قوس آب
 ترا گرفته را از ابن ماجه و در روایت احمد اگر نهاده شده سه بر روی قوس آب ریخته و احادیث درین باب بسیار است
 در جاتی که از حدیث ابی داود و ترمذی و نسائی و در مشکوٰه از ابن ماجه و دارمی نیز از ابی مسعود انصاری سے بکر
 آورده که گفته بود که خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیت نمیکند نازکی از شام تا آنکه راست کند پشت خود را در رکوع و در حدیث
 آنحضرت جوزیه زیاد است که در حدیث ابی بن شیبان و انس ابی هریره نیز آمده و حدیث ابی مسعود
 صحیح است گفته درین سه تامل در صحابه و من بعد هم گفته که شامی و احمد صحیح برانند که هر کجا قامت نکند صلی الله
 علیه و آله وسلم در سه تامل در صحابه و من بعد هم گفته که شامی و احمد صحیح برانند که هر کجا قامت نکند صلی الله

مقدار فرض نزد امام احمد که بی آن نماز درست نبود آنست که آنجا که بختی که باشد پس کشتین میدین زیرا که بی این اسم رکوع اطلاق نمیکند گفته که اعتبار شیطان آدمیان است نزدیک از دستان دکوتره دستان و بعضی از ایشان گفته اند که رکوع معتدل اقرب باشد از قیام معتدل و سر را برابر پشت بقیه فرو تر و زبر در پشت چنانکه حدیث ابی حمید که جابح مصنف صلوٰه را در ذکر آن بیاورد از آنجا آورده اند و حکم بصحت آن کرده اند و مسلم نیز از عائشه آورده که چون رکوع میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر میخداشت سر را و فرو نمیکرد و لیکن میداشت میان سر و دو سه بار در رکوع بگفتی سبحان ربی اعظیم چنانکه در جابح الاصول از حدیث ابی داؤد از بر این عازب آورده که گفت ویدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نماز که ترا میگرفت در رکوع و وجود مقدار آنچه بگوید سبحان الله و کعبه سه بار و ذکر عد و ثلث در احادیث دیگر نیز آمده از امیر المؤمنین علی در حدیثی دیگر از ابی داؤد و در سنن نسائی و ابن ماجه و ترمذی و مطلق آمده بی بیان عدد از حدیثی که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت در رکوع خود سبحان ربی اعظیم و در سجود سبحان ربی الاعلی و ترمذی و ابن ماجه و ابوداؤد و ابن سنی آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون رکوع کرد میگفت از ششاد پس گفت در رکوع خود سبحان ربی اعظیم سه بار تحقیق تمام شد رکوع وی و این ادنی است و چون سجود کرد گفت در سجود سبحان ربی الاعلی سه بار تحقیق تمام شد سجود وی و این ادنی است و بیستی از شافعی آورده که گفت مرا و ادنی کمال است نه ادنی جواز چه اصل جواز بی آن نیز بود و مراد با دهن کمال یعنی از آنچه حاصل شود جمیع محصل سنت و در شرح ابن الهمام گفته که اگر زیاد بر سه بار گوید افضل است بعد از آن که در ترویج یا صفت یا نه گفته اند غایت کمال را حدی بنو یوسف تا ده گفته و بعضی تا هفت و بعضی تا سه و گویند دو و بعضی قریب بقدر قیام چنانکه بصحت رسیده دست از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعض اصیان و این جمله در منفرد بود و امام را رعایت جانب مقتدیان لازم است و ابوداؤد و نسائی از ابن جریر آورده اند که گفت شنیدم انس بن مالک را که گفت نگذاختم نماز را پس تسبیحی که مشابیه تر بود در نماز گذارون بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ازین جوان یعنی عمر بن عبدالعزیز و اندازه کردیم ما رکوع و سجود او را بده تسبیح آنچه مصنف میگویی که سه بار گفتی اگر قصدش آنست که صیانا این قدر گفتی فلا اشکال و اگر مقصودش آنست که دائم تحقیق بود مرادش آن باشد که سه بار میگفت و چنان میگفت که اگر اندازه کردند سه مقدار آن بود که کسی که سه بار بگوید چنان مصنف در آخر کلام نیز اشارت باینصورت میکند و گاهی با آن یعنی با سبحان ربی اعظیم ضمیم و سه این را که سبحان ربی اعظیم ربنا و بجزک اللهم اغفر لى تجارسه و مسلم از عائشه روایت کرده که کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول فی رکوعه و سجوده سبحانک اللهم ربنا و بجزک اللهم اغفر لى و لیکن ازین حدیث ضمیم این تسبیح با تسبیح سابق مفهوم نشده مگر از جای دیگر معلوم شده باشد و یا وجود آن ضمیم این با آن دائم نبود و لهذا مصنف گفت و گاهی با آن ضمیم کردی و گفته اند که این تسبیح واقشال امر قرآن است تسبیح بجز رکب استغفره چنانکه تسبیح اول امثال امر تسبیح باسم ربک اعظیم است و کاسیه باین مختصا فرموده چنانکه ظاهر حدیث بخارسه و مسلم است و دراز سه روع غالباً مقدار آن بود که کسی ده بار بگوید سبحان ربی اعظیم هر چند آن حضرت سه بار گفتی و سجود سیرین موازنه یعنی مقدار آن بود که کسی ده بار بگوید سبحان ربی الاعلی و چون بضرورت معلوم است و از آنچه گذشت نیز معلوم شد که قیام در نماز طولی تر از رکوع و سجود قومه و جابسه بود و بعضی احادیث دلالت دارند بر مساوات یا قریب مساوات وضع این شبیه را میگوید و اما حدیث بر این مملوب در حدیث است بر وقت اول

لا مرد است بخلاف عدم ریح که تفرق نمی یابد پوسه اعمال عدم شریعت زیرا که هر یک از جنس کن عیبت که مسود است در وی عدم
 شریعت بلکه از جنس سکون است که مطلوب است و نماز با جمیع عین شریعت و روایت کرده است ابوحنیفه از معاوی بن ابراهیم که اگر کسی
 نزد وی و ائمه بن حجر که وی دید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بر داشت دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجده گفت این را
 اعرابی که گذارده بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز سے را اگر جان روز آید وی علم است از عهد الله و اصحاب وی آیا بود
 رفت و ایشان با و گرفتند تحقیق حدیث که در جمیع بیرون از حد شمار از عهد الله که وی برداشت دستها را و ابتدا نماز فقط
 و حکایت کرد آنرا از سید بن علی الله علیه و آله و سلم و بعد از عالم است بشرایع اسلام و حدود و دستهای است مرا و ال سبب را
 صلی الله علیه و آله و سلم و عظام است او را در سفر و حضر و گذارده نماز را بکن حضرت امایه و لایحه پس اند قبول وی نزد حاضرین
 اولی باشد از افراد مقابل پس چاره نیست از قول نسبت هر دو فعل الله سبحانه علم انتقی و چون سر از رکوع برداشتی تمام است
 با ستاد سے همچنین بین مسجدین تمام است نشستی و سبک است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا تجزی صلوة کفایت میکند
 نماز سے کہ لا یتیم الرجل فیہا است نگراند مرد در آن نماز صلی الله علیه و آله و سلم خود را فی ال رکوع و لا یجوز و اصحاب بن الاز
 و الدار قطنی و ابی حنیفہ من حدیث ابن مسعود و قال الترمذی حدیث حسن صحیح مراد قیام بعد از رکوع و جلوس بعد از سجود است
 چون این قیام و جلوس تلخ رکوع و سجود اند رعایت فعل در اینها رعایت در رکوع و سجود باشد و اما حدیث او آثار در رعایت
 اطمینان و تعدیل در رکوع و سجود و طبع بسیار است قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اسود لیسرقة الذی یسرق
 من صلوة بدترین نزد یاد زدی کسی است که سیدزد و از نماز خود گذشتند یا رسول الله و زود سے در نماز چگونہ بود فرمود با نگر نام
 نکند رکوع و سجود را و عمر بن الخطاب فرمود در زدی وین شاناز است پس نیت و بیداری وین خود را بخشوع و خدیفہ سر که
 و یکدیگر نگذارد تمام کند رکوع و سجود چون خان شد آن مردان نماز هذیند او را بخود علیحدہ گفت این چه نماز بود که فکر دے تحقیق
 نماز کند سے و اگر میرے تو در حالت بیره بر غیر نطرت یعنی غیر دینے که پیدا کرده است پروردگار قلمے محمد را بران
 دین رواه البخاری و چهار سے و سلم و غیر جا از ابی هریره آورده اند که اعرابی بسجد را برد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در گوشت مسجده نشسته بود پس بگذازد آن مرد در کعبت نماز را و تمام نکرد رکوع و سجود را پست آمد و بر حضرت سلام کرد
 و آن حضرت رد سلام بر وی کرد و فرمود اما ده کن نماز خود را که کرده تو نماز را آن مرد رفت و اما ده کرد بار حضرت
 آمد و سلام کرد باز حضرت فرمود که برگرد و اما ده کن که تو نماز نکرد سے ما همچنین کرد پس گفت آن مرد سوگند بجدائی که فرستاد
 سخن من بر این نتوانم گذار پس بیا موز مرا ای رسول خدا که چگونہ نذارم نماز را پس آن حضرت بیان رضو و استقبال قبله و قیام
 و قرأت کرد و فرمود رکوع کن تا قرار گیرے در آن پست برادر سب یا نابالستی برابر همچنین فرمود و سجده و نزد امام ابوحنیفه
 و محمد طینان در رکوع و سجود در ظاهر روایت بخارج کر نے واجب است و واجب شود بر بنیان آن سجدہ سو و خراج جبرائی
 سنت اما قومه و طبع سنت است و بعض مالکیه نیز برین اند و در شرح ابن الہمام از فتاوا سے قاصی خان نقل میکند در فصل
 سجود السهو میگوید که صلی چون رکوع کرد و بر نداشت سر خود را از رکوع و افتاد بسجدہ سهو جائز است نماز وی و قول ابوحنیفه
 و محمد واجب است بروی سجدہ سهو و میگوید که از اینجا معلوم کرد که قومه طبعه واجب باشد و میگوید که نکان است که عمل کرده شود
 قول ابی یوسف که میگوید که اینها همه فرائض اند بر فرائض علیہ کہ در سبب اشغال است پس مرتفع شود و خلاف میگوید که مقتضای
 دین در بر کے از چنانہ و قومه و طبعه واجب است و سبب نام الی و سبب فرائض است و سبب فرائض است و سبب فرائض است

جلسه بیان صحیحین به فرض است و مذہب شافعی و احمد نیز همین است و بقول مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع وجود نیز واجب است و بروایتی فرض و بروایتی سنت و تہلیل ابی یوسف و شافعی حدیثی است کہ امر کردار را آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با عبادہ نماز ترک اطمینان و تعدیل چنانکہ گذشت و حدیث مذکور در متن کہ از ابن مسعود آمده و امام ابوحنیفہ و امام محمد گویند حقیقت رکوع آنچنان است و حقیقت سجود نماندن جبہ بر زمین روی مفهوم آنها اجمالی نیست تا محتاج بیان بود پس فرضیت متعلق بقدر اولی بود و زیادت از باب تکمیل و تمیز باشد کہ ترک آن نماز تا تمام و ناقص گردد و تارکان آن اتم و طمانیت و اطمینان است بر فعل نہ نفس فعل کہ مطلوب است و اگر متوقف داند صحت را بر این لازم آید نسخ اطلاق کہ بقول حق سبحانہ اگر کعبه و مسجد و ثنابت است بخبر و حدیث آن مقتنع است و امر با عبادہ در حدیث رحیل ہم از نخبیت بود و لکن در آخر آن حدیث بروایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی واقع شدہ فاذا ضللت ہذا فقد تمت صلوٰتک و ما انتقصت من ہذا تا نما انتقصت من صلوٰتک پس تمیز ہی بناز و وصف آن بقسمان نزدیک تمیز و اطمینان دلالت دارد و بر عدم فرضیت آن دلالت فرمودہ کہ مذہب و مطلق مثال پس معلوم شد کہ امر با عبادہ از جهت آن بود تا نماز نہ بوجہ کراہیت واقع شود نہ از جهت ابطال و فساد و نیز اگر تعدیل فرض بودہ ہر آئینہ تگداشتی پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن سرد را کہ مکررین چنین کردی و تقریر فرمودہ کہ اورا بر این تا آخر نماز و تہمی از بعضی ائمہ مذہب حنفیہ نقل میکنند کہ ہر کہ ترک کند اعتدال را در رکوع وجود لازم کرد و بروی اعادہ و در شرح ابن الہمام آوردہ کہ پرسیدہ شد محمد از ترک طہا سنت گفت میترسم کہ جائز نباشد و از سرخشہ آمدہ کہ گفت ہر کہ ترک کند اعتدال را لازم است بروی اعادہ نماز و بعضی از مشائخ گفتہ اند کہ لازم است اعادہ واقع از فرض ثانی است و این تقاضا میکنند عدم سقوط باول و این لازم ترک کن سنہ واجب اتہی و این در تعدیل و اطمینان رکوع وجود است اما در قومه و جنبہ میگویند کہ انتقال از رکعتی بر رکعتی مقصود کہ اتہ بود پس رفع رکعتی واجب نباشد چہ انتقال از آن بسجود بیرفع ممکن است بخلاف سر برداشتن از سجود زیرا کہ ممکن نیست سجود دوم بیرفع سر و بروایتی از ابوحنیفہ سر از رکوع برداشتن فرض است اما راست است و این فرض نیست و با تہا نہیں آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایست کہ نہستی و قول وی آنکہ شبندی و اختلاف انیکہ دیدہ سے بعد از وی بجالی سادہ تنگ است دیگر تودانی و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون سر از رکوع برداشتی گاہ گفتی ربنا دلک الحمد بود و گاہ گفتی اللهم ربنا اب الحمد بے و او این ہر دو لفظ صحیح شدہ و اجمع بیان اللهم و او ثابت شدہ و بدون اللهم وجود او و ترک او ہر دو ثابت و آنچه مصنف آوردہ توضیح نمود بود است در رکعتی و شیخ رسالہ فرستہ میگوید یکہ در بنا لک الحمد اثبات او و حدیث آن ہر دو آمدہ و اثبات در صحیح است چنانکہ در حدیث منفق علیہ آمدہ از حدیث ابو ہریرہ و جابر است ربنا لک الحمد یعنی بے و او چنانکہ در صحیح مسلم از حدیث ابی سعید و اللہ ربنا لک الحمد مارواہ از ترمذی من حدیث ابی ہریرہ و صحیح متقی و بیوسطہ و مجمع الجوامع از عبد اللہ بن جمح و ابی امام نیز آوردہ و ائمہ اعلیٰ بصحت یکسین بعضی روایات صحیح بخاریست نیز اللهم بود ثابت شدہ و بیوسطہ در شرح صحیح بخاریست نیز شرح کردہ کہ روایت ششمی بود است باللہ ہر آنکہ مصنف او لا گفت و چون سر از رکوع بر آوردہ گفتی سبحان اللہ من حمد و ثنا یا گفت و چون سر از رکوع برداشتی گفتی ربنا لک الحمد مقصد آنست کہ ہر دو ذکر صحیح کردہ سے چنانکہ از ابی ہریرہ آمدہ کہ گفت و پیغمبر خداست اللہ علیہ وآلہ وسلم چون سے استا و بہ نماز نکسر می گنت متقی کہ سے استا و تیرگی میگفت و گفتند بزوج مرفعت ایستہ میگفت سبحان اللہ من حمد و ثنا یا گفت کہ سر برداشت صاحب خود را از رکوع ایستہ میگفت و حال آنکہ

ز انو پانهد بروک بعير باشد زيرا که حج و عمره و زيارت و غیره از این جهت است که در این کتاب
از کتب پیشین باشد پس ظاهر بلکه مستین است که در این تصحیف و تحریف و ایضاً مستیس موافق گردد با مدیث و اهل بن حجر فاطمه
و توشیحی در شرح مصلیح ازین جواب داده و گفته است که کبر از انسان را بیایان او باشد از چار یا بیار و دستهای چون نهد
ا دسے زانو با پیش از دستها مثل بعیر باشد که بروک میکند بکتبین خود پس که یا صورت بروک که از انسان تصور است یوش
ز انو است پیش از یدین چنانچه از بعیر بوضع یدین است پس وضع کتبین پیش از یدین منی عن بود و عکس آن ماسوره و منی از
بروک مخالفت نباشد امر بوضع یدین قبل کتبین را و اول حدیث منافی آخر او نباید و این حدیث از نسبت و هم سالم باشد و منی
شد ما حدیث اول بن حجر چون حدیث اول اثبت و اتوی است ا حدیث اولی بر بره عمل کردید بدان و صنعت و یونین جواب
میگوید که و آنکه میگوید که بعیر در دست است و هم و عله و منی گفت قول آنکه گفت است در قاسوس انت که از تریه انت است
میگوید اگر کتبه یا نظم مصلح ما بین اسافل اطراف انقحر و انالی الساق و شک نیست که محدود ساق در ریای اشد و دست است
نظر از ان صواب است که آن حضرت علیه السلام میفرمود از تشبیه بچو امان دست بروک و کتبه بچو امان
بعیر و نشستن اول دستهای نهد شانه بچو امان کتبه بلکه زانو با پیش از دستها نهد بر قد انت و نیا بر بره
که از ابی هریره آورده که آن حضرت بطریق انکار فرمود علی الله علیه و آله و سلم قصد میکنند که از تمام بر
بچو بروک عمل همین معنی دارد که می نهد نشستن اول دستها و این تقریر احتیاج بر دو شخصه آن قائل در این روایت
نیست بلکه مراد آن باشد که دستهای پیش از زانو پانهد چنانکه بعیر در حالت بروک نهد که کتبین بعیر در دست او باشد
انسان زانو با و لیکن مقصود حضرت زرد بیان واقع است که کتبین بعیر در دست او در دست و کتبه بچو امان
روایه کنید که عادتش نگاه کردن است بر زمین و تمام احادیث درین باب است شاید نشاء انت تعالی و کتبه بچو امان
سبح که گسترانیدن در امین است بر زمین در بعضی روایات اقتراست بر زمین و کتبه بچو امان در دست
تعالی کتب که عادت نشستن است بر زمین و کتبه بچو امان است که در دست و کتبه بچو امان در دست
سی و هم فرخوار و کتبه بچو امان ترا آنچه کرده می درم و فرخوار اقامت در میان سجدتین است و کتبه بچو امان
اقتدار کتب بر حسب یدین باشد در آدسے مسک کتبین که در بعضی است و کتبه بچو امان در دست و کتبه بچو امان
و ایراد حدیث علی در فضیلت بعضی روایه و سبب ابی دیگر در حضرت اتمام آرد و در حدیث زانین عباس روایت کرده است
که گفت آن سنتی غیر شراست علی الله علیه و آله و سلم که بعضی است که در کتبه بچو امان است و کتبه بچو امان
در اتفاقا و این قول بعضی است که در اهل فقه علم اکثر اهل علم کرده پیدا می رسد ای رسالت حدیثین انتی و این الهام گفته است
روایت کرده از بن عمر بن ازیر که ایشان فو میگردید و گفته که قن بر دوق است کتبه بچو امان در دست و کتبه بچو امان
ز انو با از زمین و مروسے از عباد و نیست و منی است که نهد سر نیار او بر د دست بر زمین و کتبه بچو امان
و قرعاب می نول زدن راغ کنایه از ترک تعدیل و جبینان بر سجدتین است و در بعضی احادیث قرعوس آمده چنانکه گفتیم
در مع یدین در کا و سلام از دادن بچو امان اسپان تموس که در آید ز موارسے دادن و کتبه بچو امان در دست و کتبه بچو امان

مانع نماند زینست زیرا که اگر بر آنچه از دستاورد شده کثاوه گشته است سجده کند مایل بود با اتفاق پس باین قیاس
 بر آنچه منقل است بیست نیز از آن شود هم درست باشد و گفته که حافظ ابو القاسم در کتاب فرائد از این عمر آورده که گفت سجده
 میکرد آن حضرت بر کور خانه خود و گفته اگر این حدیث صحیح است پس بفرست آن از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 نزد ضرورت خواهد بود چه صد و میل کرده از حضرت رسالت جائز نبود و شیخ ابن الهمام گفته که ابو نعیم در حدیث از روایت
 ابراهیم بن ادهم از پدرش از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده که گفت سجده میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بر کور خانه خود و طبرانی در اوسط از عبد الله بن ابی اوفی آورده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سجده
 میکرد بر کور خانه خود و روایت کرد آنرا ابن عدی در کمال از حدیث جابر بن عبد الله در سنن خود از حسن آورده که گفت
 سجده میکرد بعضی از اصحاب بر خانه خود و بخایس در صحیح خود جبریل بن عبد الله آورده که حسن گفته که بودند قیوم که سجده میکردند
 بر خانه و کلاه حدیث این عمر را که شمشیری آورده این جامه نیز از ابن عباس آورده که با سجده است آورده یکین از تخفیس آورده که گفت
 کرده است و الله اعلم بحقیقه سجده بر زیادتی با همه نیز جایست و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وصی است آنرا
 میکردند بجهت گرمی و در زمین و احوال سجده درین باب در کتاب آمده و احمد و اسحق و ابو یعلی و طبرانی و غیر ایشان
 آنرا روایت کرده اند و البته حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نزد سجد و چهار برابر حال نماز است و غیرت در زمین
 و زمین مبارکش حاصل نبوده و دیگر آنرا نیز بدان است و سجدت آورده یا افلح ترب و جهاک آورده
 با ام سلمه در حدیث آخرت خود ما را من ما تا یکم بر آورده و سجدت در نماز و سجدت بر خاک گواهی بر کل
 آب سجده کرده چنانکه بخایس و سلم از ابی سعید خدری آورده اند که سجدی از آن ماریه بود چون سفت سجد از شانه
 خرد بود و یکید پس دید و چشم من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بر صحن مبارک زنی بجهت سجد و اثر آبی گل بود
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن شب شب قدر! در خواب دیده بود دید خود را که سجد میکند در آن شب و
 صبحش این واقع بود آمد و بود آن در سحر شب است و کلمه رسان این است باید که بجای لفظ الله آید و غلبه است
 گفته تا بهت آورده نول وی که گفت و گاه بر سجاده هم میر از سفت سجدت فرستاده است سجدت بر خاک و سجدت
 زلس آنکه روزی آن حضرت بخانه آمد پس گترانید بر آردی حمره که در خانه ما بود نماز کرد و بر آن سجدت دیدم من
 و شیمی که در خانه بود و سجدت بر سجده سجدت بر سجده سجدت بر سجده سجدت بر سجده سجدت بر سجده سجدت بر سجده
 نیز حمره در خانه خود کرد گاهی سجدت نیز میکرد چنانکه این نیز در صحیح بخاری و جامع ترمذی مذکور است و در روایت
 کرده سجده میکند و چون سجده کردی پیشانی و بینی را بر زمین نهادی تا که زانو را سجدت
 روایت مسلم و ابی در ترمذی و نسائی از عباس بن عبد مطلب آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 آورده که گفت چون سجده میکند بنده سجده میکند با دست بر صورت خود و در سجده سجدت بر سجده سجدت بر سجده
 ابن عباس نیز از روایت کتب است الا متوطا آورده که امر کرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سجدت بر سجده سجدت بر سجده
 و لیکن بجای روسه سجدت ذکر کرده و در روایتی آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که سجدت بر سجده سجدت بر سجده
 سجدت کنیم بر پشت عضو و در روایتی سجدت استخوان در روایتی آورده که بعد از آن سجدت بر سجده سجدت بر سجده سجدت بر سجده
 دست مبارک بر سینه مبارک بعد از آن فرمود الیدین و الکعبین و اطراف التمدین و از ابی داود و نسائی از ابی سعید

آورده اند که دیده شدن حضرت صلوات الله علیه و آله وسلم که بر جبهه و پیشانی مبارک وی اثر گل بود بخت سجده که کرده بود در نماز و غیره
این حدیث پاره است از حدیثی که بخارسی و مسلم و موطا و ذکر لیلیه القدر آورده اند در حدیث ابی داؤد و نسائی و ترمذی که آمده
که چون سجده میکرد آن حضرت صلوات الله علیه و آله وسلم می نهادن و جبهه را در روایت ابی یعلی و طبرانی آورده که پیغمبر خدا صلوات الله علیه
عالم و سلم می نهادن را بر زمین با جبهه و در صحیح بخارسی از حدیث ابی حمید ساقی آمده که پیغمبر سجده کرد و محکم کرد و آن را در جبهه بر زمین
و با بچه معلوم شد که سجده بر جبهه و آن بود معانی معلوم شد که این هر دو یک عضوند از اعضای سجده و حقیقت عضو همان وجه است
و جبهه و آن هر دو خود وی که سجده بر وجه با نه است و ترمذی که گوید عمل نزد اهل علم بر آنست که سجده کند بر جبهه و آن هر دو اگر بر جبهه
تنگانند به آن تو می از اهل علم گویند کفایت است و اکثر بر آنست که کفایت نکند و جائز نیست انتقادی و در بعضی احادیث بر تقصیر
بر جبهه تدبیر شده نیز واقع شده و نه سبب منفیه آنست که اولی و افضل سجده بر جبهه و آن بود اما اگر اقتصار بیکه از این دو کند نیز جائز است
پس اگر سجده کند تنها جائز است نزد امام ابوحنیفه و صاحبیه و سایر روایاتی که است و در روایتی که است و اگر بآن کند تنها جائز
نست نزد صاحبیه و از ابوحنیفه نیز مجیبین روایت کرده اند و روایتی از او می جائز بود ولیکن مکرره و پیش آنست که آنچه
شوریت در احادیث مذکور است است سیس سجده عبارت از روی نهادن بود بر زمین و نهادن تمام روی ممکن است بر جبهه
و آن بخت بلند که آنرا نافع اند از آن پس ما سوره نهادن نیز می باشد و وجه چند جزو دارد جبهه و آن و خدین
و ذقن و وضع خدین و ذقن جائز نباشد از جهت تعیین شایع همه و آن را و نیز وضع خدین بی انحراف در قبله باشد و وضع
ذقن در عرض ملاست معلوم نبود پس تعیین شد جبهه و آنست اگر برود کند شک اولی و افضل باشد و اگر سجده تنها کند نیز در
از جهت کراهت در احادیث استقلال او اگر بآن تنها کند بر صورت جواز سه و آهسته باشد از جهت بودن دو سه هر دو وجه
و اما در وضع زمین در تعیین نیز همیشه سنت است از جهت تحقق سجود بی آن و مراد با مرشامل و خوب و زیست که طلب باشد
و مختار فقیه بی نیست که بعضی چون زهد کتب زمین کفایت نمیکند و لهذا ذکر کرده است روایت عدم و خوب
طهارت مکان که تیسری نیز معتقدنای ابن اثیر رضی الله عنه است که آنست شرح ابن الهمام و اما وضع قدیم قدوس گفته است
که زلف سب در سجود کراهی است و نیز از آنست که سجود با وضع قدیم است بلکه است بطاعت نه تعظیم و اجبال و کفایت میکند وضع اصح
و اگر کسی که سجود را در سجده با سر و در سجده است که آنست که آنست شرح ابن الهمام و آن حضرت صلوات الله علیه و آله وسلم در وقت سجده
سجده را در سجده با سر و در سجده است که آنست که آنست شرح ابن الهمام و آن حضرت صلوات الله علیه و آله وسلم در وقت سجده
ظاهر است که در سجده با سر و در سجده است که آنست که آنست شرح ابن الهمام و آن حضرت صلوات الله علیه و آله وسلم در وقت سجده
و گفته است با کلاه و آنست که آنست که آنست شرح ابن الهمام و آن حضرت صلوات الله علیه و آله وسلم در وقت سجده
که در وضع سجده که در سجده با سر و در سجده است که آنست که آنست شرح ابن الهمام و آن حضرت صلوات الله علیه و آله وسلم در وقت سجده
و فقیه سجده می دانست که آنست که آنست شرح ابن الهمام و آن حضرت صلوات الله علیه و آله وسلم در وقت سجده
و اندک سجده است که آنست که آنست شرح ابن الهمام و آن حضرت صلوات الله علیه و آله وسلم در وقت سجده
شرح و کتابه گویند که مراد بوضع بدن خدا را زمین و وضع او است اما در این جمع میشود و بودن کفین خدا در زمین
نماز بخند و در سجده آن حضرت صلوات الله علیه و آله وسلم بر روی تعلیم سجده هر دو آن و از آنست که سجده که فتنه کفایت
ایس نه هر دو کف دست خود را بر زمین و ارفع مرتفع کرد و بر او بر فتنین خود را چنانکه گفته شد و اگر گشتان را در حالت کوع کشا

وہشتی ذرا نوبار بان حکم گرفتے و در سجود فراہم اور دسے و در سجود سبحان ربی اللہ علیہ وسلم سہ بار اور **لا الہ الا انت سبحانک** سہ بار یعنی
بگفتن سبحان ربی اللہ علیہ وسلم بار فرمودے شرح این در بیان رکوع **سبحان ربی الاعلیٰ سبحان ربی الاعلیٰ سبحان ربی الاعلیٰ** کہ
اغفر لے سبحان قدوس رب الملائکۃ و الروح سبحانک و سبحانک لا الہ الا انت اللہ الہی اھو ذرناک من خطاک و سبحانک لا الہ الا انت سبحانک
و اھو ذرناک منک لا الہ الا انت سبحانک انت کما اتینت علی ناسک **اللہم انت سبحانک** آمنت و انت سبحانک سبحانک سبحانک سبحانک
و صورہ و شوق سجد و بصرہ تبار **اللہم انت سبحانک** و قدر و جملہ اولہ و آخرہ علامتہ و سرہ اللہم اغفر لے
خطیاتی و جملہ و اسرافے نے امر سے و ما انت اعلم بے اللہم اغفر لے بد سے و ہر سے و خطائی و ہر سے دل و دلک عند سے
اللہم اغفر لے ما قدمت و ما اخرت و ما سررت و ما علنت انت الہی لا الہ الا انت و گاہ **سبحان ربی الاعلیٰ** و عیای مذکور باقی آن اللہم
اجعل فی قابی نور او فی سمعی نور او فی بصری نور او عن شامی نور او املی نور او غلیفی نور او جوتی نور او سنی
نور او جعل لی نور او آن حضرت خطبہ اللہ علیہ واکہ وسلم تاکید فرمودے در اجتناب در دعا نمودن در حالت سجود سے فرمود
کہ سر او راست کہ دعای صاحب شہود این مضمون خبر و حدیث سے کہ مسلم والی و نور و سائی از این مجالس آوردہ اند
کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ واکہ وسلم در مرض موت سے یردہ یردہ داشت و بیرون آمد و مردم ہنہاز ست کردہ خلعت کبر
حدیثی در نماز استادہ بودند فرمود ایہا الناس باقی نمازہ و بشارات نبوت مگر روی سے صلوات کہ بید اور مسلمانانی ہا نمودہ شود
و گویہ باری سے و نماز آگاہ ما شہید کہ من نبی کردہ متدہ ہم از ان کہ بخوانم قرآن **سبحان ربی الاعلیٰ** و سجود ما کوع میں تقظیم کہند
دوسے پروردگار شان براتعالی شانہ و ما سجد پس چہا کہند در دعا نیز کہ سر او راست کہ سناست کہ وہ شود تبار و ترغیب
بر دعا در سجود در حاجت بسیار واقع شدہ و دعا خواندن بر مرد خدا راجل و دعا و آن مرد و روح است **سبحان ربی الاعلیٰ** و تکرار و تکرار
کہ بخواند بیدہ مر پروردگار را بکھ و ثنا و ستایش کند گاہ عزت اور تعالی امرہ و عظم شانہ و وہی طلب و سوال کہ بخواند **سبحان ربی الاعلیٰ**
طلب و حاجت و مقام دعا در گاہ حجت و نوائ و ہی جل جلالہ و عظم نوالہ و کفایت اند کہ روح و ثنا و حضرت کہ در حقیقت سوال و سبب
و حکم من تنزل ذر سے عن سئلے خطبہ فصلا **اللہم** حاصل مطلوب بر وجه اتم و اکمل **سبحان ربی الاعلیٰ** تسبیح شامی باشد
و فرقی بنود مگر تصدق ملاحظہ و بصیرت و تصریح و دعائے کہ او فرمود آن حضرت صلوات اللہ علیہ و آرد سبب بیشتر ان اسجود و سنا دل
ست چہ اذکار و ادعیہ کہ مرد سے و ما ثورست در پناب شام ہر دو نوع است و ازینجا ہر تہہ **سبحان ربی الاعلیٰ** و تقصیر بزرگ کنند و از
صحیح دعائے نمایند نیز **سبحان ربی الاعلیٰ** مرد دعا خارج ما شہد و حقیقت جا معت آنت کہ در خواص بصیرت دعا نیز متمثل **سبحان ربی الاعلیٰ**
انتصار بر تسبیحات کند و اللہ اعلم و جوان درینجا مضئہ سوال اند کہ گویند سیامد مگر ہر اثر ثابت آن بظہور سیدان حجت
در جواب آن میفرماد و استجاب ہم مرد و نوع است **سبحان ربی الاعلیٰ** طالب ماناہ مطلوب و مقصود و مسئول اور احدینہ سیدوں
دارد و حاجت سے بعد نماقضا کند دوم کہ دعا سے و ہر ثوابے مثال کند یا عارت و ثواب ہی ماناہ در حاجت آمدہ است
کہ بیج دعا کندہ است مگر کہ امرتس مترجم میاں کی زمین سیدیر تہیہ کند مصدقست **سبحان ربی الاعلیٰ** یا یا حیرہ کند تو بشن **سبحان ربی الاعلیٰ**
ما کانت کند سے **سبحان ربی الاعلیٰ** او در دیکہ سا کردہ سے **سبحان ربی الاعلیٰ** یا یا حیرہ **سبحان ربی الاعلیٰ** یا یا حیرہ **سبحان ربی الاعلیٰ**
در زمین روایات بجای کہارت و خوب آمدہ **سبحان ربی الاعلیٰ** سے **سبحان ربی الاعلیٰ** سے **سبحان ربی الاعلیٰ** سے **سبحان ربی الاعلیٰ** سے
و مقابلہ لوام سب ملکہ **سبحان ربی الاعلیٰ** سے **سبحان ربی الاعلیٰ** سے **سبحان ربی الاعلیٰ** سے **سبحان ربی الاعلیٰ** سے **سبحان ربی الاعلیٰ** سے
و لداع اود اعانہ حاجت میکند ہی **سبحان ربی الاعلیٰ** چون ثوابہ و اگر **سبحان ربی الاعلیٰ** سے **سبحان ربی الاعلیٰ** سے **سبحان ربی الاعلیٰ** سے **سبحان ربی الاعلیٰ** سے

در هر دو رکعت بعد از آن خطبه را گفت بعد از آن **سوره انا انزلناه** را در هر دو رکعت **سوره انا انزلناه** گفت مرا مثل آنچه گفته بود عثمان
و مسلم در صحیح خود از زبیر بن کعب بن مالک سلمی ابو فراس مدنی از اهل صفه ات سنه ثلث و ستمین روایت کرده که وی شبها
تا روزی نیت می کرد و امید الناسی ازان حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم تهیید آب و منو سے و سے در حاجت های دیگر از کسی
و غیره قسام نمود و وقتی آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم را بر او سے چشم خیاقی باز شد و فرمود نوحه یا نوحه خوا بی گفت یا رسول
الله در وقت مراجعت حضرت لو آنکه در دم فرمود چیز سے دیگر طلب یا رسید یعنی این مرتبه بسبب عظیم است آسان نتوان نیت
و آنرا قابلیت عظیم باید گفت همین است مطلب من یا رسول الله پس فرمودا عنی صلوات الله علیه و آله و سلم کثیره السجود و غیره ایاری
ای رسید و تحصیل این مقصود و کثرت سجود یعنی من در شفاعت تو کنم اما تو قابل و متابل آن شود کار سے کین که شفا
این مرتبه عظیم شویسے جانچه مریض چون گفته طبیب رو و علاج چوسے کار گرفت اگر چه شفا از جانب طبیب حقیقی آید کین
امثال امر و سے مریض یا شراست پس آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم کثیره سجود را سبب اعلا و اعانت این چنین طلب
عالی که مراجعت اوست در حجت ساخت بالا تر ازین در فضیلت باشد دیگر از وجود فضیلت سجود آنکه اول سوره که بقول فرمود
از قرآن مجید منزل شده سوره اقرآن بود و ختم آن سوره السجود است و امر شده در اول منزل از قرآن متضمن نهایت تاکید و تکیه
است و طلب در تیان آن و این وجه بر تقدیر سے تمام شود که نزول آخر سوره اترانیز اول بود و تحقیق آنست که آنچه اول
منزل شده ازان سوره تا عالم تعلیم است مگر استدلال بان کنند که چون در ترتیب آیات قرآنی آن را نیت با اول منزل
ساخته اند پس سبب جهت تاکید و مبالغه نخواهد بود و قدر برد دیگر آنکه آیات سجود را دلالت بر نیت و خضوع و بندگی و استغاثه
از سایر ارکان که تمام یکی از آنهاست اگر چه صورت قیام نیز دلالت بر خدمت و استقامت رسد و امثال در هر دو کین
گویند مقدمه و توطئه سجود است و اصل مقصود همین است و سجود سر بندگی است و عمد و زبده اوست زیرا که حقیقت بندگی
نهایت خضوع و ذلت است و ذلت در سجود زیاد و اظهر است چون مقصود و نیت است و تاکید بر طلب است شیخ تکرار و پست
در کلام مکی نداشت و طائفه از علماء مکه بنی الفرعین نموده و توفیق و تطبیق و تلین قصد کرد گویند و نماز شب عمل قیام است
و در نماز روزگرت کعبه و سجود فضل ازان مذکور فعل آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم همچنین بود و نیز عبادت شب بحجت
در و سے قیام است از بیشتر خواب بقیام تخصیص شده و پوسے تعبیر یافته قان **سوره الفجر** لی قم اللیل قیام کن و شب یعنی نمازگام
و روی بگد بے آنکه قیام از نماز بود و نماز شب تعبیر بقیام یافته چنانکه سبگوید و قال رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم من قام
بمضام کسے که بایسته برای نماز شبهای رمضان ایما بحجت ایمانی که خدا در رسول خدا و احکام و سے دارد و احتساب
و بحجت طلب اجر و امید ثواب حقیر که ما تقدم من و نهذا مرزیه شود او را آنچه گذشته است از گناهان دی و بعضی از علماء
گویند که ابن دورکن یعنی قیام و سجده و فضل مساویست و هر کدام بوجهی ناضل است و بوجهی مفصول و از ارکان دیگر
سواست قرأت هر دو و فضل فضیلت قیام بقرة قرآن است و فضیلت سجود بیات در اول فتوح حایه مانی الباب آنکه فضیلت قیام است
و فضیلت سجود در آن پس حال آنکه هر دو قیام در قرآن مجید است فضل از سجود که نسبتاً است ادویه بیات سجود فضل است قیام
و کیفیت الاعتدال من اسجود چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سجود اول فارغ شدی سر از سجده بر آورد و سے مقدار
نور بود و پوسے اربیان سجده بین ششمی این سینه برانست که گذشت که رکوع آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم
در بر دو مشق از رکوع و سجده و وجهه میں اسجودین در مقدار برابر بود و سے و اول آن اقامت طلب است که حسب آن

بحکم حدیث کفایت نکند و حکم و سستی نزول علی معلوم شد کیفیت این جلوس چنانکه در کتب و حدیث صحیح
از مالک آمده است که پاهای چپ را گستراند و بر دوسه نشیند و پاهای راست را ایستاده کند چنانچه تزد و ضمیمه است در
تعمود و در حدیث ابی حمید نیز چنین آمده و بعد از آن یعنی بعد از نشستن بین مسجدین گفتنی است اعفوا رب اغفر لی و اعفوا رب اغفر لی هر دو
علم چنانچه در هر نطق حدیث است آنست که هر از مکرر دو بار و بار دیگر گویند و مطلق مکرر است که در ذکر گفتن با قیل مراب
آن کرده و همیشه آنجا که در نماز تجدید واقع شده و کانی بقصد بین مسجدین خواندن سجود تکرار آن بیشتر واقع شده باشد آن
دیگر و بعضی گویند این رب اغفر لی را حکم تسبیح رکوع و سجود است که ادسه جواز یکبار و ادسه کمال سه بار تا دو بار تا حد
خون سهو چنانکه گذشت در بیان این را نیز نموده که اللهم اغفر لی و رحمنه و اجبرنی و اهدنی و ارزقنی تسبیح
سجود سه بار تا سه باشد خواندن این قدر باری برابر تو از بجز اگر بریده و برین گفتند و خواندن این دعا بتانی و خشوع و مکرر
بود بآن نیز نفع میشود که سبحنک و کاسبی در میان مسجدین چنانکه در کتب صحابه را گمان افتاد وی که مکرر گفتن
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است بسم الله الرحمن الرحیم است با آنی است داده است چنانکه در سر برداشتن
از کعبه نیز گاهی بچنین کرده است و این در باب آمده است عنه اعاده در هر محل مناسب مقام است و بعد از سجده دوم هر جا
بقیام تا بر زمین نه نشیند بر این جمله نشیند بسم الله الرحمن الرحیم و کیفیت عنه است چنانکه در کتب حدیثی گفته است که
بیشتر بر زمین و اینین و مساس کند یا نه زمین زود برود است از زمین برو صغیر کند و وقت رخاستن
در برین محل کرده شده است قول ابن عباس در اوقات علی القدرین که گفته است که آن سنت پیغمبر است صلی الله علیه
و آله و سلم چنانچه گذشت و از آمدن نفس کرده اند که بنشیند عنه در این صاق کند استین را با این گفته که عنه
ندارد اصحاب ما درین و خاصنی گفته که عنه یا در کتب بنشیند عنه چنانکه در حدیث آمده است و بر هر تقدیر است
تقدیر و حکم این جمله عنه از عنه این جمله را که در انما ویت ذکر آن آمده است عنه کرده اند چنانکه شافعی میگوید
سنت آنست که بعد از سجده دوم بر زمین بنشیند نشستن سبک پس از آن برخیزد و بچنین عمل بر حاجت کند و گویند که این
نشستن از جهت عذر و حاجت بود و حاجت کبر سن غیر آن و در سبب امام ابو حنیفه و مالک مختار در سبب احمد مبین است و
ایشان میگویند که سنت نیست پس برین قول که گویند که این جمله از جهت حاجت و عذر بود کسی که محتاج است بنیاست
و در حق وی سنت نباشد و تنگ امام شافعی بحدیثی است که بخار سے و ترمذ سے و نسائی از مالک بن انجویرت روایت
کرده اند که دوسه وید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر سلم چنانچه بود در نماز یعنی در رکعت اولی و ثانی و ثانی نشستن
بر زمین است و گفت ترمذی حدیث مالک بن انجویرت حسن صحیح است و عمل بر دست نزد اهل علم و بهین قائمند یعنی از آنجا
ما و هم ترمذی حدیثی دیگر آورده از اسبیه بر سریه که گفته بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بنیاست در نماز بر صد و نود
دوین نیز میگوید که برین حدیث ابو هریره عمل است در این جمله بسیار کرده اند که عنه باید که برخیزد و در نماز بر صد و نود
سینه که بنشیند و لیکن نشسته از عنه بنشیند عنه در حدیث شریف بن امام گفته که قول ترمذی
که گفته عمل نیست نزد اهل علم عنه که ترمذی است عنه مخصوص این طریق است که ذکر کرده و در واقع بچنین است
و ترمذی و شافعی است عنه شافعی آورده که عنه است عنه روایت شده است که در کتب در باقیم بسیار است

بودند بے آنکه بنشینند و از این مسعودی و عمرو بن ابی العزیز نیز چنین روایت کرده اند و شیخ ابن العمام میگوید که عبدالرحمن
از ابن مسعود و ابن عمر و ابن عباس آورده که ابن جین میگوید و بعد از این مسعود آورده و اسما اکابر صحابه و دیگران
بودند از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سخت تر بودند و اتباع آن حضرت و ملازم تر صحبت شریف او را از مالک بن الحویرث
پس واجب است تقدیم آن و بنا بر این بود عمل بر و نزد اهل علم چنانچه ترمذی گفته است و ابو داؤد و ابن عمر آورده که گفت
که نبی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که استخوان کند مرد بر دست خود وقتی که بر خیزد و در حدیث و اهل آنکه که چون بر خیزد
اقتاد میگردد بر خیزد و نونق بین الا حدیث اولی است پس عمل کرده شود حدیث مالک بن الحویرث را بر حالت کبر سن حضرت
و لهذا در روایت ابی داؤد و دیگران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه میفرمود و مبارک است و پیشی تکبیر مراد کعبه و سجود
من چون مسبقتم شمار در رکوع درمی یابید مراد سجود زیرا که من سن و ضعف شده ام انتی قدر گشتی میگوید که ابن المنذر از
ابن عباس نیز چنین آورده است و امام احمد گفته است که اکثر احادیث برین است و ابو الیاء و گوید همین است سنت
گفته اند که حدیث مالک بن الحویرث محمول است بر حالت کبر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شنی از فتاوی اسی ظمیریه نقل
کرده است که شمس لانه جلوانی گفته است حدیث در فضیلت است نزد اهل جواز است اگر کسی عمل کند آن نوع که مذکور است
لاباس بر است نزد شامی در کمال کند چنانکه مذکور است شامی است لاباس به است نزد ابانکه آنچه اینجا مذکور شد خلاف
در حدیث استراحت کرده آنکه وقت بر خاستن وقت در خیزد کعبه یا بر من مذکور شد پس سنت نزد قائل بحدیث استراحت
اعتماد بر این است چنانکه معلوم شد با در ابو حنیفه و امام احمد هر دو دست را بر کعبتین بند و معتد بر کعبتین بر خیزد از
حدیثی که ابو داؤد و ابی داؤد بن عمر آورده که گفت و دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بر منی است بر کعبتین و اعتماد میگرد
بر خیزد و هم ابو داؤد و ابن عمر آورده که حضرت بر آن صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرد که اعتماد کند بر دست خود و
بر خیزد و ذکر الحدیثین اگر کسی در شرف کتاب بخیزد و تراب امام مالک علیه استراحت نیست از وقت بر خاستن اعتماد بر
کند و نزد انیز بجز کم ضررت زیاده مشقت نزدیک بر سن جائز باشد و صاحب هدیه منوض بر صد و قدیم را که در حدیث واقع
شده است دلیل بر و طلب که نفی طلب استراحت و اثبات قیام با تمام بر کعبتین است ساخته و لا تجلوهن جهاد و نیز اعتماد
بر کعبتین را بصیرت ذکر کرده و همین ذکر هومن بر قدمیه گفتا نموده و بعضی کتب حنیفه بر دو بصیرت مذکور شده و در احادیث نیز
تصریح یافته که مذکورنا غلبت بر و چون بعد فراغ از سجده دوم برای کعبت دوم بر خاستی بی توقف شروع در قرائت کردی
و سکت که در رکعت اولی برای شنا و توجیه میفرمود در سائر رکعات تقرمودی و نزد امام ابو حنیفه توجیه نیز جز در رکعت اولی نبوده
و بر وایتی از امام احمد نیز چنین است چه نعوذ در اول قرائت بود و پس قرائت صلوة اگر چه متفرق است حکم یک قرائت دارد
و چون بیان کرد فرق میان رکعت اولی و سائر رکعات بوجود سکت و عدم آن خواست که فرقی دیگر میان کند پس گفت
در رکعت دوم و سوم و چهارم مانند رکعت اولی گذاردی و در چهار چهر بر سکت و در دعای استغفار و در کعبه ایستاده
و در تقوی قرائت این چهار چیز مخصوص بر رکعت اولی بود اما سکنه مراد بان سکت اولی است که در وی دعای استغفار میخواند
لا طاهر است که سکت دوم که میان قرائت فاتحه و سوره کریمه و سکت سوم که میان قرائت و رکوع فرمودی مخصوص کعبت
اولی باشد و چون سکت اولی برای خواندن دعای استغفار بود چنانکه سابقا گذشت و لهذا شرح گفته اند که مراد بان
سکوت خاموشی است بلکه آهسته خواندن است تا بل هر با سکوت از قرائت تر آن است پس فارق بان خواندن استغفار بود

و عدم سکنه مقابل اطلاق مناسب نباشد و اما تکبیر احوام ظاهر است که مخصوص برکعت اولی خواهد بود که نسبت نماز کرده و جنبه
افعال نماز بخود حرام ساخته است و پیوسته نیست که فارق فی الحقیقه همین است و تحریم افعال است و الا تکبیر حکم گمان گیرنی کل
تخصیص در بیع در جمیع رکعات است و لهذا تکبیر احوام گفتند مطلق تکبیر را با انگویل برکعت اولی زیرا که گذشت که قرأت در رکعت
اولی از رکعت ثانیه تعویل کردی و اسما در نماز صبح و از رکعت ثالثه در احوام ظاهر است و چون در تشهد ششمی ای می چپ را فرس
ایستاده و بران نشسته و پای راست ایستاده و دست راست را بران راست نهادی بلکه بر دو دست را بر سر دوران
نهادی و در دست راست عقد پنجاه و سه انگشتان بگیرد و صورت این عقد آنست که انگشتان را قبض کند مگر سببه که او را
بسط کند و طرف ابهام را نزدیک و داخل سببه بجانب کف دست نهادن همچنین تفسیر کرده اند علمای شافعیه عقد پنجاه و سه را و سند ایشان
حدیث ابن عمر است که مسلم آورده و نزد حنفیه عقد تسعین است و در بعضی تفصیل فخر و بنصر و بسط سببه و وضع ابهام است بر اصبع وسطی
و این نیز در حدیث مسلم از عبد الله بن زبیر آمده و همچنین است بخار در مذہب احمد و شافعی در قول قدیم و نزد مالک قبض جمیع
اصابع یعنی بسط سبب و بر شافعیه را در کیفیت تعیین سبب و دیگر است و آن وضع اوله وسطه میان عقدین ابهام و انگشت
سببه مادر است و اشارتی و اشارت کرده است بوجهی است حق جل و بالا باید که اشارت بجانب فوق نبخند تا سوم صحبت
نگردد و وقت اشارت نزد بعضی وقت تلفظ الا الله است و پیش بچشمی نزد تمام آن وقت تلفظ لا اله الا الله و متهور آنست
که نزد بعضی انگشت بر مدار و نزد اشارت بنده و تحریک کردی سببه را امر او که بر تحریک اوست نه رفع او تا این توجیه تطبیق یابد
بر دو دست بچکما و لا بچکما ملوان اشارت تحریک رفع اصبع است از زنی آن عدم تکریر تحریک چنانچه نزد بعضی مالکیه است
در آنکه عقد اصابع یعنی بر کیفیت مذکوره و اشارت سبب در امامیث صحیح واقع شده و در جامع الاحوال از کتب سند و زینب
و حدیث آورده است در بعضی احادیث ذکر عقد است با اشارت و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین است مذہب اکثر حدیث
و فقهای مجتهدین و کثیره از صحابه تا بعین گفته اند که حق آنست که مذہب امام ابوحنیفه و صاحبیه نیز همین است و مستندین
علمای حنفیه تصریح کرده اند بان لیکن در متأخرین ایشان خلایق در میان آمده است و با اگر احادیث را تمام روایت کنیم سخن
تطویل بجای بچکما آن در مواضع خود ذکر است سخن از علمای مذہب پیاریم تا عامه را سودمند افتد شمنی گوید امام ابو یوسف
در امامی ذکر کرده که قبض کند خضر و انگشتی را که متصل است بدان و حلقه کند وسطه و ابهام را و اشارت کند بسبب امام محمد گفته که
رسول خدا وسطه قدر علیه و الله و سلم اشارت میکرد و آنچه آن حضرت کرده ما نیز کنیم گفت همین است قول ابی حنیفه و هم شمنی از روی
آورده است که چون شروع کردی بصله و تشهد پس بیدل قول انشاء الله الا الله الا الله یا اشارت کند بسبب یعنی اختلاف کرده اند
مشایخ روی بیشتر گویند که در اشارت محلی از خفیه ابو جعفر آنست که قبض کند خضر و بنصر را و تخلیق کند وسطه را اما ابهام و اشارت
که بسبب و بنصر یعنی آنست که کمر و است اشارت نموی و در حواشی به این تکفایه است نویسد که در محیط گفته است که بعضی
گفته اند بنصر یعنی در استهوار سنن سنن نزد ابوحنیفه و محمد بن بشر و همچنین در سنن ابی یوسف و علامه نجم الدین طبرانی
گفته که چنانچه اشارت در سبب با سبب و اوله اشارت است و آن در میان همچنین آمده و کثیر است اخبار
و آثار و در بعضی بدان اشارت شده و شایع و با سبب و بنصر است و اشارت از صحابه آمده است از علی و خالی از غزواتی
و در بعضی بسط اصابع است و بعد میگوید که آن مرویست در حدیث داخل بن حجر و حال آنکه ابو داؤد و نسائی
در بسط اصابع و عبد الرزاق در روایات متعدد از اول اشارت با تخلیق ابهام و در بعضی روایت کرده اند و الله اعلم

شیخ دام عالم عامل اجل علی بن ابراهیم حنفی رحمه الله علیه درین باب رساله جمع کرده و روایات فقیه از مذہب حنفی با اختصار فاسد کرده
و آنست که ذکر کرده و احادیث صحیح آورده جانب اشارت را از جمع ساختن است و فرموده که مثل شیخ مختلف اندک اثبات
اشارت بمسجد و تشدید وقت تہلیل جماعه از ایشان بر آنند که اشارت بکند و درینہ و واقعات و تخمین و مختار انوار از مسند احمد
در ابوابی و تھا و اسکے کبر سے کہنے اندک فتوسے برہم اشارت است و در خلاصہ و خزائن اہل بیتین گفتہ کہ مختار حسن است و در
ذخیرہ گفتہ کہ ظاہر روایت میں است تعلیل کردہ اندامین جامعہ و نفعی آن کہ در بیجا زیادت فعلی است کہ بدان احتیاج نیست
میں ترک آن اولی نباشد چہ بنای ناز بر سکنینہ و وفار است و درین فعل من وقت و نفع است پس اولی ترک آن باشد تحقیقاً لا یفتی
و جماعہ دیگر گفتہ اند کہ آن سبب است حسن سنت است و مانند آن از انفا علی کہ دلالت بر قوت و بجان و در نزد وہمین است و
از انکہ ثلثہ ما در نیست مذہب شافعی و مالک و احمد غیر ایشان از انکہ ہمارا و ہمارا بیان وارد شدہ است صلح اخبار و
آمار و تحقیق تنصیص کردہ اند بہ ان مثل شیخ تقدیم و متاخرین و شیخ محقق ابن العمامہ شرح ہدایہ گفتہ کہ مروی سے از محمد
اشارت آنست کہ قبض کند خضر و انگشتی را کہ متصل با دست و تخلیق کند و سے و ابہام را و ایستادہ کند سجود و مروی از ابی یوسف
در ابوابی نیز ہمچنین است و این فتح صحیح اشارت است و از بسیاری از شاخ آمدہ کہ اشارت نکند و ابن خلکان روایت آورده است
چہ مرویت از محمد کہ این کیفیت اشارت قول ابی حنیفہ است و مکر وہ است کہ اشارت کند سبعتین ہما و منقول است از علما
کہ ایستادہ کند انگشت راز و لا الہ الا وہد نزل لا الہ الا وہد تاریخ نفعی باشد و وضع اثبات انتہی و سخنانی گفتہ است کہ تنصیص کردہ
محمد برین یعنی اشارت سجود کتاب اشیر و روایت کردہ و روی حدیث از حضرت یغیر علیہ السلام کہ سبک و آثار است
گفتہ ما نیز میکنیم چہ یغیر علیہ السلام کہ و سلم کرد و فاذا یکنیم فعلی و سے و نیست قول ابی حنیفہ در غالی گفتہ است کہ
اشارت نزد قول لا الہ الا اللہ حسن است و روایت کرد آن را از ابی یوسف در ابواب ابن امیر حاج در شرح منیہ و زاد ہی گفتہ کہ
روایت از اصحاب ثلثہ ما جمیعاً کہ آن سنت است و همچنین از زمینین و کوفین و کثیر است در ان اخبار و آثار پس عمل بان اولی
باشد و نقل کرد سہ رومی از صاحب حاوی و شنیہ لغتی و اجناس و واقعات از اصحاب ما کہ عمدتاً خضر و خضر را تخلیق کند و سلمی
و ابہام را وہمین است کہ ذکر کردہ است امام محمد و سوطا و گفتہ است کہ این قول ابی حنیفہ است و در مختار انوار از انکہ تنصیص
صاحب ہدایہ است گفتہ کہ اشارت نزد قول لا الہ الا اللہ حسن است و در فتاوی سے مذکور است کہ اشارتے نیست و در نماز گزشتہ
در تشدید و آن حسن است و در بعضی شرح فقہیہ مذکور است کہ مروی سے از جمیع اصحاب ما آنست کہ سنت است و در ترجمہ گفتہ است
کہ اشارت سبب است و ہوا لامح و در ذخیرہ گفتہ است کہ بعضی گفتہ اند بروا شستن سپاہ منی در تشدید از جملہ سنن است نزد ابی
و محمد و شافعی و در ظاہر اصول آنست کہ بردارد و ہمچنین روایت کردہ شدہ است از ابی یوسف انتہی و فرمودہ است کہ مفرور
نگرداند ترا قول او در ظاہر اصول و ظاہر روایت زیرا کہ ظاہر گاہی بر خلاف مختار آمدہ می باشد و در ہمارا شرح او مذکور است کہ
ما اشارت نمی کنیم بہا بہ نزد تہلیل و منقہ بہ نزد اخلاق آنست یعنی خلاف عدم اشارت کہ آن اشارت است کہ کیفیت حقہ اشارت
و خمیسین چنانکہ شافعی و احمد گفتہ و در محیط گفتہ است کہ سنت آنست کہ بردارد و فرزند نفعی و ہند نزد اثبات و این قول ابی حنیفہ و
و بسیار است درین معنی اخبار و آثار پس عمل بدان اولی باشد و چون ظاہر شد بر تو ای شخص این روایت کہ تخریج کردہ اند
در بعضی اوان کہ آن صحیح است یا صحیح یا منقہ بہ است و بعضی کہ آن سنت است یا سبب یا حسن سنت نبوت شادہ و سہمہ
شہادت پس بشک عمل بدان اولی و اگر سے بود و چگونه بود و عمل آنکہ مگر یہ ساختہ اند آثار با حدیث صحیح و روایات شدہ

تو لا و خدا این ترحم خدا مذکور است و تطویل کلام درین مقام از جهت آن کرده شد که اهل ابن چهارمین باب را تصعب
 قسفت روند و درستی آن سبب آنکه نمایند و چون خلاف آنست و اشهر علم و تشهد اول را تخفیف کرده و بناچار در حدیث ابن مسعود
 آمده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دو رکعت اول گویا بر سنگ گرم نشسته است تا برنجاست کنایه
 از سرعت ننوشن و قنلت جلوس در تشهد اول رواه ابو داود و النسائی و چون بعد از آنکه کعبتین از تشهد سرفراستی برای آرد باقی
 بر دو دست بر پیشانی تکبیر گفتی چنانچه در افتتاح نماز کرده و در قنات شروع کرده چنانکه در حدیث بخاری آمده است از اتمام
 سن اگر کعبتین رخ دیده و در روایتی در نماز اولی از نیت چنانکه در حدیث ابی حمید ساعدی مذکور کرد در نماز اولی از نیت بخلاف قیام کعبت
 ثانیه و رابعه و کلام در عدم رفع در غیر حالت افتتاح صلوة بنده سبب حنفی در بالا مذکور شد و در حدیث سوم در نماز ثانی و در دو رکعت
 چهارم در ربابه غالباً بر فائده انحصار کرده چنانچه از ابی قتاده آمده است که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میخواند
 در دو رکعت اولی بام کتاب و سوره در دو رکعت سیرام الکتاب و در حدیث ابنه مارا اینی از آیات احیانا و در زمی میگرد
 در رکعت اولی آنچه نیکو در حدیث ثانیه و همچنین در حدیث صحیح در باب پنجار سے و مسلم و اگر چه در حدیث بعضی صلوة
 تخصیص مذکور یافته لیکن حکم سائر صلوة همچنین است ماحمل و نیز ذکر حقیقه فرات ملاحظه نماید غیر فائده و عمر دو رکعت اولی
 فرض نیست بلکه افضل است ششمی گوید که شخصی در نیت سائر رکعتین باین قائل اند و در حدیث سیکر بد اگر سیکوت کند حمد استی با
 در جهت مخالفت سنت و روایت کرده است حسن بن زیاد ز ابی حنیفه که فرات در رابعه و لیسین واجب است و در حدیث
 کرده است ابی شیبہ از علی و ابن مسعود که ایشان گفته اند بخوان در اول لیسین و تسبیح کن در آخرین انقی اما جواز
 ترک غیر سوره در تسبیح متفق علیه است میان آنکه در بعد و لیکن ظاهر از حدیث ابی حمید از حدیث آنست که خواندن آن حدیث
 سنت است اما نا خواندن واجب نیست و لهذا ششمی در باب سجد سوسه گوید اگر در دو رکعت اخیر فائده و سوره سوره
 بخواند سجد سوره واجب نشود و بهر حال صحیح زیرا که فرات فائده تنها در حدیثین سنت است نه واجب نزد امام احمد و
 ثانی در قول تدبیر سوره در آخرین تسبیح نیست و در قول جدیدی است در ظاهر از حدیث مالک چنانکه در سابق از ابن
 ابنه نیز گفته است نیز موافق بنفیه است و از امام احمد چنانچه ذکر کنی در شرح کتاب خیر گفته است در روایت است
 صحیح آنست که نیت سوره از جهت عدم استجاب است و روایت دیگر آنکه بجهت کراهیت است و اولی صحیح است زیرا که در حدیث
 صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که احیانا در آخرین برقرآت فائده زیاد کرده است چنانچه مصنف گفت و احیانا سوره
 مختصر بخواند بر سبیل هدایت و خواندن چهره از قرآن با فائده در آخرین ازین حدیث معلوم میشود که در حدیث مسلم از
 ابی سعید خدری آمده است که گفت اندازه میگردیم با قیام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ظهر و عصر پس قیام او در اول
 هر مقدار فرات از تنزیل سجد بود و در هر رکعت مقدار سه آیت و قیام او در آخرین مقدار نصف آن و در اول لیسین عصر
 مقدار آخرین ظهر و آخرین عصر مقدار نصف از آن و چون در تشهد آخر تسبیح پایی چپ را زیر پایی راست کرده و مقدار
 بر زمین سخت کرده و این کیفیت نشستن در جلوه اولی اصلاً نبوده و بل در دو سه جز فرقی کردن پایی چپ و نشستن بر آن
 در صفا کردن پایی راست بوده چنانکه گفته است سبب صحیح نزد مصنف از نقل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از قرآن است
 در تشهد اول و ترک است در ثانی و بعد از آنکه محار خود را بیان کرد و اقوال آمده که در اینجا خلعت آمده سیر ذکر کرد و اما که تعویض باقی
 همانند در حدیث صحیح ضحاک بن عصفی و الله علیه و آله و سلم با وجود آنکه سلوک این طریق درین کتاب ابی وی بنویسد یا از جهت عدم

انجام

مختار دوست یا از جهت غزابت و قدرت اجتماع اقوال آنکه از جمله در مسئله واحد بر راجع اقرار یا بجهت دیگر و اقتدا علمین
 بر علماء از صحابه و تابعین و من بعد هم درین کیفیت یعنی در کیفیت جلوس تشهد اقوال است بعضی زیند و هر دو تشهد تورک گفتند
 و این مذہب امام مالک است و صورت تورک نزد سوسے بران و سوسے که در رساله ابن ابی زید که کتاب معتقد در مذہب دوست گفته
 آنست که ایستاده کتی جل نی را و با سوسے جلوس اصلح آن بجانب ارض در دو تا کتی جل سیر سے را و نبی التین را برابر ارض و بعض
 علماء گویند در هر دو تشهد افتراش کنند و مراد با افتراش آنست که یای راست را نصب کنند و پای چپ را فرس و بران پیشنهاد
 چنانچه مصنف در تشهد اول گفت و ایجا عاده کرد و در این مذہب امام ابو حنیفه و بعضی کتب معتقد است که بعد از آن سلام است
 خواه همین یک تشهد چنانچه در نماز فجر و خور و تشهد اخیر بود و چنانچه در غیر نماز فجر در آن تورک کنند و در غیر آن که تشهد اول باشد در نماز
 در باغی افتراش و این مذہب امام شافعی است و صورت تورک چنانچه در عاده سوسے که در فقه شافعی است گفت است بر آوردن
 روی از جانب یس باقی ای آنها بر عادت افتراش و تکبیر درک بر زمین است و ظاهر چنان نماید که این همان طریق است که مختار
 مصنف است و لیکن در اینجا پای چپ را زیر پا سے راست کردن اعتبار کرده و تفسیر عاوسے این معنی ظاهر نشد و لیکن
 هر دو وجه این معنی درست است که در اول افتراش کرد سوسے و در ثانی تورک اختلافی اگر باشد در تفسیر تورک باشد و بعض گویند
 هر نماز سے که در آن دو تشهد است در تشهد اخیر بسم الله الرحمن الرحيم باشد سان علوسین و این مذہب امام احمد است و طریق
 تورک نزد ایشان دو طریق است یکی ایستاده کردن پای راست و گردانیدن باطن پای چپ زیر آن است و دوم گستر آمدن
 پای چپ و ایستاده کردن پای راست و بیرون آوردن هر دو پای بجانب یس زیرا که هر دو صورت در معلق تشهد واقع شده است
 یکی را در تشهد اول اختیار کردند و دیگر را در ثانی تا فرق باشد میان علوسین و وجه تخصیص تشهد اخیر تورک آنست که مصلحت در هر دو
 مستعد و متنی حرکت است تا با تمام آن مبادرت بقیام نماید و حرکت و قیام از بیات افتراش آسان تر است بعد از جمله اخیر
 عملیست پس تورک که جهت سکون و استراحت مناسب آن باشد و مصنف بقول خود گفت این چنانچه امام ابو حنیفه در کتاب
 مختلف را گرفته اند با هر یک طائفه از علماء صحابه و تابعین موافق اشارت گویند و تفسیر و توجیه کرده و در حدیثی ابو حنیفه جناب گفته اند
 آنست که در بسیار سے از احادیث ذکر طریق افتراش مطلق آمده که سنت تشهد نیست و تشهد آن حدیث را تشهد است
 به تفسیر تشهد اول تا آخر و نیز مشقت درین صورت بیشتر است و فصل الاعمال احمر را در بعض احادیث که ذکر طریق تورک
 آمد و در تشهد اخیر ایشان از محل کنند بر حالت عند سے یا کبر سن یا طول ادعیه در آن حدیث طریق تورک مستقیم تر بود و مشرف علم
 در آنکه مصنف به بیان کیفیت تشهد و تفسیر و ترجیح یکی از تشهدین تشهدین مشهور که مختار جناب است و تشهدین جناب در این
 شافعی است و دیگر سے و بیان مثل آن حضرت در آن حدیث علیہ وآلہ وسلم معید نشد راناکه مختار بر دو سے تفسیر است و در غیر
 حدیث تشهد علیہ وآلہ وسلم بر دو نوع وارد است و تفسیر سے در باب احادیث تشهدین مشهور و آورده اند تشهدین جناب
 جابر و ابو موسی سے و عائشه نیز آمده و گفته که حدیث ابن مسعود روایت کرده شده است از سوسے بود و متحد و حدیث و
 حدیث شافعی است که روایت کرده است از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و تشهدین بر دست سردا کثر از علماء اصحاب است
 حدیث تشهد علیہ وآلہ وسلم و تابعین و آن قول سفیان ثوری سے و ابن المبارک را حدیث سن و نیز یک حدیث از
 المبارک آورده که سوسے روایت کرده است و در حدیث سن و نیز یک حدیث از
 حدیث سن و نیز یک حدیث از

گفته این است و سنی است و از من است بران عمل آن در چون ذکر کرد مصنف ارکان و صفات صلوة را فرادی خواست گذرد
 آنجا بیخ در حدیث واحد نیز کند تا بحفظ و ضبط اقرب باشد چون حدیث ابی حمید که صحابی مشهور است اسم او منذر بن سعید و بعض
 گفته اند عبد الرحمن بن سعید السامی نسبت الی ساعد بن کعب غزوه آمد و بعد آنرا حاضر شده مات سنه سیستین صحیح و جامع بود
 امر آنرا ذکر کرد و گفت و کمال ترین سیاهی که در بیان صفت صلوة حضرت نبوة صلی الله علیه و آله و سلم مرده شده حدیث ابی حمید
 ساعدی است صحیح ابن حبان و صحیح مسلم که در بیان ده کس از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت من در آن زمان شمام
 صلوة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتند نواز کجا و آنرا ماشی با آنکه بنود سے تو مستی را زاور ملازمت و بیشتر صحبت گفت
 ثم بدو آن سخن داناتر مبدان گفتند پس بیان کن آنرا پس بیان کرد حدیث را پس گفتند صحابه است گفته همچنین نماز
 گفته رده است نیز خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابن حدیث را مصنف از صحیح مسلم صحیح ابن حبان آورده است و در جامع الاصول
 از ترمذی است و ابی را آورده و مشکوٰۃ از دور سے و ابن ماجه نیز آورده است و حدیث ابی حمید صحیح بخاری سے ثابت است لیکن
 نیز این قول و جامعیت که در صحیح مذکور است و واحد شیخ که مصنف آورده ترجمه کنیم و تفاوتها و زیادهها که در جامع الاصول است
 کرده در ضمن آن بیان سایر صحیح نقل گفت ابو حمید ساعدی سے کہ در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذ قام چون
 سے الی التادالی انصاوة برای نماز کبریا میگفت تم رفع یدیه پستر بر میداشت و دست خود راسته بجای آنکه بکمال
 سبب بر دست راست را الی شنبه تاد و گوش خود در روایت ابی داود و یسع یدیه خسته بجای آنکه سبب تم بکبر متقیم ذکر میفرماید
 این حدیث صحیح است و در این روایت سوانح قول امام ابی حنیفه و محدثان در تقدیم رفع بر تکبیر و بسیاری از احادیث ذکر
 کرده بحیث ترتیب و رفع شده و مذکور ابی یوسف حدیثها را از انها این سنه ساله که شت و ششم کل عظمی در حد
 نیز بر استخوانها در جای خودش و در جامع الاصول حتی بقر کل عظمی در موضع مستعد است و درست بکنین
 در حدیث و جنان در جامع ترمذی سے سنه او و قام الی الصلوة عندل قائما و رفع یدیه ثم یقرأ بستر سنه و قرآن را ذکر
 سنه الی یقر و کند در جامع قیام و قرآن داشت و علو عن سنه ساله که تصحیث بیان میات کار واقع سند لیکن
 در واسطه زنجیره و زینت است و بیرون است در حدیث آنرا از بنی زکریا و با وجود ترک بعض چیزها این حدیث جامع است و
 در حدیث را شریف است و کبریا هم یسع یدیه خسته بجای آنکه سبب پستر بر میداشت و قرآن را رفع یدیه میکرد تا بدوش خود میخس
 در حدیث صحیح در روایت ابن حبان نیست و در حدیث ابی داود و ترمذی سے یسع یدیه خسته بجای آنکه سبب پستر
 که در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است
 ساتھ آنکه بصوب راسته واقع زیاریان کرده سنه ساله بلکه سر را با پشت هموار کرده شوا و او است که گفتند
 در حدیث بیان باشد باید بر اسرار و بیخ حد ابو بکر بن بیان سر بر پشت سر و لیست در حدیث ابی داود و ترمذی سے
 یسع یدیه خسته بجای آنکه سبب پستر بر میداشت و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است
 شده است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است
 مع حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است
 و بیان روایت نام است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است
 و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است

و این ماجرا از اسب تک اشبه آورده اند که گفت گفتم بی بی خودی پر خجسته با نگار و تو فغان بر دل انداخته ای که از تو
 و خلف ابی بکر و عمر و عثمان و علی بن ابی طالب اینها یعنی یکوفه پنج سال از قنوت میخواندند در غیر آن وقت ای پس من محدث و بدعت
 نزد من گفتم نه احدیست حسن هیچ سیئه این التزم دوام و طریقه ساختن بدعت بلکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بصیحتی خواند و ترک کرد چنانچه علم شد در روایات از این عمر آورد که کسی قنوتی خواند و هیچ نماز سے خوشی گفت که
 این حسابها با هم را بسند مسیحیت است که در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قنوت میخواندند از این روایت که ما میگردیم و میخوانیم
 یا بر قنوت و امام محمد و دیگران را قنوتیست که در آن زمان از آن روایت که در آن زمان قنوتیست که در آن زمان قنوتیست
 در آن زمان قنوت خواندند و بر این قنوت که در آن زمان قنوتیست که در آن زمان قنوتیست که در آن زمان قنوتیست
 اگر عادت بسلمانان نازل کرد و دوام در نماز بر سه قنوت خواندن تا بدین وقت و این قول شود که در آن وقت و جمیع اهل حدیث
 بر آنند که قنوت نزد نزول حادثه در همه نمازهاست و عادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار نماز بود با شش و آنرا در طریقت
 و حکم تعلیل بتغییر تصدیق دان متراسانند و میگویند که قنوتی که در نماز فجر از آن حدیث است در حدیث صحیح است
 سید است همان را پوره اند که کفار تاربت یارب قنوت بگردید پیش از آن و نه پس از آن از آن روایت صحیح است
 آن نیز محمول بر آنست که در آن وقت از آن ائمه اربعین است و علم در آن زمان در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است
 قنوت بر روایتش باید بود و هر چند که قنوت در حدیث صحیح است نسوی ما اللهم انستعینک که در حدیث صحیح است
 حال آن غیر اینست که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
 سابقا گفته است که هر دو در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
 در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
 نموده و این پنج باب که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
 آنست که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
 خواهد گفت باشد در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
 میگردید بعضی آیه است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
 آمده و بمعنا آیه است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
 استخراق رتبه بر سه قنوتیست که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
 هر دو در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
 و در شرح ابن ابی عمیر است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
 گرد نماز و سه پس با نام القنات منسبت است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
 بفق سب تخویل سیند اگر تخویل سیند کند باطل گردد که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
 و از روایتی که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
 که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است
 از آن زمان که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است

اسے پہلے من پر پھر از انقیات و چون در شرح خطاب جلی و تحقیق خطاب ہمہ است کو پانچا چہ کہ روایات کہ دلیل بر تخصیص

پیدا کرد و در مصنف ابن ابی شیبہ آمدہ لا یلتفت احدکم باین حجت گفت مصنف کہ وہی فرمود ہر سنی زید از انقیات کردن در نماز

چہ از انقیات و از انقیات شدن مست بوقوع در وجہ فم و خذاب را از ناگزیر باشد کسی را از انقیات کردن یعنی البقیۃ چو اہل انقیات

کنند و راستے میشود نفوت کمال باہر سے در نماز نافلہ کہند کہ امر در سے آسان ست و نقصان در سے چند ان خطر ندارد نہ در نماز

فریضہ کہ امر سے خطیر ست و ضرر در سے کثیر اگر چہ نفوت کمال در نوافل کہ تکلیفات فریضہ اند نفوت کمال فریضہ نیز بوجہ لازم

سے آید و تریز سے این حدیث از انس بن خطاب افراز روایت کردہ و تصحیح نمودہ و نیز فرمودہ چون بایستہ مرد در نماز اقبال کند

در سے پروردگار تقاسم علی و علا لوجہ کریم خود و چون انقیات کند و بجانب غیر نگر دیکوید پروردگار تقاسم علی ابن آدم بجانب

کرتے نگر سے تر کسی ہست بہتر از من کہ بسوسے او می نگر سے روی خود بجانب من آو چون بار دوم انقیات کند باز حق

عز شانہ بچنین گوید و چون بار سوم نگر دیکوید تقاسم علی کہ پروردگار از دوسرے این حدیث را احمد و ابو داؤد و نسائی و دارقوتی

و ما کہ وہی از ابی ذر یا شاہد مستندہ زیادت کردہ و در کتب تصحیح من نمودہ و شیخ ابن العمام گوید حق آنست کہ این حدیث حسن

ست و در حدیث دیگر آمدہ لا صلوة لملتق رواہ ابی نعیم ابن عبد اللہ بن سلام رضی اللہ عنہ اما حدیث ابن عباس کہ گفت

کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یوردی سولئ ندایا بپوشہ چشم بنگرست فی الصلوۃ در نماز مینا و شمالا ہست و چپا

و لا یوسے و شیکر و ایند غنقہ گیرد و در حدیث غیرہ بجانب پس پشت مبارک خود ہر چند و جامع تریز سے ست و نسائی از ابن

روایت کردہ اما یہ سنہ چہ پنچہ تریز سے گفتہ است نہ حدیث خزیب و نیز گفتہ مخالفت کردہ است در سنن ابن ماجہ

و کتب نسائی و مسند زکریا کہ در حدیث منقول است از اسناد امیر عمر بن عباس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

یصلو فی الصلوۃ و یبکی و یبکی اربعین مرہ یا مکررہ کہ گفتہ ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کان یلیط و یخو ما بیت اول آوردہ

بیس حدیث بکثیر رسالت ہست و ثانیاً ہست حدیث دیگر سنہ چہ پنچہ تریز سے کہ فرمودہ کہ رسول چون بوجہ دیگر سنہ آید حجت ست

انقیات و نیز در منافات غراب ہست ہست حدیث تینین سنہ تریز سے حدیث انس را یا بنی ابان و انقیات

کردہ کہ پانچہ تریز سے سنہ تریز سے گفتہ است و مصنف در جامعین نکرہ خبر است این گرازان حجت باشد کہ فرق ست بیان

فرستہ و در غریب من ہذا الوردہ تریز سے بگو اہجت این سنہ گفتہ است بقیوت نیر سد برای تقریر و تحقیق طعن اما پوشیدہ و مانند

راشد بعبان جوارح میکندہ انقیات و سنہ غیر است ہست چہ کہ بیان کردیم و از کلام مصنف در تقاسم سنہ پنچہ تریز سے

در حدیث دیگر سنہ چہ پنچہ تریز سے کہ فرمودہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حضرت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صحاب را تریز سے سنہ پنچہ تریز سے

از حدیث دیگر سنہ چہ پنچہ تریز سے کہ فرمودہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حضرت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صحاب را تریز سے سنہ پنچہ تریز سے

در ارتداد و در ارتعاش افتاد و گفت این حدیث را اسناد صحیح نیست و لیکن صحیح آنست که اتصالات منفی است و ملاحظه فرمائید
چنانکه گفتیم و اگر چه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در اتصالات منفی و عادت شریف و سه نبود اما این مقدار ثابت شد
که یکبار در بعضی از اسفار بود و شخصی را که نام و سه آنس بن ابی مرثد غنوسه باشد بیدار بیدار بجا نیت شستن فرستاده بود
بنام آنکه سنت فخر باشد که در آن مشغول شد و در آن شب آن شخص را بیدار کرد و اشته بود و نظر میکرد و در وقت بیدار بیدار
گفت این شستن شخصی و نظر کردن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجا نیت می در نماز چنانکه در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد
از سهل بن اخطاب در جمع الجوامع از انس بن نعیم فرموده آورده آنچنانست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شب
یا سبانی ماکه میکند انس بن ابی مرثد غنوسه گفت یا رسول الله این خدمت را من کنم فرمود پس سوار شو و رفت و برگشت
که داشت سوار شد و بجز آنکه گفت مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجا نیت در راه بود و با آن کوه بایست
و باید که فریب ندهد ترا شب یعنی حاضر باش و بیدار باش چون صبح بیدار بیدار شدی صلی الله علیه و آله و سلم بجا نیت
نماز خود آمد و در رکعت یعنی سنت فخر گذارد و پسر پسر از مردم آید و حساس کردید سوار خود را می رسد گفت لایا رسول
صبح حساس نکردیم و خبر نداریم که حال و سه چه شد پس تویب کرده شد بر او نماز یعنی نماز را تمام نماز تمام نماز
فرض است و الله اعلم پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز میگنارد و اتصالات بجا نیت آن شعب میکند تا چون تمام کرد
نماز را فرمود بشارت باد م شمارا که تحقیق آمد سوار شما پس نظر کردیم ما و دیدیم که زیر درختان که در آن شعب انداخته است
پس نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله فرم و تمام شب بر بالاسه این کوه آنجا که رسول خدا
فرموده بود ایستادم چون صبح شد هر طرف نگاه کردم هیچ کس را ندیدم فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد
فرود آمد و از آنجا که گفت لایا رسول الله فرمودم بنامم و با این توبه است و حاجت عمرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
علیه و آله و سلم قد اوجبت پس تحقیق واجب گردانیدم تو برانی خود یعنی پشت را فدا علیک پس فرمود که توبه بجا نیت
اجتهاد و مشقت در عمل کنی یا ادا کنی که نیست خوف بر از آتش و زهره بآخرت را بر نصیبه من است یا توبه
زیرا که بر سبیل غیرت بود و مراد آنست که اتصالات عادت شریف رسد نمود و بیدار بیدار بجا نیت نماز و سوار شد
آن نماز سنت با ندا بود و اگر نیز فرض باشد چنانکه از هر یک در صحیح عبارت حدیث جامع ۱۱ بعد از سوار شد و بیدار بیدار
زیرا که این نظرات اتصالات برای همه رسی که محافظت داشته باشد بود و مصلحت این سبب است و جمعیت این است
بدان منوط و منطبق بود پس امر است شستن بر غریب است زیرا که در باب تامل عبادت است ز عبادت است و در آن
بجا نیت آن شخص برای مصلحت تکریم عبودتی دیگر چه توبه است عیبه الله علیه و آله و سلم باین نظر که در آنجا نماز است
اسباب آن مشغول شد و نماز خوف که در نماز بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
و آله و سلم در نماز یا بعضی تفریح عبادت است بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
من در نماز سیوسه در جمع الجوامع این اثر را در این باب آورده و در حقیقت بجا نیت در آنجا نماز است
در الصلوة و در ترجمان قول از عمر آورده در باب این حدیث آورده که در رسد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
نماز میگنارد و بعد از سلام بسمت تمام برخاست و درون رفت و پرت و سه قوم توبه توبه شاید که در فرموده و

مشهور سفرنامه است

است خصوصاً بعد از اداسه ناز و جزر سے در حسن حسین پیر فرزند سے و نسائی از اوقات

آنکه مراد بدان بعد از تشبه قبل اسلام دارند و الله علم و معنی نیکو به چین آمده اند از آنجا که از آنجا که

حسن حضرت رسالت علیه السلام بیان کند چنانکه عادت اوست درین کتاب در خبر از آنجا که آن از مستحبات

تعمیر و تعمیر مذکور است او همیشه در آن بیان است مستحب است که در هر چه میگوید از آنجا که

در جمیع اوقات دعا است اگر چه سابق بیان اینها بعد از تشهد یا بعد از نماز است از فناء بن عبد الله است که آنست

آن حضرت علیه السلام نشسته نگاه مرموعه در آمد و در گذارد پس گفت یعنی در تشهد اللهم اغفر لی

و از منی پس گفت آن خدا صلی الله علیه و آله و سلم کتاب کز سے ایها المصلح چون نماز کنی در پیش من و پیش من

گو بر حق جل و علا بدانم و سے تقاضای بل و سزاوار است در روز قیامت بر من نیکو کند و حاجت خود

از و سے بعد از آن نماز کند و سه روز پیش حمد گفت مرخصان یا نانو در روز قیامت بر من نیکو کند و حاجت خود

فرمود آن حضرت ایها المصلح دعا کن که مستجاب است دعا قیوم و به انتر از سے در روز قیامت بر من نیکو کند و حاجت خود

در دعا مین از تشهد آورده اند و محتاج است که امدار شایسته نماز برود و الله اعلم بحقیقت و حاجت خود

و نیست اللهم صل علی محمد علی آل محمد که اصلیت علی ابراهیم و است آن ابراهیم است که

که بیکت علی ابراهیم علی آل ابراهیم آنکه حمید و در دین مسلم در کتاب ابراهیم است که

همیشه قدر هم کند است که بهمت من بعضی اشک و معلوم بر رسول است شد علی و

و نزد ما سنن است با کمال صلوة بر آن حضرت موجب اجر صلیامه و حاجت خود

گوید نزد کسی یکبار در هر چه است و نزد طحا است و چه است بر ذممه است و حاجت خود

بنقی و شیخ بن ابراهیم در این کتاب که در هر چه است و حاجت خود

فصل بیستم در شرح سوره بقره و جود و صلوة و حاجت خود

و اتفاقات بی جنبه است از سے چنانچه خسار در آن زمان است که

پجانب امام و اشاعت کند بوسه و متمسک بپنجان حدیث عائشه است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سلام
گفتند یک سلام بجانب پیش رو سے مبارک خود میلان کرد سے اندک سیلانی بجانب شق زمین و ترف سے بانی دیگر براسے
تسلیم واحد و عقد کرده و حدیث عائشه را آورد و میگوید که درین باب حدیث از سهل بن سعد نیز آمده و میگوید حدیث عائشه
رفیع سے معلوم شد دیگر باین وجه و میگوید محمد بن اسماعیل گفتند که درین باب حدیث از سهل بن سعد نیز آمده و میگوید حدیث عائشه
کرد و پیشو و ازو سے مناکیر و میگوید که بعضی از اهل علم قائل شده اند بیک تسلیم واضح روایات از حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم دو سلام است و برین اندک کثرا اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و تابعین و کسانیکه بعد از ایشانند و قوسے
از صحابه و غیر هم قائل اند بسلام واحد و شاکسے گفته اگر چه ابد سلام گوید یک سلام و اگر خواهد دو سلام این کلام نزدی است و وی
ترتیب جانب تسلیمین کرده و تصریح بذباب بعضی علماء باینکه واحد نیز خوانده است و مانا که تسلیم واحد مشوخ شده یا اجیاناً بوده است
و الله اعلم و شیخ مصنف جنانکه ناوت اوست در مشوخ و جزیم با حدیث تابعین و با حدیث صحابه خود میگوید و عمل ائم و سلفین بود

یعنی در تسلیم کیفیت مذکور تا یا نزد و صحابه زیار وایت کرده اند و بکنه حدیث با سائید صحیح آن را آورده و اما آنچه در حدیث حد
بن عمره آمده است که گمان بسلام تسلیم واحد نمائند محمد بن سعد بن عقیله را ترف سے و در آن صحابه شمره که از ایشان احادیث
در باب تسلیم آمده است چنانکه نفس کرده و حدیث و سے و در باب تسلیم واحد در کتب مسته و نیز آن نباهتیم و مانا که نزد مصنفین
در حدیث و در کتب معتبرین و آن صحیح و ثابت است و دیگر در باب تسلیم واحد و آن صحیح نشده چنانکه میگوید اسناد
در حدیث و نزدین حدیث ثابت نمود و حدیثی که در باب تسلیم واحد در کتب مذکور است چنانکه ترف سے از عائشه آورده مصنف
نیز در حدیث عائشه آمده که کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در احدی از صحابه را در حدیثی که در حدیث صحابه بود و شمره
یک سلام است یا ازین جهت که در حدیث صحابه است یا ازین جهت که در حدیث صحابه است و بیان الاصول است

نیز آنچه در حدیث صحابه است که در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است
بر باب سلام است که در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است
تسلیم و ترف و تکرار که در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است
در حدیث صحابه است که در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است
یکی از حدیث صحابه است که در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است
در حدیث صحابه است که در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است

بگویند و غرضش از حدیث صحابه است که در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است
در حدیث صحابه است که در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است
در حدیث صحابه است که در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است
در حدیث صحابه است که در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است
در حدیث صحابه است که در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است
در حدیث صحابه است که در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است

در حدیث صحابه است که در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است
در حدیث صحابه است که در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است
در حدیث صحابه است که در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است
در حدیث صحابه است که در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است
در حدیث صحابه است که در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است

در حدیث صحابه است که در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است و در حدیث صحابه است

و غیر آن چون در سفر معصومین وارسته که شام است و قوم از امام تغویص کند نفس خود را بر خیمانی کرده باشد
در حق ایشان چنانچه با دشمنی بر دست بند بر بندگان جز در چیز سبب بخشند و آن باشد آنرا مخصوص کرده اند خود را بر آن
را محروم سازد و بالاتر ازین حیاتی نباشد و اگر آن و عا که امام بعد از منجم میکنند و مقتدران تا همین سینه پیدا شین متولد سا که در
که دم آن نیز محل این حدیث تواند بود یعنی درین محل بنام آنند او ایام با سبب در امام و الله اعلم بالصواب بانکه
شادی و مسرت و چشم روشنی و خوشدلی که آن حضرت سینه شد علیه و آله و سلم رخا زودیت و شهودی که درین وقت با سبب
در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی و ازین جهت میفرمود علت گردانیده شده است یعنی حق عزوجل این محض فضل کرم خاص
خود که من دار و ساخته و این تجلی فرموده من فضل کسب غریب اگر چه ام قره یعنی فرات بعین کنایت از فرج و سرور و دریا
مقصود و فرزند نیست است مشتاق است از قرص قانت بضعه و ثبات چه دیده بنفاره محبوب فرار باید به بیدار او آرام گیرد و
بجانب دیگر تنگ و در حالت سرور و خوشحالی ساکن بر جا است در دوزخ و نظر بر سیر مجرب بر ثبات و بهر جانب گردان در حال
عزم و خوف گردان و از ان باشد تر و او محض کالذی من الله به و یستحق است از قره یعنی همان که
یعنی سرور است و سرور و لذت و سعه در مشاهده و محبوب بود و گریسته و سوزش و دلدن اختیار و لذت اوله و قره
خوانند و آنکه فرموده فی الصلوة و کلفت الصلوة اشارت کرد بانکه سرور و آرام است بشنا به حق است که حکیم کائنات تره نماز
اورا حاصل است نه نفس نماز یا ثواب او چه نزد مشاهد آرام و التقات بغیر نبود و نماز بجز حق است از قره یعنی نعمت و فضل او
و فرج و فضل و نعمت حق نیز مقاسه عالی است چنانکه گفت من فضل الله و بر حقه فیک نیک خلیفه حوا و از ادن تقام بر آیه اول
و نعم و فرج و سرور با دست و مقام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعلم ان رفع سنن را این است فرور خلیفه بود و نکست
ظفر ج تا خطاب بان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد و تواند که ازین مقام جنس بر امتنان است از سر شرب و نصیب بود
چه قره بعین بشود و بر قدر معرفت مشهود است و چون هیچ معرفتی مشا عرفت می سلی الله علیه و آله و سلم است هیچ شهود
مانند سرور و سرور و قره بعین و گردان مثل قره بعین و سعه باشد حسبی الله مقام خاص است اگر چه دیگران نیز گویند
حسبنا الله اما این بیان نماند تنبیه بدانکه این فکر که نه کردیست جزیر بن حدیث است که سبب انی لطیب و النساء جعلت
قره یعنی فی الصلوة صاحب مشکات گوید که این حدیث را احمد و نسائی از انس روایت کرده و سخا و سعه در مقام حدیث گفته
که طبرانی در اوسط و صغیر از انس فرموده آورده و همچنین خطیب در تاریخ بغداد و ابن عسکری الکافی و ما کم در مستدرک نیز
آورده بدون لفظ جعلت و گفته که صحیح است بر شرط مسلم و نزد نسائی نیز از انس روایتی دیگر نیز زیادت لفظ من الدنیا آمده و
باین وجه استخراج کردند او را احمد و ابویعلی و بسند برین خود و ابویونس در استخراج صحیح خود و طبرانی و اوسط و بهیچ در سنن غیر الشیخ
و ابن قیم گفته که روایت کرد او را احمد در کتاب بد زیادتی نسبت و آن است که اصبر عن الطعام و الشراب و لا اصبر عن و اما
انچه مشهور شده است درین حدیث از زیادت لفظ ثبات و قوت نیافتن بران که در دو موضع از احادیث و تفسیر آل عمران از
کنشانت و ندیدم این زیادت را در هیچ طریق از طرق این حدیث با وجود مزید تفسیر و تفسیر و تصریح کرده باین معنی بکشی و گفته
دارد شده است درین حدیث لفظ ثبات و زیادت و سعه مثل است مرصع را چه صلوة از نیافتن است و حکم کرده امام ابن فوک
بر معنی او و توجیه کرده لفظ ثبات را بوشیح ابن حجر در تحف رضی الله عنه که مستند است و بر بار زیادت لفظ ثبات و نیافتن لفظ
آن را در شیخ از طریق او و سعه الدنیا عراضه در انی حویر گفته که ثبات صحیح کتاب است از کت حدیث نیست و صلوة